



فصل آیت و تبرک آت نامند فرس البحر حیوانیت که در نیل مصر هم رسد فند یوز ترکان پارس گویند فصل دوم
در قاف مضموه فرائق بر تبرک و اقوالان نامند باب بیست و یکم در قاف فصل اول در قاف مضموه قاف
مرغیت که بر ساحل دریا ایشان سازد قج کبک ماده قفس مرغ معروفست فقه مرغیت قطار مرغ و کج
فصل دوم در قاف مسموره قد یوزینه و میمون ترکان می گویند فصل سیم در قاف مضموه قمره چکاو
ترکان چکاو نامند قمل الزرع پیش زراعت فقه خارش تبرک که نامند فقه بحر می خارش در بانی
باب بیست و دوم در قاف فصل اول در قاف مضموه کیش قوح کر کند کرکست و خرمندی نیز گویند
کر و آن اردک کلب سگ و تبرک آیت نامند کلب المار قدر است که در قاف گذشت فصل دوم در قاف
مضموه کرکی کلک ترکان در نامند باب بیست و سیم در لام فصل اول در لام مضموه بجار نوعی آن
سکیت لعل و قلعه کلب لک لک لک ماده شتر باب بیست و چهارم در میم فصل اول در میم مضموه مها و
کا و کوهی مغر و تبرک می نامند فصل دوم در میم مسموره معراج جانور عجیبی است مثل خرگوش فصل سیم
یم مضموه مرغه مرغ سیکور نیکت می مرغیت که شب خوابد باب بیست و پنجم در نون فصل اول در نون
مضموه ماده شتر ماده بنجام مرغیت خلقت بط خل ایک عمل تبرک بال اردستی گویند نیر کرکس ترکان قاجر نامند
نیا شتر مرغ تبرک دوه فوش نامند نجه میش ماده نر ملک ترکان متیلان نامند نله مورچه ترکان قازا کچه
فصل دوم در نون مسموره تناس خلقی است در صورت ناس نس جانور پهنی است فصل سیم در نون
مضموه نقره کس درشت باب بیست و ششم در ر فصل اول نامه مار و مور و سایر جانوران فصل دوم
در مار مسموره بره کره تبرکی پیک نامند بر شیر فصل سیم در ر مضموه بدیش از سر باب بیست و هفتم
در واد فصل اول در واد مضموه و شل انچه از دواب بر که با آدمی انس نیکد در شان کبوتر صحرای و رل
جانور است نامند سو سمار و زخه چلباسه تبرک باش غلو نامند و عمل زکوهی در امل گذشت نبات الورد و آن جانور
که در اماکن نم تنوگ شود باب بیست و هشتم در یار فصل اول در یار مضموه باجوج و باجوج از فرزندان
یافت اند یا مور نوعی از زکوهی میور صحر کوهی تبرک داغ ایکی نامند بر نوع موش دشتی صوب پادشاه زبوز
فصل دوم در یار مضموه یوز نوزیت از مرغ که کیفیت وی

ابو ریح است قد تم فترت
کتاب خوا
انجمن



هذا كتاب خاص

بسم الله الرحمن الرحيم
محمد و ساهی بعد د خدا و نذر اسد که مشکوٰۃ فیان جوارا بخرائج جان برافروخت و غلوب بی نوع سازا بطریق
در آن مقام و فیم لغات بیانی ساموشت و اورا بر سایر امام تقضیل خلعت تحریم بشرف تعظیم و تقدیر مهابتی اود
و خلاصه هم فی البر و البحر و ذرفا بهم من الطیبات و خلاصه هم علی کثیر ممن خلقنا تقصیلا درومی پوشاند و صلوات با
محمد و و در و دما معدود بر مرکب دانه و جو آغنی اخصل کانیات و خلاصه موجودات فخر العالمین سیند کونین محمد
رسول الله صلی الله علیه و آله سبعا بن محمد و وصیه و خلیفه امیر المؤمنین علی ولی الله صلوات الله و سلامه علیه
اولاده اقامه الاطهار بعد بر ضمایر ارباب منش و اصحاب دانش مخفی دستور نماید که چون در زمان او
دین بنیاد انجم سپاه گردون بارگاه فریدون فرسکند رطخ در ارای داد که فرمانبرای شرع پرور خاقان کبیری
صاحبقران مخرملوک زمان باسط بساط الامن ماحی ساس جور و طغیان ناصر ایت عدل و احسان سلطانی
سلاطین افاق بلحا ملوک العالم بالارث و الاستحقاق مولی ملوک العرب و العجم حامی الفرقه اناجیه من بین الامم
ماظم الشیعه الشیعه المصطفویه سالک سالك طریقہ المرضیة المرتضویة اعنی پادشاه ملک سپاه ظل الله المنظر الغیاب
الربانیة المنصور بتأیید التبحانیة خاک استای حضرت خیر البشر غلام با اخلاص امیر المؤمنین حیدر ابو المنظر ابو المنصور
شاه عباس ثانی المحسنی الصفوی الموسوی بهادر خان که فاتحه اسم اشرفش فاتحه عبادت و عاتقه اش فاتحه ملاوت
و مطلع سعادت و سیادت تالی اولش عنوان بر و بها سئلوا اخرش مرم عطاد سخا خلد الله ملکه و عدله و احاز که چهر
معدلت بر رخارق عالمیان کسوده و ظل حمایت بر سر ساکنان افاق فراخه و صوت بصفت و داد کتری بی با
پن خافین رسیده از نهایت رفاهیت و کثرت سرت در این اوان و ب غنم همصار و صغوه با شادین

۱۵۹۰

ایشان روزی از ایام عید و تشرین که جمعی از فضلاى باغ و نیکین در مجلس بحث این خورشید مرتب بهرام صولت
 شری سادت کیوان رشت اعنی الکریم بن الکریم ابن صدرالدین محمد میرزا محمد ابراهیم که با انواع فضائل
 و معنوی و مراتب کمالات ظاهری و باطنی ارسته و پرستاست حاضر بودند و نظری از وصف کتاب حیوة الجنان
 ذکر می نمودند که کتابیست شمل بر حکایات غریبه و نقول و روایات عجیبه و خواص هر یک از حیوانات از منافع
 مضار در این اثنا نواب معظم الیه فرمودند که حقا که کتابیست در کمال خوبی و نهایت مرغوبی اما چون عربی است و
 زواید بسیار دارد که طالب را از مطلب باز میدارد و خواص را از اطباء ان ملای و عوام را از اطلاق عبارات
 و عدم فهم لغات آن کلامی حاصل می شود بهتر آنکه این کتاب احضاری باید و ترجمه آن بفارسی بخوبی که اول اسم عربی و
 پس نام فارسی و ترکی و خواص و منافع و مضار و تعمیر خواب هر حیوانی بیان شود با جمیع امام از خواص و عوام از
 انتخاب مستفیع و بهره مند گردند و نواب آن بر در کار فرخنده آثار نواب سیمون علی که هزار روح مقدس را
 نامش باد عاید کرد پس داعی حقیقی این خواجہ محمد تقی التبریزی را که از بار یا مکان مجلس سالی بودم با خود
 صاحب کتاب مذکور را بر تریب مزبور ترجمه نمایم و لهذا این بنده چهر کثیر التقصیر انقلد بضاعت و عدم استطاعت
 اطاعت لامره اطاع و اتباعا حکم الواجب الاتباع از خصمانه و تم استعانت طلبیده ترجمه کتاب مزبور شد و غنودم
 از آرمیت و پشت بر تریب حروف تبحری مرتب ساختم و در هر باب سه فصل بیان فیصل اول در اسامی حیوانیکه منافع
 آن مشحون است فصل ثانی در آنچه او اکل آن مکور است فصل ثالث در آنچه مبادی آن مضموم است و این کتاب را
 بخواص الجنان نام نهادم و هشتم از ابواب فصل و کرم اند اگر در ترجمه کلمات و حل لغات و تخریر عبارات این
 سهوی و خطائی و زلتی رفته باشد بقلم غفور در صلاح آن کوشند چنان بضاعت با کثرت اشتغال بمطالعه و
 طلبه و با آنکه کتاب دیگر در این فن سواى کتاب مذکور که اعتماد در شاید در نظر نبود بامر مسطور قیام نمود که العذر عند
 کرام الناس بقول و الله الموفق و المبین **باب اول** از کتاب خواص الجنان در الف مشتمل بر فصل
فصل اول در الف مشحونه **اسم** بفارسی شیر و تریک اصلان نامند و موضع او اکثر مشها بود و از غلبه
 حرارتی که دارد و ایم محموم است گوشت او حرام و از استماع صوت او نهنگ میزد و هر کس پند و رایج بدین طلائف
 سماع از وی گریزان شوند اگر پوست آن را بشیر طلیکه موی داشته باشد بر کودک بندند تا حد بلوغ او را از صرع نگاه
 و اکل زهره زرا و حل معقود نماید تخصیص که قمر زاید النور بود و در هر موضعی که از موی او بوزانند البسه و شعله را از
 ضرر سوسه و برص این دارد و نشستن بر پوست او دفع بواسیر و تقرن نماید و هر که پنهان او را بار و خن کل ساق
 بروی لاله مهابت و در دل لکوک و سایر مردم واقف شود و امکان زهره او بخندید بصر نماید و دندان او را اگر کسی با
 خود دارد حیل بهیچ محلی بدو اثر کند و شب از آن گریزان شود این عکاس از حضرت امیر علیه السلام نقل نموده که اگر



فرمود که هرگاه در وادی باشد که از شیر ترسد بگوید ای عوذ برب و ایال و باحبت من شیر الا سدا از شیر و سایر
سباع مخلوط مانده اند که شیر را سامی بسیار است از آنجمله ابو نصر فرای نه اسم در رشته نظم کشیده و در یک بیت
آورده چنانکه گفته غطف و اسد و لیث و حارث و دلهات برز و قوره و جدر است و ضیغم شیر



تغیر اگر در خواب پند که بر شیر سوار است و میترسد بر دشمن غالب شود اگر ترسد در پناه افتد اگر پند که شیر او را
کشت هرگاه انقض بند باشد از او شود و الا از سلطان خائف گردد و اگر پند که شیر او تعلق میکند امور
عجیب از او ظاهر شود و بر احد غالب گردد اگر پند که شیر بخورد پادشاه شود اگر پند که پاره از بدن شیر در کنار
خود نهاده اگر زرش حمل دارد پس آورد و الا پسر پادشاه را در کنار گیرد و دیدن شیر در خواب گاه دلیل سلطان
البس بود که از او ایمن نباشد و گاه دلیل موت باشد و بجهت مریض اگر دلیل ثواب بود و الله اعلم اریست
خرگوش و تبر که تو شقان رد جمهور علمای شیعه و قبلی از عامه گوشت و حرام است اما خرگوش بحری با اتفاق حرام است
و از جمله سموم است بدن او مانند بدن ماهی است سرش مثل سر خرگوش بری از جمله خواص او آنکه چون قصیر الیدین است
و پامای و اطول اند از برادر بهتر و دو قضیب او مثل قضیب روبا که کبض پی و کبض استخوان و یکسال زود
سالاده بود و بسیار باشد که اگر گزشت شوی تکیه او را است حمل ز او با ماده جمشود اگر زنی نفقه ز او را باشد پسر زاید
اگر نفقه ماده اش را و خر زاید و اگر زنی خون از او باشد هرگز بار نگیرد و مغر سر او اکلش با فاعل از تعاشر طرف سازد
و اگر خون او را بر بتی سود طلا کنند مافع آید اگر که آنک از مغر سر او را باد و جسد کافور مخلوط ساخته بخورد و هر که او را
و بر زین نظر روی او طلب مباشرت وی نماید گویند که او حیض منید و گوشت و علف هر دو خورد و در وقت خواب
چشم او کشاده بماند بسیار باشد که صیاد بدینجهت کمان برد که سدا راست تر د او زود و زعم اهل حاکمیت نبود که جن از

نفسیه

رشته

وی گزراست و لند اکب پای او را ز خود نگاه میدهند و میکشند که هر که کعب او را بخود دارد جن و
سحر و چشم بد محفوظ ماند و این کمان با فاسدست اما دو جبهه از مغرور او را در دو دقیقه شیر کاه و مخلوط ساخته باشد
همیشه با حالت جوانی بود و اثر پیری بروی ظاهر نخورد و اگر سر کین او را بر زن بزند بار یکبار مادام که با وی باشد



تعبیر اگر کسی خرگوش در خواب چند بار زن میباید ملاقات اگر او را در جگ کند زن از او جگ کند اما باقی نماند و اگر منید که
گوشت از او بطیوخ ساخته و میخورد روزی پنجاب نصیب می شود اگر غریب باشد یزید جگ کند یا فوزندی او را در
شود و قرض او داده شود و بر دشمن غالب گردد اما آن خرماده در باب جایاید ولیکن دیدن او در خواب دلیل
بر زن کثیر النفقت اقبال و اخیل استر جوان در الف کسوره در ذکر ابل باید ایتم بغاری از برتر که یملان
این مار زافعی اراده دوشاخ اسود مار سیاه از قم مار بچه از بد نوعی از مار اصل بزرگ سر کوناه جسم که بر
سواره دود و گوشت جمیع انواع است افخی اخیل انواع او است و او چهار ماه از شدت سرما در خاک



مخفی باشد پس هر دن باید چشمش تاریک باشد خود را بر درخت رازینه رساند و چشم خود را به آن درخت بمالد و روشن
شود و در مخفی مثل کرده که هرگاه هزار سال از عمر او بگذرد و کور گردد و از جانب حق تعالی ملامت شود بماند چشم خود را بر
رازینه تر بمالد و روشنی آن مساوت نماید و باشد که در صحرای باشد که ماحل درخت رازینه هزار فرسخ باشد خود را
بر درخت اندک و رساند چشم خود را بر کمان بمالد بامر الله روشن گردد و اگر دم او را بر بند باز خود کند و اگر دندان
از او بکشد بعد از سه روز بماید و اگر او را بکشد تا سه روز حرکت نکند دشمن تر از همه چیز او را ببرد و کاه و

عصا
از کین
ایم
این
افعی اسود
از قم




اورا بر عت تمام بخورد و احتمال خون و جلار بر بصر دهد اگر کسی دل او را خشک نموده با خود دارد هیچ سحر بدوی اثر نکند
دندان چپ او را اگر ساییده بردند این که درد کند بمالند و جع ساکن شود و اگر بر زنی او یزد بار بخیزد و مادام که با وی
باشد طلا رپیه او دفع گوید ن هوام کند و اگر از موضعی سومی بگفتند و پیه او را در موضع طلا کنند دیگر سومی بر خیار
و اگر دندان او را صاحب تب ربع با خود دارد تب وی زایل گردد اگر لثورهای کوشش موی جسم بود اگر
کسی نشا و در او در دهن بکشد و آب شود در دهن او باشد و محال ببرد و اگر پوست او را با سر که بخوشاند و منصفه
کنند و دندان را ساکن کند احتمال پیه و جلار بر بصر دهد و طلا رپیه او بوسیر را سود دهد اگر سرد دم او را بریده بر پا
کنند سستی بخورد و شفا یابد از جمله فوائد عجیبه بحربه آنکه چون این طلسم را بر چهار پاره کاغذ نوشته هر یک را در یک کج
خانه گذارد همه حیات از آن خانه بیرون روند و هیچ ماری داخل نشود باقی خواص او در باب عاود ذکر خواهد شد

[illegible]

انشار الله تعالى لعظمه دیدن او در خواب حیات و دولت
وسیل و فرزند و زن باشد اگر چنبد که با او نزاع کند اگر دید که مار
کوفته و بهر جا که خواهد میبرد و از او نترسد او بدولتی و معاونتی رسد کسیکه در خواب پشند که مار از دهن او بیرون
آید اگر آن شخص بیمار باشد فوت شود زیرا که حیات است اگر چنبد که مار را در میان درختها و زراعت را میبرد و نیل است
زیرا که جریان حیات بآبست که در میان لایکل شمی می اگر چنبد که مار بر فرش خود گشت روزه اش فوت شود و اگر چنبد
که زنش مار زاید او را حافی بهر سد نظم زمان باردار میبرد بسیار اگر وقت ولادت مار زاید از آن
بهر نزدیک خردمند که فرزندان نامسوار زایند و اگر چنبد که بمکان مار فرود آید رئیس المخل میبرد و اگر چنبد
که مار او را فرود برد سلطان گردد اگر مار با او حرف زند مسرت عظیم او را رسد و الله اعلم بالصواب جانور کو



چکینک که چوب منخور و تبر که آفاج تور و می میناسند اکثر در
زمین میباشند و او را ارضه میناسند چون یکسال بر او
بگذرد و دو بال طویل بر آرد و پیرد این همانند ابه است که دلا
کر و حق را بر فوت حضرت سلطان نمی تم و فستیکه همصای

اورا بخورد و عصا بکست و سلیمان هم بیاد که قال الله تع ما ولهم علی سوره الادبۃ الارض تامل مناسه و نمل از ارضه
کو چکر است که از عقب ارضه میاید و او را بر میدارد و میبرد و سوراخ خود و اگر از پیش آید مقاومست تواند کرد و از این
ارضه است که بجهه خود خانه از چوب در نهایت خوبی بنا میکند از چوبهای که جمع کرده مانند خانه عسکوت که از اخیل
سوراخ بود و در یکجایش مرتقی میکند و خانه اش قبرش بود و در او ایل ساختن قبور بجهه سواهی خود از او
یاد کردند و عمران و راشال خود گویند فلان اکمل من ارضه یعنی بر خود از ارضه است  پسر دین او

در خواب ویل منارعه در علم و طلب جدال است و الله اعلم اسرار یح که می سرخ که در سبزه زار با و تیر و زار
بود و تیر کی چمن خوردی نامند که میت که سرش سرخ و جسدش سفید در یک زمین خاک با صانع زمان
تشبیه کنند انگشت حرام است چنانکه از خشت است هرگاه او را بیایند و بر اعصاب بریده گذارند در ساعت



تفع بخشد و اگر او را خشک کرده نرم بیایند بار و غن کجند
مخلوط و در قصبه طلا کنند عظیم و غلیظ گردانند و حق نیست
که او غیر شحم الارض است که در باب شین بیاید
دیدن او در خواب دلیل است بر درو و شحم که دردی
کند و بر یا خوردن او بر است باشد و اصل تغییر گویند که

او کرم سبزیست که در چار زار با و میوه زار با بود و الله اعلم ایس مرغیت تیر خشم که او از او با و از شتر تمام
و جایگاه او تیر و نه با و در و خانها است و جای که آب و در حث بسیار باشد و در لخته اخری آورده بر خوش
و در که اجاق و بر لوده الورا انواع نمایه و خبرگاه و ده بکی کو کرد و گاه کبی کشر آدم مونس الورا رسو کف که استعرا



و غراب بهر سد و زودانش کبر و ادب قبول کند بصورت
مثل قمری و ضعیف است خوردن او مولد گوشت است و در

بیابانها باشد انگشت حلاست نزد اگر ابل تشبیه با و مگوره کوزن و بر که مال زار از آنکه گویند اگر احوال او
شبه با احوال گاو گوشت هرگاه از صیقا و ترسد خود را از سر کوه اندازد و ضربد و زرد بعد و هر عقده که
در شاخ او است یکسال عمر او باشد مثلاً اگر ده عقد باشد ده سال بناند و میت عقد پنت سال و قس علیهنه ادبکنار
و بکنار دریا آید تا ما میرانند و ماهی بکنار آید او را پسند و سکار بانان انجار او اند پوست کوزن پوشند و بکنار
در یار و زندانهای صید کنند و عادت بخورون مار کرده پشی بر سوراخ مار بند و بنفش مار را بکشند و شروع خورد
کند مار خطر آب کند تا جائی از اعضای وی بگردد و چون تمام خورد و خدنه در او پیدا شود و شورش در چشم و
پیدا آید و آب از چشم او روانه شود و در کوتی که در کج چشم اوست جمع میشود بسته میشود و بهر در ایام مانند چو که شود
که در گوش می باشد بسته شود مثل موم بر داند و آن تریاقت بجهت زهر جمع حیات و پا و زهر حیات بهتر است
ز و باشد مکانش در بلاد هند و سند و فارس اگر از آبر موضعی گذارند که مار و عقرب که بریده باشد تفع عظیم و در
دفع سموم خاصیت عظیم دارد و اینچنان از بعد از دو سال و دو شاخ آید مانند دو منج و در سال سیم شاخ او شصت
و شهاب این بیشتر از یاد بود و تا شش سال پس در آنوقت دو شاخ او مثل دو در حث کرد و در سر او بعد از این سال
یک مرتبه شاخ بنید از دو بعد از آن دیگر شاخ بر ویاند و هر دو شاخ خود را برابر آفتاب بردارند و سخت و حکم شود و در

تیر

ایل

نفس که این نوع کوز را با دوا و سازشکار کنند و میخواهند با دوا که سازش نمود پس صیادان او را بدین طریق بسیار
 دوا را مشغول میسازند و نمیدهند که گوشهای دست شد از عقب او در میانید و میگیرند و قصب او به بود و گوشت
 زده استخوان شاخ او محوف نیست بلکه مصمت است و اینخوان بسیار فربه میشود و چون فربه شد از ترس صیادان
 بتلال و جبال میگریزد گوشت و صلال و پاکیزه است از جمله خواص او آنکه اگر شاخ او را بخور گسترده همه جانوران



کریزان شوند اگر چه صاحب تم باشد سنون شاخ سوخته او بعد از آنکه صلابه کرده باشد پنج دندان محکم کند و چرت
 زردی بخور ویران امل کند و اگر کسی باده از عضو او نزد خود دارد و خویش نزد او دام که با او باشد اگر قصب او را
 شک نموده بخورد پنج ماه کند اگر خون او را بخورند سنگ مثانه را بشکند باقی خواص در بقعه و شیشه باید باشد
 هم فایده از جهه در دندان بخور و فایده یوار بنویسد ج ب و ص کلا و ع م و بفرماید انشعرا که دندانهاش در
 میکند تا انکشت خود را بر بالای آندان که در میکند بگذارد پس سمار بر حرف اول که ج بود بخورد گوشت سبکی و
 در آنوقت این آیه را بخواند که و لو شاد بحد ساکن و در ساکن فی السیل و النهار و هو السمع العظیم و در حالت کوفتن سمار
 و نوشتن حروف نیز بر دیوار بخواند پس چون سمار بر دیوار اندک کند بر سر که در دساکن پس برسان سمار را
 تا آخر و اگر گشت نه پس نقل کن سمار را از او بخور و یکبار و نیز چنین کن تا آخر هر جا که در دساکن شود که البته در یکی از
 این حروف در دساکن شود پس ما دام که سمار در دیوار است در دساکن است و چون بیرون زند در دعو کند فصل
 دوم در الف مکرره ایشان مردم از جمله خواص مجرب یکی آنست که هرگاه تصویر صورت کرد که بخورد و بر همه
 در وقت مباشرت باری بچینکه نظری بر آن صورت بود و فرزندیکه از آن صورت بند و شبیه آن تصویر شود و در اکثر
 اعضا مشابه بود و اگر دندان است آری آنست که دندان او در دساکن شود و نیز از دندان

انسان

اصول و ادب

چند بوری مرقوم بود که معنی آنها باری نیست که من خلیا بن عبد المذنب بن خرم بن عبد بابل بن جهم
 بن فحطان بن ابودنی القدر که شش شش با حضرت برسم و پانصد سال زنده بودم و قطع ساقش
 رو زمین نمودم در طلب زود و پادشاهی هر چند علاج نمودم هیچ خبر از حرکت مرا خلاص نمود تا آنکه ایما
 وزیر زمین مکن دارم پس عبد الله بعد از ملاحظه این احوال در وسط خانه نگاه کرد تا از روی
 احمد مر و اید و ثمره وزیر بدشاده نمود بعضی از آنها را برداشته در غار راسنک استوار نمود و
 کرده تا وقت حاجت کم کند و آنچه از اموال بود نزد پدر و سایر اقوام آورده ایشان را از خود را
 نمود و با ایشان همراهی بجای آورده و با احوال بسیار رسید و چنانچه اموال مذکوره در راه خداستانی
 نموده تعمیر شاطر و مساجد و نفقه و حق مستحقان میرسانید و دوستی از آنها و با سایر خلق انواع احیان
 بجای میاورد و روی بعضی نهاد و اغلب رو باه و تبر که توکی گویند و او خاشاک ترین حیوانات
 و گریزنده و ترسیده و بر مرکب و حیل است از خیانت و مکاری که دارد با سباع کبار میگرد و از حیل
 او در طلب روزی نیست که خود را برودن میاندازد و شکم خود را پر باد میکند و با بهایا لا دارد و پرشت
 افتد تا آنکه هر که نظر روی افتد کجا بزد که مرده است در آنحال اگر حیوانی نزد او آید بر جلد او در میسید
 کند و با یک شکاری نیز از آنرا میسید بکار برد و در شش گویند و باه را کشد که دویدن تیز باه



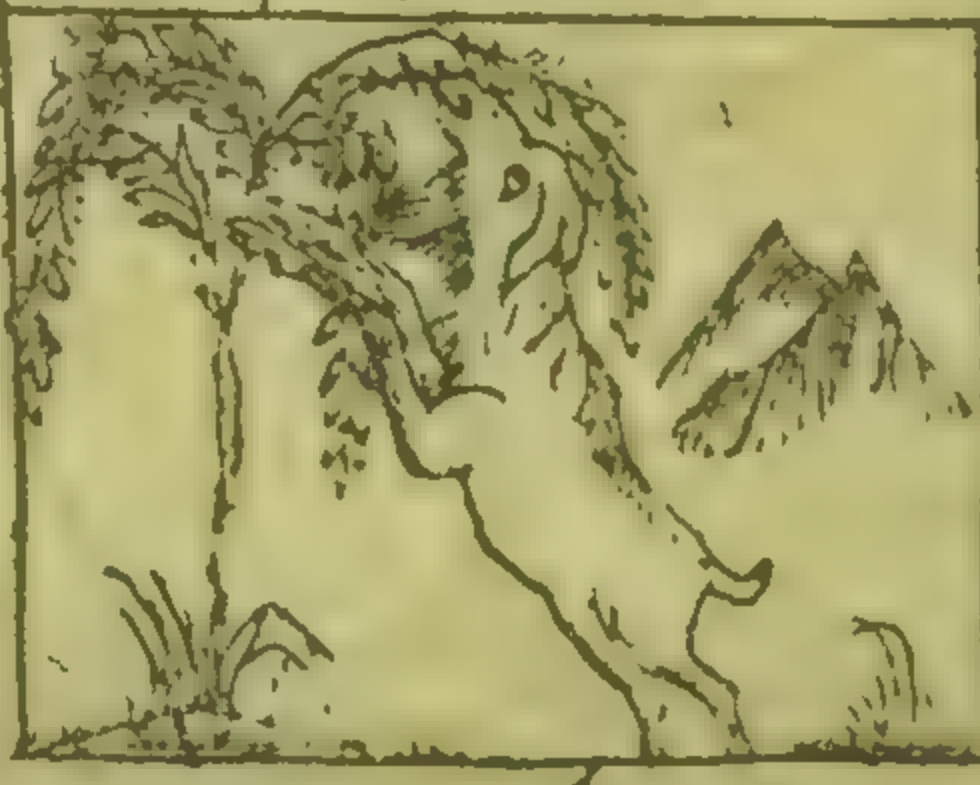
من بجهت نفس خود میسوزم
 اوست که او جو نیست که
 نه ان حیوانات کبر را شوند
 که در باب عاید هر گاه
 همه را بکشند و نگذارند و پرو

بر سکت گفت بجهت آنکه
 او بجهت و بگری و از شان
 سر کین و سلاح اوست که
 بعد بوزن سر کین جبار
 روح گبوتر داید اگر سیر شد

که گرسنه شود باید و بخورد چون بر خار شست رسد اگر او را گرسنه دهند و بدن خود را با محفوظ سازد و بزرگترین
 اندازد و بول کند تا خار شست منبسط گشته شکمش کشوف ظاهر گردد پس که و باه شکم وی بندگان پاره بد
 و بخورد و عجیب از این آنکه هر گاه یک بار در پوست و در ایند بعضی از پوست خود را بدین کرد و
 میان آب در آید استهتاب می نشیند آنکه کجکها قاطعه از او دور شوند و بر روی آب مانند
 من خود را از جنگ ایشان نجات داده از آب در آید و بگریزد و چون بطلب بجای وی آید او را گریه ای
 بسیار گوئی که مشهور به بیافضلست و در زمانه نند تا اگر بکوی آن شوند و بگریزد صاحب عجب است
 آورده که از بر می مضور سامانی رو بای بدید آورده بودند که او را و بال از پر بود و چو بکوی نزد او

[illegible]

خود و شب بخوابد و حراست خود و اولاد خود نماید اگر دایره کشند و جمعی در درون دایره روند و به
 محیط دایره جانشین بخوابند بخوابند که سرای ایشان بیرون دایره باشد پس اندایره بجهت کجایی
 حصار قلعه باشد از باستانان چون زرشاخ بریزد دیگر زندان که مغلوب شود و در نستان و راندان و
 قوت مقاومت بهم رساند بیرون آید بطلب خصم آید و شاخ زندان غالب شود و اگر میان آب تانی فرورد
 از جمله خواص و آنکه خانه را پوست او بخورند و پاره گریز شود اکل گوشت و موزت شمش بود اگر چه
 او را با ملک اندر آن مخلوط ساخته بر کتف و برص و جرب طلائع کنند شفا یابد از سراطالین که در
 منقرض او گرفت که هر که با خود دارد و بر کتف بخوابد و او را که با وی باشد باقی در خواص بقدر شدت
 لعنت سردیدن و در خواب مرد شجاع جلالت که شرس از احدی که تحمل از مردم شود و اگر زنی
 در خواب بیدار که او شاخ جانشین دارد و باد شاهر شوهر کند اگر شوهر دارد و قوت کارانشوهر باشد
 جان دار میفاید و بعضی گویند مار که چکیت خفجانه و تعالی در صفت عصای حضرت موسی
 فرمود کانتها جان الی قوله و هی خیه تعی این عتس که بد چو موسی عصا بیداشت از دانه شد
 زمین کشاده خاک شغل زیر قهر فرعون و فانی علی بر بالای این نهاده ریش می بفتاد که زود
 بتدریکمیل از زمین بلند شده بر دم خود با تباد و روایت دیگر آنکه قبه قصر را میان دو دران خود نشاند
 فرعون از قهر بگریخت چارصد مرتبه و از اطلاق و انعشده با آنکه همیشه نهان از مردم بقضاء حاجت
 میرفت در آن زمست و چهار کس بیرونند و بعضی بعضی دیگر می کشند جدی بر غاله و تری و مطلق
 گویند اکثر حلال گوشتش اندک حرارت بار طوبی دارد و سریع الهضم است گویند بر غاله سرخ و کبود
 بهتر است اما موزت قویج است



و بسیار فایده و خوب فیت زیر که
 هر نوع زنگنه باشد اکل و هر صاب
 اکل کج در زستان بد بود و در
 و در باقی فصول متوسط بود و بهتر
 و دلیل فرزند است بر مذوح شود

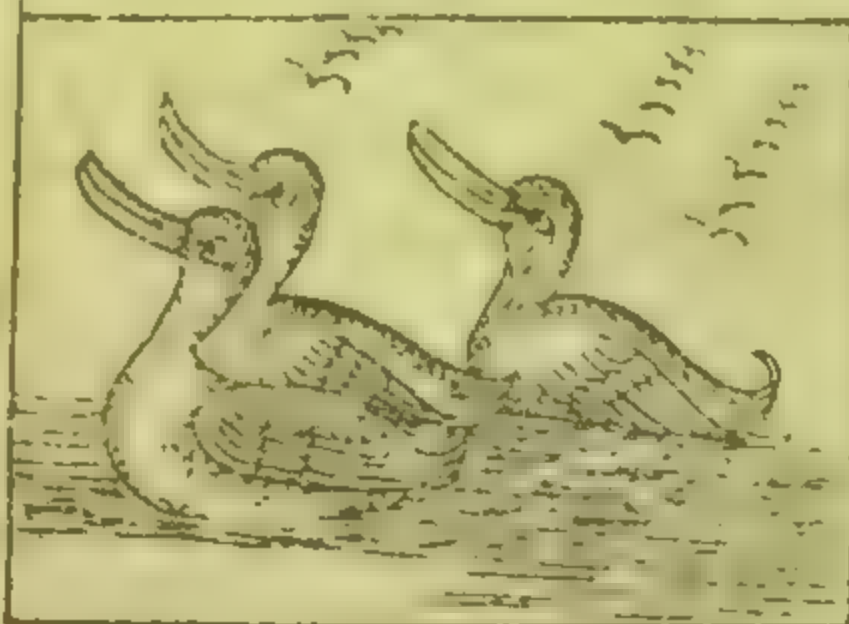
و مصلح او پس است
 و بر خصم شود که
 و دل را باغ است
 آستان سبکو
 دیدن و در خواب
 اولاد است خود

برایان و دلیل فرزند زینه است اکل ذراع او نجات از بلاست خوردن از پهلوی چپ و هم و غم است
 اکل او از نصف اعلی تا ناف دلیل زن و در خرد نصف دیگر دلیل پسران باغ و حرف جایاید
 جهر او طبع و تری که چکد و جمش حراره اکثر حلال و با انواع بعضی بزرگ جبهه و بعضی میفاید و بعضی

آدمی و استخوان طرف راست دهد را در زیر سر نام کند از مدیتر نشود تا بر ندرند و آب دهن آدمی نافع است برای
 کزیدن هوام و کزنده و زگیل هرگاه بنشیند بر نهال طلا کنند این نیز تجربه رسیده تناول شیر زمان با عمل سنگ
 شانه را بکشد و پیرون آورد و بعضی گفته اند هرگاه بهاری از خون آدمی شریف متورع در وقتیکه فصد نموده باشد
 در ساعت شفا یابد و بول آدمی را بر کزیده یک دیوانه بمالد نفع عظیم بخشد ریزه ناخن را هرگاه سوزانیده پسانی
 از و بخورد بغایت دوستداروی گردد و آشامیدن بول و نافع کزیدن جمیع ذوات السموم است اگر بول را
 جوشانیده بر پای صاحب نفوس بمالد در دو ضربان ساکن شود و نیز نافع بود جمیع جراحات و حادث شود در آن
 قدم و جرحی که در آن کرم باشد خاصه بول کهنه و نیز نافع باشد بجهت کزیدن آدمی و عرق او را هرگاه باغبان یا
 نمبر کنند بر درم پستان نفع کند و اگر بر پستان زن طلا کنند که خشکده معاودت کند اگر او خشک نموده
 باشد بر آب بکوبند بر آنکه نهند صحت بخشد و اگر با غسل نموده از خارج حلق طلا کنند جوار نافع بود و اگر مقید بود
 نخودی از سر کین آدمی با سر که شد مخلوط ساخته صاحب قولنج و عسر البول شانه صحت بخشد اگر نحو صبی در وقت تولد
 خشک نموده بساند اکتال نمایند بیاض خیر ازل کند و اگر بر کزیده آدمی مالند شفا دهد لعاب هین روزه دار در کمر
 چکاند کرم را پیرون آورد اگر باز آید مخلوط ساخته بر بوسیر کند از صحت و بدان زهر کشته که اگر آنچه از ناف بر آید
 که اول بار پسر باشد بریده باشد و زیر کین که از مدیتر هر مردیکه آن انگشت در دست کند از قولنج درمان باشد بشرط
 انگشت و کین او طلا یا نقره باشد و اگر زنی بموی آدمی بخورد از جمیع ورمها رحم و بر نافع باشد اگر زن اول رسیده
 از نفاس خود بر هر دو پستان طلا کند و یکبار بیکد و اگر دندان کودک که بقصد قبل از آنکه بر زمین رسد کزنده زیر
 کین نهد بر زن که آن انگشتی با خود دارد منع کند او را استنی با دام که با او باشد عرق زمان اگر جرب مالند
 شفا یابد و اگر بول کسیر که به پست سال رسیده صاحب برص یا شامه شفا یابد و اگر بول آدمی با خاکستر مخلوط ساخته
 بر موضعیکه خون او روان باشد یا شامه باز دارد و خاکستر نفوف و خاکستر شیر با زبل کهنه آدمی مبتل بحیث است اگر خون حین
 بر موضع کزیده یک دیوانه و برهتق و برص طلا کنند نافع آید صاحب عجایب المخلوقات آورده که اگر کسی را غاف بهر
 نام او را با خوش بر خرقة نویسد و برابر نظر او بداند باز آید باذن الله تعالی و نطفه او را اگر برهتق و برص و کزنده طلا
 کنند به شود و اگر باشکوه بخند مخلوط نموده و خشک نماید و بزوجه خود دهد از آن رشتن و می نیاید و شوهر را بغایت
 دوست دارد **فائدہ** اطبا گویند هرگاه کسی خواهد که بداند که زن باریکرید یا نه بفرماید زرا که اندکی در
 میان منہ بردارد و بافت ساعت بخارد بعد از آن اگر دهن او بوی سیرو به علاج نماید که باریکرید و اگر بوی
 نیاید باریکرید نیست آدمی آب بعینه مثل آدم خالی است آنکه او را دم است در دریای شام در بعضی اوقات می
 پستند که او را ریش سفیدیت و او را شیخ البحر نامند سالی که او را پستند مردم خوشحال شوند که آن عدست

استدبار نماید و بدن نشان به صورت امر مکرر دست سیاه بدتر بود و اگر خضی مجهول را پند نگیرد کرده اند بلکه از
 ملائکه از جهت اشباع شحوت اگر پند که او را خضی کردند و او را لذت رسد نصاری گویند که او را منزلت عبادات و
 عفت فرج رسد اگر پند سر آدمی در دست است هزار دینار یا هزار در هم یا صد در هم بدور رسد و بدن سر
 بریده دلیل و بدن مردم رؤسا بود پس اگر بردارد چیزی از سوی یا گوشت و مال از قوم رؤسا بدو عاید شد اگر
 خود را بیم و بزرگ و بیکو پند بریاست رسد و اگر پند سر خود را بریده اگر بنده باشد از او شود یا شکیبایی و در عجز
 زایل کرد و اگر چهار بود شفا یابد اگر خادم بود از خدمت جدا شود اگر پند که سر خود را بکس بگوید از آنجا عشا
 خواسته است اگر پند سر او مانند سر مرغ شده است سفر بسیار کند خوردن سر حیوان خیر نیست که با او است
 نداشته باشد و درازی عمر است اگر کسی پند که سر او مثل سر شیر گردیده اگر از اصل بریاست است بریاست
 رسد اگر پند که گوشت خود خفیت و گنبد اگر پند که او گوشت دیگری بخورد خفیت دیگری میکند اگر زن پند
 که گوشت زنی بخورد از زن مساحقه نمایند اگر زن پند که گوشت خود بخورد از زن زناده و الله اعلم
 اوزنه مرغ آبی خانگی بترکایو وارد که گویند اکاش حلال و بسیار شاور و برادوست دارد و خا پنجه و می از پنجه
 بیرون آید و محال شنا کند هرگاه ماده او شروع در پرورش کند خود نماید ز او طرفه بعضی از ماده جدا شود
 و از خراب پنجه بیرون آید گوشت او گرم و تراست با فراط بقراط گفته که گوشت او با جود و اربط است از محوم یا
 بطور و لذت امواته و مواض مزاج کسانیکه مزاج چاره داشته باشد بهتر است که قبل از طبع زیت بگوشت او

روزه



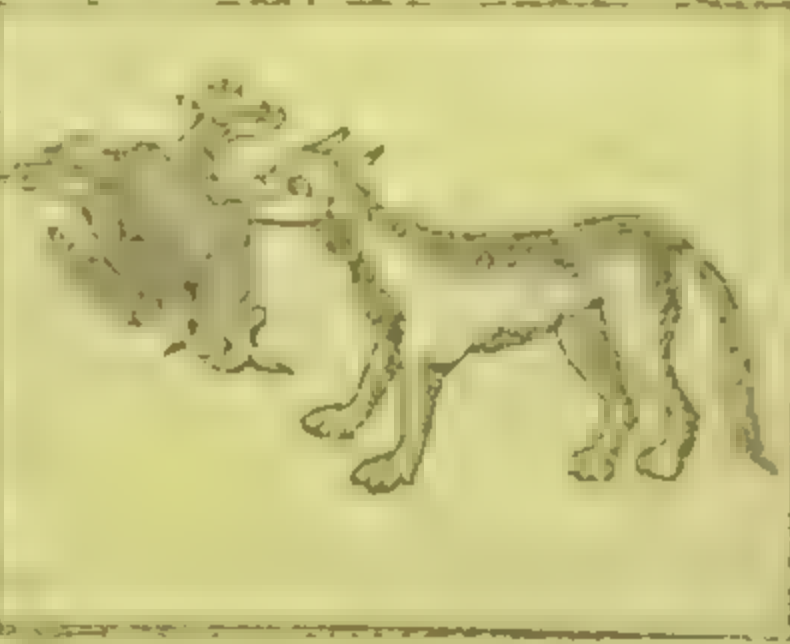
بماند و در دامی گرم بسیار کند تا غلظت آن کفیف یابد
 چه در مضحک غیر الفضول و موافق معده نیست و برعت مولد
 حیثیات گردد و بعضی گویند اگر خسیه او را بر یا کرده اکل نمود
 زوجه خود مهارت کند و در حال بارگیری و هرگاه دارا غلبت
 ذات اجنب روغن او را طلا کنند اشباع کند مداومت بر اکل

زبانش قطره البول را دفع کند و رجوف آن سنگیزناست که مانع اسهال است و پنجه آن معتدل بحر است لیکن
 خلیط است بهتر از آنکه نیمه شب باشد و اگر تولج یا باد گرم داشته باشد ضرر رساند و مولد خون غفن موافق
 امرجه محرومین بود و پنجه او و پنجه شتر مرغ هر دو غلیظ و در بعضی کس که اکل از او است دارد زرده آنرا بخورد
 بدانکه زرده هر پنجه بهتر از سفیده است لیکن سفیده از اربطت بیشتر بود و تغییر در بطن باید این اومی کشال
 بترک چال نامند آنکه فریاد کنندگان از جنس خود فریاد کنند که شب و شب که تنها بماند و وحشت گیرد و او مانند او
 کو و کان بود چکنه و ناخنهای دراز دارد و میزد و از آن پنجه بطور صید کند میخورد و مرغ خانگی چندان از زرد

ربیع

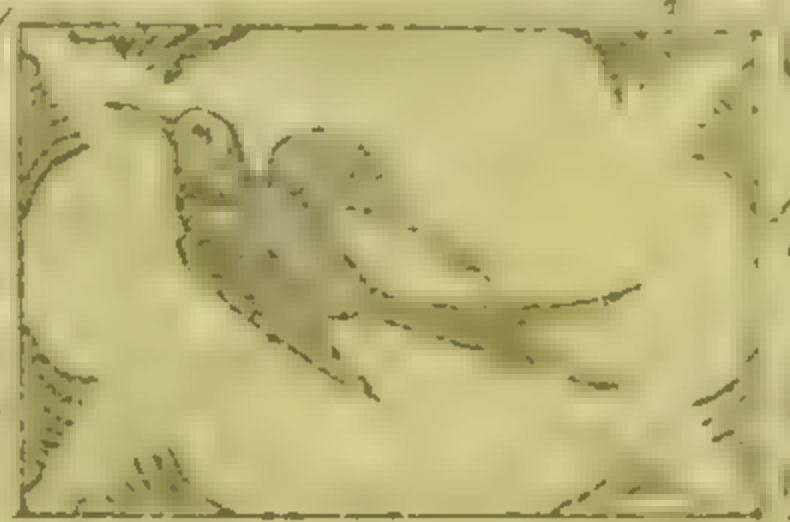
اربابه

دفعه در که از شغال چه برگاه بالای دیوار یا درخت باشد بر بالای نشان چیده و بکشد اگر چه در محله سید
 باشند گوشت او حرام از جهت
 در هر خانه که کند از بد خصومت
 و صریح بود که در آجر نه عاریت
 دارد و این کرد و در چشم بد
 و دیگر در تالیم و جعفر است



خواص و آنکه در دیوار یا در
 بدید آمد کل گوشت و نافه بزدان
 شود اگر چشم را بپوشد و عارضه
 محفوظ باشد ابالیه بپزد و بپزد
 این چسب کف که با بیل در آید و آن

در هر خانه که کند از بد خصومت
 و صریح بود که در آجر نه عاریت
 دارد و این کرد و در چشم بد
 و دیگر در تالیم و جعفر است
 و در هر خانه که کند از بد خصومت
 و صریح بود که در آجر نه عاریت
 دارد و این کرد و در چشم بد
 و دیگر در تالیم و جعفر است



گویند و ایند ایسی حرام است
 خواص و باید از آن
 تا در چون که اند بظروان است
 کشی روی زمین گویند او را و زیر

گویند و ایند ایسی حرام است
 خواص و باید از آن
 تا در چون که اند بظروان است
 کشی روی زمین گویند او را و زیر

کشیده می شود و در هر خانه که کند از بد خصومت
 و صریح بود که در آجر نه عاریت
 دارد و این کرد و در چشم بد
 و دیگر در تالیم و جعفر است



آنچه از ایند و قسم کمتر است زود باشد و از صفات محموده بار است که دراز کردن و فراخ سینه و بینه و بکین یعنی
 میان دو دوش وی فراخ باشد و نهایش دراز و پرش فرو کند داشته و در عین و درشت و کوتاه باشد بجا و در غیر
 مانند کنجال زهره او چشم را از نزول آب باز دارد و اگر زنی از سر کین او در حالت افکندن بیاشامد بار گیرد اگرچه
 بود اما با شوق بفتح با و کسر شین معرب باشد است و تیرگی قرینه مانند او نیز مثل باز اندک صبر بشنکی دارد و کثیر
 الاضطراب گاه انس گیرد گاه وحشت و اگر از کوچکی انس گیرد مراد صیاد بر آید سبک پرو و نیکو شایل و لایق است که
 ملوک خدمت او کنند زیرا که او صید کند از بهترین آنچه باز و کبوتر و دراج و غیره بهترین اوضاعش است که در مطر
 کوچک و در بزرگان بزرگ باشد و ساقها او دراز و راست است او کوتاه بود و یکد هم از مغز سر او مخلوط باندک آب و نافع
 بهر سینه باشد کنجال زهره او تیرگی چشم

در بینه

بینه



حقانیت که از سودا
 دفع کند بیدار
 تعبیر اگر کسی
 سلطان گردد و اگر
 دوست برود اگر چیر

کند بر روز و طفر یا بدو بج باز مار لیس موت ملوک جابر و محوم آنها اموال ملوک و دیدن او برای ابله باز ریا است
 و دیدن با شوق دلیل فرزندانند که بود صفا و ارجحان قوی نباشد و در طبع شبیه است بعضی که اصغر و اضعف حیات
 در حیل و قوت در مزاج اسبب مزجه طمور دارد و در بعضی اوقات صید عصفور کند و بیاشامد که از او بگریزد و او شبیه
 با شوق است در شکل الا که در جبهه از آن کو چکر است و جمیع انواعش حرام است و پنجه صید کند حلال است

نویس

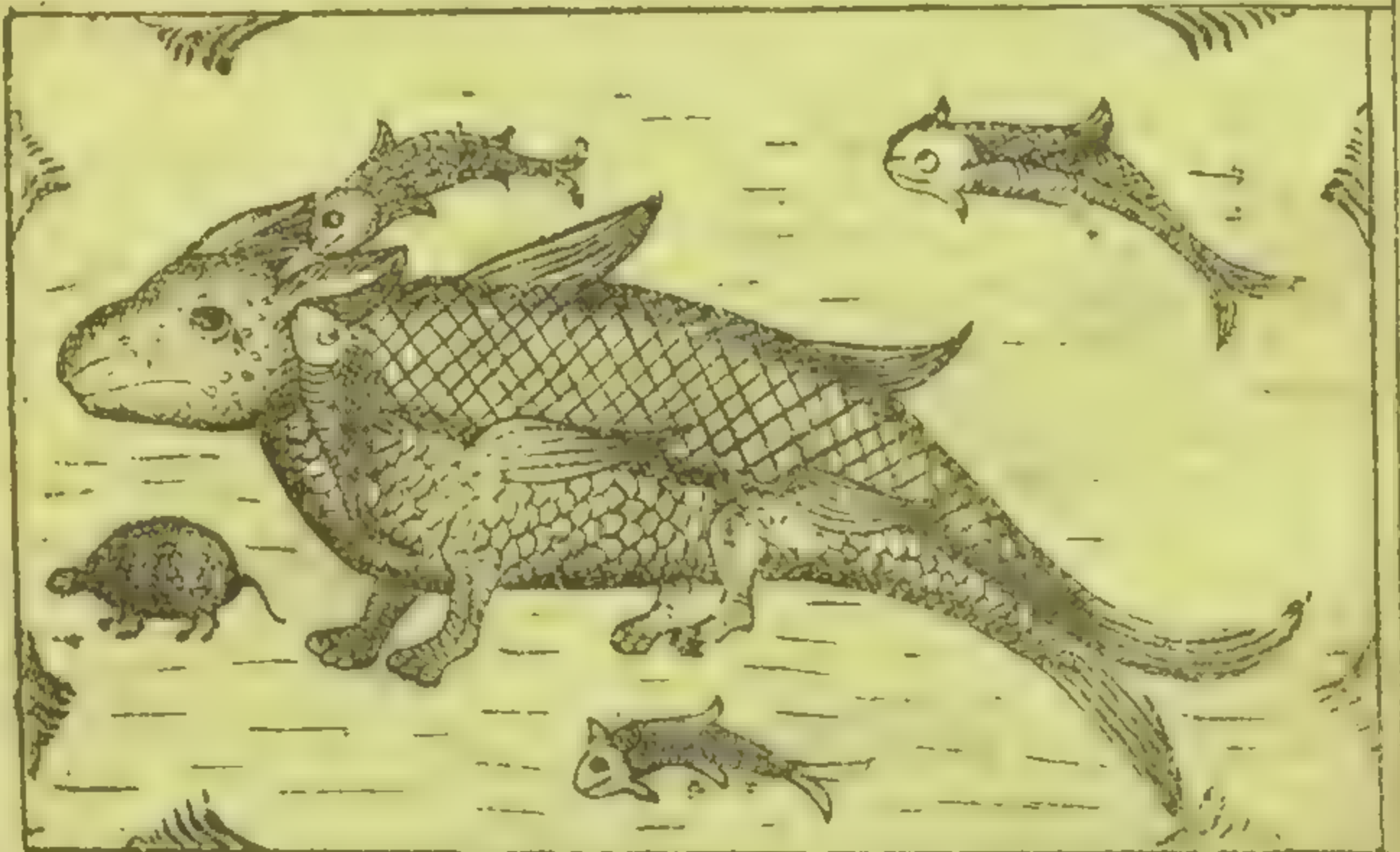


بالا آمد در حدیث آمده که بودی نزد حضرت مقدس
 نبوی و آن رسید که چون قیامت برپا شود زمین همه
 یک خبر واحد خواهد شد از برای ما خضر ابل جنت پیران
 خورش ایشان چه چیز خواهد بود آنحضرت فرمودند
 بالام و نون پر سیدند که اینها چه چیزند فرمود بالام
 کادیت و نون مای که از زیادتی جگر او بقادیت

چوب

کس خوانند خورد بالام مای و تیرگی بالق کونید مایست در بحر اعظم میباشد که طول او پنجاه ذراع میباشد و
 و کونید و این لفظ مرتبست در صحاح آورده که بالام مای بزرگیت از مایان دریا و این لفظ عربی نیست و
 مخلوقات آورده که مایست طولش پانصد ذراع یا بیشتر بود و در بعضی اوقات گوشه یال او مثل مایان مایان

این گشتی از او بر سرند چون در اینستند بطلان میرند تا اینکه بگریزد و از آنها چون بر حیوانات بگریزد
 حق تعالی مایه بقدر ذراع بر این گشتی که به پیش بخار و متخلص نشود پس باله متوجه فقر دریا شود



و سر خود را بلند از بر زمین زند که بهر دو بر روی آب افتد مثل کوه بزرگ جمعی از زمینیان باشند که قصد
 پس برگاه مشاهده این حال نمایند چنگالهای آتشین دارند در اندازند و جسته او را با ساحل کشند شکم او را
 بر زند بجز از آن پروان آید و در باب عین غنیمت و امور متعلقه بوی پایدانه بیغیا سبب اوان و
 ثالث معشوق و ثانی ساکن و عین معجز طوبیت سبز رنگ ستمی بذرده ابو فوح شاعر از جبهه فصاحت با آنکه
 در زبان لکشی داشته که شین را نام



فصاحت که زبان و لکشی است
 و او بجهت که بود او را جبهه شناع
 چنانچه طلاس را جبهه مشاهده لون او
 سفید است یکی بجهت مغرالدوله خلیفه
 در سفید که مشار و پامای اوسیا

فستق بوده احوال جمیع انواع او معدومست سوای سبز رنگ او که موجود است و او حیوانیت نرم خلو
 شد فهم او را قوت نام بر نقل اصوات و قابل تعلیم ملوک و اکابر او را که بیدارند تا هر چه بگوید باز گوید
 نمایی نماید و آنچه شاول کند بپای خود بردارد و بطریق که آدمی بدست پیری خورد و مردم در تعلیم او بطریق
 متعدده جمله بنمایند نصیحتی در وصف او گفته شعر آنها صفت بجهت

میدان

سفر

من الاخبار والديان يوم سني بانه انسان سني ابي صاحبها الاخبار وكتفها مستدوا اسرار
يعني وصف يكلم خوش به دري طبعي را که ناطق بود و زبان فصيح کویا شمرده بود از مرغان و زبان آدمی ترسانند
که مراد می است که اندام میکند اصحاب خود اخبار و ظهیر میاز و پردا و میکیاید اسرار را انگش بر اصح حرام است
بجه خباثت کحش و بعضی صلال دانسته اند زیرا که اشیاء علییه است و از ذوات الخالب و ذوات السموم
اگر کسی زبان او را بخورد و گویای کلام فصیح گردد و اکل زهره او نقل زبان او را اگر خون او را خشک نموده و پیا
میان دو دوست باشد صداوت پیدا شود احتمال بر کین در مخلوط مسکه دفع رمد و در چشم کند بعینه
وین در خواب دلیل بر درده فروش کذاب یا مرد فیلسوف یا کاف یا دلیل کثیر و غلام یا پیر ستم بود
استر و نر که قاطر کوشتش شدید اگر اتمه است آنکه پدرش خراب شد بهتر است و در از عمر ترین حیوانات است



از قوت جماع خانه کجک کوتاه عمر ترین طيور است از کثرت جماع و استر با کچه فیما شد زیرا که شیمه شش قوت بر
بچه نازد و قمرش شکست و خروج بچه متعذر اگر اسیان استر استن شود در وقت آیدن بلا شود و بتواند زاید اگر
و ان و را خشک نموده از ریشه او را بی بخور و هرگز بار نگیرد و چرک گوش او بهین خاصیت دارد هرگاه زن بر او در بار
نگیرد اگر چرک گوش او را در پوست و عیده زن با خود دارد و نیز بار نگیرد و مادام که با او باشد خاکستر ستم او صیایه
کرد و بر روغن گل نموده بر سر افروز و موضعیکه موی نهشته باشد طماننا موی بر آرد و نیز اگر ستم او را با خون زرد
استانه در گذارد و موش داخل آنجا نشود و هرگاه ستم بر زرد خانه بخور کنند موش و سایر باده از آنجا بگریزان
شوند از مفسد طیس مقلوت که سبکه عاشق باشد در موضعیکه ستم غلطیده باشد بطلد عشق او را بپوشد اگر نکر باشد
و اگر موش در موضع موش هرگاه زکام باشد سر کین او را بکند و تف نماید و بر سر راه بیندازد و هر که با او بکند او را گام
بر او اشغال یابد و او از زکام خود شود اگر چرک گوش او در نپند کرده بخورند در حال است که اگر زن مقدار سی

درم بول استراند هرگز بار نگیرد اگر استن مغرور با ستر خور و طفل او دیوانه شود اگر زن عرق ستر بپند بر دارد
 بار نگیرد و عقیقه سردیدن او در خواب دلیل سفر اکب است و طول عمر وی و نیز دیدن او را پسر نموده اند بفرزیه
 را کند و اهل او نباشد پس هر که پند بر استری سوار شد اگر از مسافین نباشد پس او قهر و غلبه کند بر مردی و سختی
 نماید و بعضی گفته اند که استر ماده زن ناز اینده است و اگر استری که سوار شده سیاه باشد زن صاحب جمال بود
 اگر سفید صاحب صلب و نب و بعضی گفته اند استر ماده دلیل سفر است پس اگر استر فروید آید از سفر باز ماند باز
 شتر مفارقت نماید و عقیقه سر کاو نیز که سفر مانند اسم جنس است بر زود ماده صادق آید ماده او را عقیقه
 گویند از این عباس مشولست که روزی حضرت عیسی علی نبیا و آل و علیه السلام بر ماده کاوی گذشت که گوی
 شکم داشت و زایدن او نزد کشید و بود و از شکم او پروان نیامد ماده کاو و کشتی با روح الله از حق تعالی و خوا



در اداد

تا مرا نجات دهد عیسی علیه السلام عرض کرد یا خالق النقر من النقر خلصتها در ساعت ناده کاو بار نهاد باون تانه
 پس هرگاه زیر او وضع حمل مشکل شود آید عار الجوان و بنویس تا با خود دارد و از ادویه مجربه بجهت تسهیل ولادت
 آید و است بسم الله الرحمن الرحیم لا اله الا الله الحکیم الکریم سبحان الله رب العرش العظيم لم یلمسوا
 ساقه من نار بلع فیل هیک الا لقوم الفاسقون و از حضرت امیر علیه السلام مشولست که آنحضرت فرمود
 بجهت شفای مردم هیچ چیز از روغن کاو نیست بتر گویند بر مار افانده بنود که در سالیکه باران نیامد
 انش در گوش کاو میگذاشند و سر میزدند باران میبارد گوشت و شیر و غنش جمله حلال و پاک
 و پاکیزه است در حدیث آمده که گوشش مرض و روغنش شفا است از جمیع خواص او آنکه اگر پوست او را با
 زیت سبزه در بر خانه که بچو کنند جمله عقارب و حیات و دیوانم بریزان شود اگر بر زخمی بمالند یکبار بار
 جمع شود شاخ او را هرگاه صلیایه نموده در طعام صاحب تب ربع ریزند شفا یابد تب وی مفارقت کند
 هرگاه بیاشامند نفوذ را زیاده کند و خدا نمودن خوش خون جاری باز دارد اگر زهره او را بکشد ناخن کند

بفر

و بسیر ز نفع کند و جوشش را ساکن گرداند و اگر بر موی عکله ارسبیانی در بدن او باشد با کند نفع و بکشد
 بمل خود اید و اگر با غسل مخلوط ساخته اکتیال نمایند تاریکی چشم را زایل کند و اگر با زروت و عسل و تخم ممل
 بمقعد طلا کنند بویهر را نفع کند کتیال زهر کا و سیاه تخمد بعصر نماید اگر چشم کا و در آید و باب و خیری
 نویسد در روز خوانده نشود و در شب سیکو خوانده شود اگر موی او را بوزانند و بیاشامند از درد
 دندان نفع دهد و اگر با سکنجبین بیاشامند پسر را بر طرف کند و اگر درون سبور گوشت کا و طلا کنند و تا
 درون بخاک و فن بکشند همه کجکها بر آن جمع آیند اگر خضیه در او گویده نرم بپایند و بیاشامند سبج
 با کند و قوت بخورد و باغاث نام ربما سرت نماید و خضیب او را اگر خشک نموده نرم بپایند و در مضه
 نیم ریختن سدا و کنند قوه باه را زیاد کنند اگر سر کین او را بر زگیل طلا کنند بزودی بریزد اگر در دهان
 حبه طلا کنند نرم کند و اگر بخور کند بر سوراخ موران قبل از آنکه آنها بر زمین بیرون آیند دیگر بیرون نیایند
 و اگر زهر سر کند از نفع دهد اگر بجهت حمله بخور کنند در وقت حمل سهولت بارند و بیرون آورده که مرده که
 در شکم باشد و همچنین شیشه یعنی که دانه بیرون آورد اگر در خانه بوزانند جانوران گریزان شوند اگر
 سوخته او را ساییده در پستی سوط نمایند رعا فراباز دارد اگر خند مرتبه بر بدن طلا کنند و کذازند که تا
 خشک شود تیر و خار را از بدن بیرون کند و اگر با کبریت بر خفته گمان طلا کنند و بسط کنند بر شکم
 آب زرد را بخورند و بکشد بقره و حشیه بزگی داغ شقری چهار صنف است اول هاد و عم ایل
 سیم محمور چهارم مثل و همه تمام اربعه در فصل تابستان اگر آب ناپدا باشد با ششاق هوا کشا کنند
 در نصف اگرگ و خرگوش و روباه و شغال و چهار وحشی و آب و با ایشان شمر کنند ایل ذکر او در
 الف مشوجه کدشت و تخمور و ریاری باید لیکن شمه از او در اینجا بیان نمایم او شد شهوت بر تبه که چون
 آوده او بار گیرد از ریه مکرر زدن خوف آنکه با او در حال استیسی تقاربت جوید از قوط شو بیکه دارد زانو
 نیز سوار شود و جمع آید پس چون کی سوار شود باقی دیگر بوی آب منی است تمام نمایند و در شایط
 ایند شاخ او صفت بود بخلاف شاخ باقی حیوانات که مخوف بود بقره و حشیه شیه ترین حیوانات است
 هسل و شاخش سخت و محکمست بطریق که خورجی خود را از ضرر رکت سکاری و غیره نگاه دارد و گوشتش
 با تاغ حسد از تر که از حیوانات کل متفرقاتش تا بخت نفع عظیم بخشد هر که شعبه از شاخ او با خود دارد
 سباع از وی گریزان شوند اگر خاکستر از او بردن سنون کنند و جمع و را ساکن گرداند بخور موی او در خانه
 موش و جمل سایر بموام را بگریزند اکل شاخ سوخته او در طعام زایل کنند تب رعبت و اشاید
 آن در میان خیزی از اثر به زیاد کنند قوه باه است و تقوی عصب سوط آن در پستی که خون

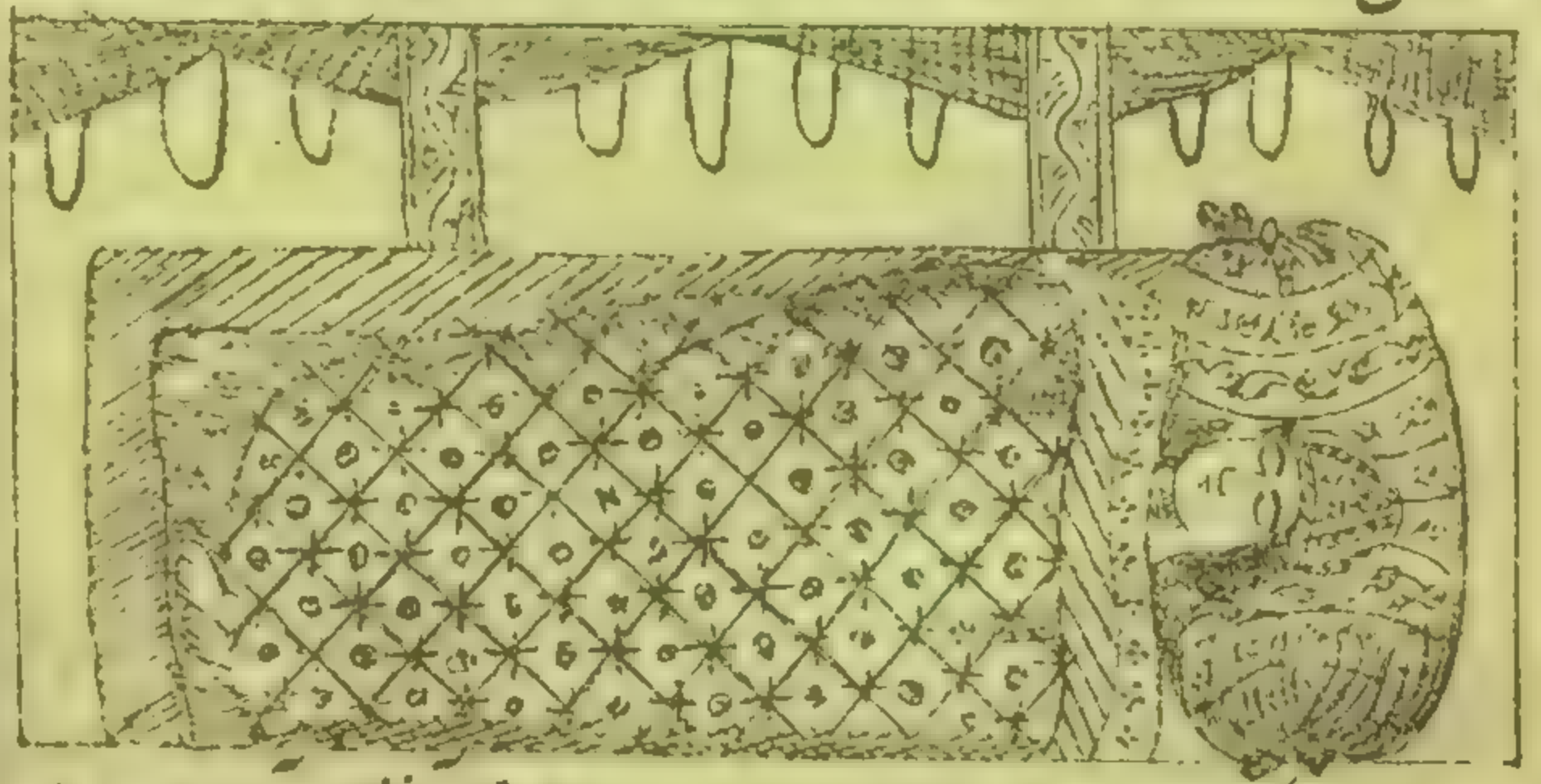
شیشه
 شیشه

نقشه

انبار

تعبیه

آید دفع رعنای کند طلاء خاکستر شاخ او که مخلوط با سرکه باشد بر هر طکه مقابل آفتاب و ماه باشد و افع بر
شاد مسفت الی از آن موجب غلبه بر خصم است باقی در میم باید از آن بقرا المستاد کا و غیر است و سرار
بحر بردارد و هر کند و الله اعلم بقضیه بذال نقل چه اکثر برانند که عنبر از دریا بیرون آید اگر این نقل
صیغ بود سرکن و مقوی دماغ و جو اس و دل بود بقره بنی اسرائیل او را ام قیس و ام عوف
نامند و او کا و ماده کو طی است و در شاخ کوچک در رکت چون اراده بر خواستن کرده در مکان
خود قلمه اندازد یعنی شش اگر بدست نواید پوست از آب کاف و سیل در آن و آنحال نماند چنانکه در
سفیدی باشد بیاض عنبر ابر و اگر اینخوان خود را بر موضعیکه موی داشته باشد بیاید موی بر او در ممکن
که شبیه آن کاوی باشد که همین شش از او در وقت برخواستن بپند لغت پس درین کا و سفید و
سیاه و سیلت اگر فربه باشد رسال رزانی و فراخی و اگر لاغر بود سال کرانی و قحط و کا و زرد و سیل
سرت و خوشحالی و بقره تیره رنگ دلیل سخی است در آخر سال و دیدن نصف بقره مصیبت و خیرخواه
بود اگر بقره دیگری بدو شد باز غیری خیانت کند و هر قسم حالتیکه پند بقره خود پس آنخیز زود و یا
دختر و راجع شود و در شنیدن مال حلال بسیار است و او از او سیل مردمان مشهور که بی ادب



باشد و خورش او کسر دلیل باریت و اگر کاوی بزود او را را بکنند انشخص در آن سال بمرودین
او در خواب از برای اصل زراعت خیر و برکت نبت ده او را بر کثر چنانکه منسل او در بات جایاید
نسبت داده اند اگر پند که بقره داخل خانه او شد و شاخ زود او را مال زیان بهر صد نصاری گویند که
اکل بخش دلیل رفتن اوست نزد حاکم و بی اوالت از برای کسیکه او را بردارد و بریان و امنی رخت
اگر زن حامله دارد و بشارت فرزند نر است نیز بریان و بشارت معیشت است اکل مطبوع بریان و روز
و از زانی گویند عایشه گفت قبل از جنگ جمل در خواب دیدم که گویا برقی هستم و کاوی فریاد میکند

سروق کفتم گفت خواب خود را است میدانی در حوالی نوجوان شود گشته اند و گفت چنین شد و در مجلس
اگر بپند که بقره شیه نوسال خود خورد زنی بر دشمن خود قیادت کند اگر بپند که کا و اقا را میدوشد
زن آقا را بخوابد بقره و بخواصه بقره و ترکی کور مرگه نامند بخواصه که بردار بقره که سرخ و بد بوا
در ندارد و او را ملخ گویند اکل بر دو از جهه فداره حرام است در عجایب المخلوقات آورده که اگر خانه را
بغلتند و شوهر بخور کند هیچ شیه و ملخ داخل نشود اگر بشاره صنوبر بخور کنند شیه و ملخ گریزان
شوند و بعضی گفته اند برگاه در خانه بخل بخور کنند شیه و ملخ گریزان شوند و نیز اگر بعلق که ز لونا میزند
یا عاج یا پوست جایش یا شاخ سرش بخور کنند شیه گریزان شود و نیز اگر سداب در سر که نفوذ کرده
گریزان شیه اگر کنند و بگریزان



در خانه بپاشند شیه و ملخ
وز و فاد میاید بپاش
خوبیدن تر و سر خود که
یکم شیه که است لیکن
ظاهر در عراق عرب شام
او اشقی است در قرین و در

قتب طلا کنند و این شاخ را
شیه زرد او زرد و بداند شیه و دو
بایهای و خف است و طوبش
او را جرس گویند جوهری گفته که
خلقت شیه بعلیت جگر طوم دا

و تفاوتیکه است آنست که فیله چهار دست و پا است و شیه شش پا و چهار بر خرطوم قبل مصمت است و شیه
و نفوذ کنند و برگاه بر جسد آدمی نیش زند خون و را میگذرد و فرو میبرد و بکوف او هرگاه بر عضوی از
اعضای آدمی رود همیشه بر خرطوم خود قصد میکند که سوراخ کند جسد و مسامات او را تا بپزد و در جسد
او بر تبه است که خورای میگذرد تا آنکه بر گردد و میرد یا عاجز میشود از طیران و این سبب موت است و از غیبت
کار او آنست که بکشد شتر و غیر از او از ذوات ربیع پس در صحرا میگذرد مرده از ابر جانوریکه بخورد و میرد و بد
اگر کسی را شیه بکوش رود یا که میخشد شیه را بدور کحت نماز بقصد آن طلب گذارد و بعد از نماز سه نیت
بگوید یا حلیم یا حلیم یا عظیم یا عظیم شیه را بکوشش وی بپزد و کار او ساخته شود و او هر چه گوید که من بخواهم
بودم که خود دیدم حضرت سید کائنات ص و در قدم حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام را بر روی و
قدم مبارک خود داشت پس آنوقت حضرت ص اینده غار خواند که خرقه خرقه طریقی بین بقره پس آنوقت در آن
مبارک او را بر سید و عرض کرد یا خدا یا دوست در او را که من را دوست دارم بدو که خرقه خرقه خرقه
نزد من خطود و ترقی یعنی بالارود و در چشم کنی از کجی چشم او است خبر به بتدوین و خشت شد بر
حد اعین بقره بعضی از اهل مغرب بجهت فنون شیه و غیره که بنویسند در ارکان خانه از زنده سوی و خانه

گویند موسی فتنی علیه قال بزم من عمل الشیطان اندوختن فصل مبین عیش طشیر است ایها الباقی طشیر
عشیر اصل ایها الباقی الا یغضب الله علیک کما غضب الله علی راحل القاضی و وکیلہ مخ و بشکر کرزان
شود و دیگر از خواص طخ آنکه هرگاه زور آساید و در سوراخ دگر زنده غریب را بر طرف کند قفس
بدن نشد در خواب دلیل دشمنان ضعیف است و نیروی است کند بر بسته و غمی که مانع از خواب بود
بسته بر پیشانی اول و کبریا و دوم پلنگ و تیرگی بولناش خوانند کوشش حرام و او با شکر
میدود و دشمن وی بود او را برید و فراق نامند ماده او از باد بار کرد و لهذا چو باد وزد کسی قدرت
بر صید ندارد و بسیار باشد که بدو دبا با اسب بگیرند و در قفس آینه کنند ایها کودکان مونس سازند
تا رام شود و بیرون زند و اگر در حث کافور آنش کرد و تر داند حث باشد و مفارقت نکند و حث
قادر نباشد که خزی از اندر حث از کافور فرایند لیکن در بعض اوقات معلوم میشود و او قمر
میشناسند پس در وقت مذکور تر داند حث آیند و کافور فرایند از جگر او و آنکه اگر زهر او در



سرمه و بر سام طلا کنند بشرطیکه با آب مزوج نمایند نفع عظیم بخشد اگر زن بردار و هرگز با کبر
و اگر استن باشد نقاط حمل وی شود اگر تاب پای او را بر دست بندند حامل وی هیچ تعب
نکشد اگر چه پست فرسخ راه رود و هر که بر پوست او نشیند حث القرم از وی میفتد و فصل دوم
در بار کموده بر زون اسب نریکه پدر و مادرش عجمی باشد گنیش ابوالخطل باشد بماده
کوشش است بود بخلاف اسب عربی که نیز کوش بود صاحب منطق الطیر گوید که بر زون اسب کوش
خدا با قوت روزی میجویم گوشت او کرده از جمله خواص او آنکه هر زنی که خون او یا شامه بر زبان بگذرد
بخورید مریضی و بچه دان و بچه را بیرون آرد اگر خشک نموده سعو ط نمایند قطع رعا ف کند و اگر بر حث
باشد خون آنرا باز دارد و غشیر بدن او در خواب دلیل خصومت و بعضی گویند دلیل بیماری

عشیر

بر

بر

بر

میجانباید آنحضرت از اصحاب خود پرسید که میدانید این میسل چه میگوید گفتند خدا و رسول علمند آنحضرت ع

فرمود که میگوید امروز
بر سر دنیا کرده ام از
آورده و کاین من و
بلبلت که قوت احتکار
عین در غنایب بیاید
بای قوش گشت ماده

ایم غمنا خورده ام و خاک
بخبری در تفسیر این آیه
لا تخرن رزقها الله کونید مرا
میکنند ذکر او در باب
بوم جعد و کنگر و تری
ام الخراب و ام الصبیان

و مطلق بوم را غراب اللیل گویند چه آنکه شب تا صبح بخوابد و باشیانه مرغان رود افراخ و پنهانی آنها را پر
آرد و بخورد و در شب هیچ مرغی تاب و توانائی از اندام او در روز طیور او را پسند مبارت بر قتل او
نمایند و او را بکشند از جهت حد و تنیکه میانه او و سایر طیور است صیادان او را در زیر دام نهند تا طیور بر
او جمیع گشتند ترکان

و کوچک از بای خوش
که چون آدمی میرود بشت
مفارقت کند بصورت
جهت مفارقت جسم جاذب
بجنان اینک از حسن



بزرگ او را سار و خوش
امند و از اکاذیب عمر
شور روح از بدن او
بوم بر سر قبر نوحه کند از
گوید که بوم در روز نمیرد
و جمالیکه دارد چشم

رنجی بد و رسد بکینه اهل جمیع انوع شش حرام است از جمله خواص او آنکه هرگاه او را بچ کنند بچشم دی معشوق و
دیگری پوشیده ماند اگر چشم کشاده را در زیر یکین خاتم نهند هر که در دست کند خوابش نبرد اما دام که در دست
او باشد و اگر چشم پوشیده را در زیر یکین انکشتگر گذارد و در دست کند همیشه در خواب باشد بطبری گفته اگر
عین مقنونه یا پوشیده مشبه شود و در آب اندازد آنکه بر روی آب آید مسره بود و آنکه در زیر آب
بماند منومه بر شش گفته که دل بوم را بگیرد و در دست چپ زن خوابنده گذارد هر چه در آن روز کرده باشد
پرسد میگوید اکتحال زهره او رفع ظلمت بصر نماید و دل بوم بزرگ را هرگاه در پوست گریخته باشد با خود دارد از
سایر بوم محفوظ ماند و از هیچ چیز ترسد اکتحال از پیکه اخته او ظلمت شب را در نظر روشن گرداند و در شب
خیزد از پند خناس و در روز دو میخندند یکی نام آن حلقه بخاصه آن بجانب خود کشد باقی خواص او در نامه سیاه
تفسیر دیدن او در خواب دزد مکار یا ملک میبست مکار بود که از او بر عایا سیستی واقعه شود که در عقب

آن دفع خوف شور و گاه او را ببرد و احمق تشبیه کنند و آنرا علم بوقت

که هر سال جمعی از آن در وقت

بترسایضا که بلده ماریه والد

در آنکوه روزنه ایست که هر یک

از مد و خود را در نیل مصر اند

طیور سرخ و در آن روزنه که

فریاد نماید که بلک شود و معلق مانند بعد از آن مدنی میصد و چون از او در پی پری بد و بحسب طیور دیگر

از آنجا در آن مکان دیده شوند

نشد که از اعیان اصل این بلاد

از زانی شود و مرغ بد از روزنه

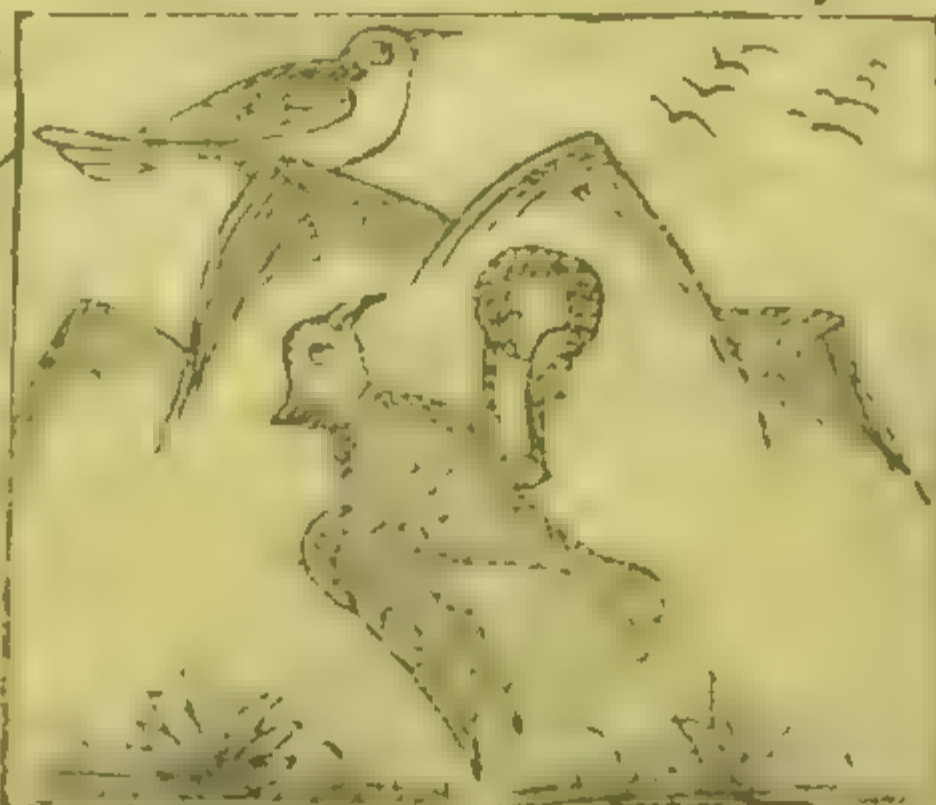
و از قند که در آن سبوح و تبارک

فصل اول در تبارک و تعالی

و بعضی گویند که او نوعی از آن است

و آنرا از کوچ است که در باب کاف خواهد آمد هر زمان او در تیزی مثل نرزه باشد و در طول مثل

در حث خرمای چشماهای سرخ دارد چون برق درخشان دهن وی کش ده و جوف وی فراخ بود و نگاه



فصل دوم در تبارک و تعالی

سال آینده بوی بکر مو

ششیم که چون سال

چسبند اگر متوجه طبع

روزنه چسبند و آنرا

سین ای بی بزرگ



بحر کتایه دریا موج آمد و آب بری بر چه پسند بخورد چون فساد بسیار کند مکی او را بد را اندازد

پس باد و آب بحر خپان کند که باد و آب بر چون بدش بزرگ شود خستخانه و تعالی بلکه اما فرستد

تا او را بر و ازند و بمیان این یابرج و با جوج اندازد و بعضی روایت کردند که هر که از باد و آب در مدام طول

او در فرخ بود و لون او مثل بلک بطریق مایه فلس ای طله و در مال داشته شش مثل سرادگی

مشکل بی بزرگ دو گوشش در نهایت درازی چشمش در نهایت تدور بافاق بغیر کمال است
 بعضی بجا نبرده اند که اکل و صورت شجاعت است هرگاه خون او را بر قنصل طلاق کنند و باز آن میانه است
 کنند ثروت عظیم بخشد عقیق سر بدن او در خواب دلیل بادشاهی است اگر از دمای دوسر و سه سر
 شاد بزرگ باشد اما اگر پادشاه باشد دلیل موت است از دمای معتبره است که زنی در خواب
 دید که از دمای از او متولد شد فرزند زینیری از او متولد شد چرا که از او را میگذرد در حال راه
 رفتن تم مریضیت مانند طار از سفار کرد نش و از تر از او که اکلش حلال شود و اگر به بقیع و ضم
 هر دو جایز است نوعی از بختی که بود اعمی کشید که او را بدین اسم چه آن سمی کرده اند بدو چشمک آید آن کند
 جوهر در آرد که خود را سر از او زد همیشه چو شب شود تا صبح فریاد کند ز خوف آنکه مبارک است آن بر سرش



افد اکلش حلال است اگر کار و
 خوش بکسی دهند که درستی برده
 او را با شکر و شاییده بگوید کی
 خلق بگوید برساند و اگر سخوت
 چون مستر زاید النور بود آن
 نظر مردم محبوب نماید اگر چه کریم متعبر باشد
 جمیع بدنش مثل زیر بغلش
 صاحب تب راجع بندند یا بر سر
 هر دو صحت یابد اگر سر را او را
 کبریا و ز خانه که او باشد باید
 باید اگر جگر او را در و فسیل گشته باشند از آب آن در گوش چکانند و در گذر ساکن شود اگر قابی پای در
 سائید و یا شامند تین باه کند اگر بول او را بچوشانند تا خلیط شود مشک را داخل کنند و در حمام بر حرب
 طلاق کنند جبرایر اگر سر کین او را در زیر سر کود یکبار کین کند از دماکن شود فصل و دو غم در
 تار مگس و مدرج بر وزن جرج هر غیبت مثل دراج در باغها و بستانها می باشد و فسیل که مو صاف باشد
 یا باد شمال و زرباصوت طیب
 و فسیل که پوئیر باشد یا باد خوب
 شود و در خاک نرم غار سازد

او را بچ گفت و اگر
 ابدار کند نماید اگر زنده
 دهند که بدخلق باشد
 او را بر کورک او بزند
 کودک در تمام عمر در



است اگر بر پیش او بر
 صاحب صانع او زنده
 صاحب طحال برون
 چون بر تنگ شود شفا

بختان متوجه میسرید و فرید شود
 و زود لاغر میشود و او از وی
 دو هفته نند از افات محفوظ



گوشتش افضل بحوم سایر حیوانات است که آن قوه باه را زیاد کند و فهم بفرایند گویند طبع است و در زمین زیاده
 و فایده بسیار است که در کتب حدال که زبیره او را در پیشی دیوانه و ضعیف العقل و صاحب سوکس و سوکس و سوکس
 تنهایی و اگر گوشت را بر این کرده سه روز متوالی تناول نمایند بشرطیکه گرم باشد همین خاصیت دهد
 موی تنگ ترکان لوی گویند بر صورت بسیار است و از این حیوانات است چه دهن فراخ دارد و در وقت
 دندان در تنگ اعلی و چهل در تنگ اسفل و میان هر دو دندان لوی دندان گوشتی مربع در وقت که دهن
 بر هم بندد دندانها بعضی در میان بعضی در آید و از چهار پای دوم طویل باشد و پشت او شبیه طراک است
 بود که این در آن کار کند و این حیوان منیب باشد که در نیل مصر زعم جمعی آنکه در دریای سهند نیز باشد
 و او بقایت صاحب قوت است و در میان این حیوان در اگشت که از زیر بغلش بسیار بزرگ جثه بود و طو
 و از ده زرع در عرض دوزخ یا بیشتر غریبت که اسب با در دو چون خواهد که با مار دود جمع شود هر دو
 صحرانند و ماده را بر پشت اندازد و با او جمع شود چون فارغ شود بگرداند و بجهت کوتاهی دست و پا قدرت



کشتن ندارد و بیشتر خشک شود اگر بر اینجالی بماند همیشه چسبن خواهد شد تا بر گردد و در بر منته اند آنچه
 در بخرافه تنگ و آنچه در بر بماند مستحق را عجایب مرا و آنکه او را از منج نیست بلکه هرگاه خوف و
 پر شود بگانی بر آید و دهن کشاید مرغی که او را قضا گویند باید و آنچه در دهن دست بخورد او بجهت
 رسیده باشد و تنگ راحت و شبیه و خیزی در ذکر کند شت او را شفت دندان و شفت رگست
 و شفت بار ماده جمع شود و شفت سال عمر کند ابو حامد اندکی گفته که او را شتاد دندان است چهل
 و یک اعلی و چهل در تنگ اسفل و همیشه یک اعلی متحرک بود و اسفل ساکن و بدترین سباع چهار پا و در زیر
 آب نهان بود در مدت رستان از بجهت یک دریا که دهن است پس چون تنگ بخوابد دهن

خود گشاید یک بکری خود را کل آلود و خاک می نماید و پسر در دهن وی در آید و دامی او را بخورد و بعد از آنکه او را گشت جوف او را شکافد بیرون می آید و را سوزید با او همین کار کند غیره کول اللهیم است چشم راست او را چشم راست و چشم چپ را چشم چپ صاحب میزند و صحت یابد اگر بر کج او را در گوش گذاوند و ساکن گردانند و اگر از قطره بر آید بر گوش مداومت کند که برانفع بخشد و اگر با موم خمیر نموده در جوف میزند کند در هر سه یک برافروزد بر قهای وی میرند و کمال زهره او میریزد پاشن صین است اگر خیزی از دندان او را در جانب راست خود دارد و قوه جماعش زیاد شود دندان ایل جانب چپ او را اگر صاحب قشره میزند از روی ساکن کرد و دیگر او را اگر صاحب مزج بخور کنند شفا یابد اگر باره از پوست از میان قوح میزند بر همه قوح غالب آید و همه را بگریزند اگر سر کین او را چشم او را میزند و کمال نمایند صین را بر روی مشک بود نفعش در بدن تنگ و خواب و لیل دشمن مسلط شده است و او نظیر اسد است و بعضی گفته اند که دلیل در دماغ صاحب کرد و فرب است فصل سیم در تار مضبوطه مله نشه مرغیت که او را مضبوطه گویند در ساد باید باب چهارم در تار مثله شمل بر دو فصل فصل اول در تار مضبوطه نور بر تری آید کوز کا و بر کبیت و ابوالعجل است از خواص و آنکه هرگاه بر یاوه جلد بعد از زبول بول کند هر که از آن کل برداشته بر خود طلا کند قوه باده دهد و انعطاف یابد و مثانه او را اگر خشک نموده با



با سر که و کلاب مخلوط سازند و بر فرس کسی پاشند که در فراش بول کند نفع دهد و اگر او را خاک بداشته بر خسته وی بندند بشاط راه رود و سرعت زمین بشکافد و اگر پستی او را بر و عن کل چرب کنند صرع شود اگر بول او را بر آیین بپسند یا بگریزند تا آنکه خوانده شود سایر خواص او در ذکر بقدر کثرت نفعش ویدنا و در خواب دلیل مرد بزرگ شدید الباس کبر النفعست و معین بر مورات باشد که دلالت کند بر خوا

نیل و دیر و دین و دلیل ز پادشاهین نشسته و با معاونت بر کارهای صعب بود و خصوصاً بجهت آریه
 زداخت و گاه رویه او در سیل طبع و غلات بود و گاه در بلق و لیل است و زحمت و گاه سیاه و لیل
 شقای بهار است و باشد که دایم خوان بود و غنای او و دایم در زمانه غنای او یعنی از دایم
 یعنی از بزرگ و این در غیر معنی باشد چه در بنی خدایت و اعصاب موسی و از دایم که دایم بود و اگر خواص او
 در باب عایدانه شد که که عیدانه خدایان در او ایل است و در ویش بی چیز و حال نشین بود و با
 حال مرد شیر بود که با همه کس جنگ و جنایت میکرد و اما که همه خوشان و می نیز در بکایت آمدند
 از وی رخنه از نزد خود برانند و قسم یاد نمود که او را هیچ و قبی نزد خود راوند و بدین مسبد اند
 از خلق با یوس گشته در شتاب که میگردد و از روی که نمی نمود و از روی در انشای سیر نظر من
 شکاف که در چهری قیام که بزرگ و در آن ماریست نزدیک رفت بنمای که مار او را بکشد و از شفت
 و بنا را مت یابد پس در ان شکاف در آمد و از دایم بزرگ که بزرگ و می در آمد و چشم او چند و چراغ بر فروخته



میشد پس از دایم او حمله کرد و پیش رفت و بگوش در آمد و حلقه زد و بعد از قدم پیش نهاد از دایم پس رفت
 و او نشد و خود را تا مال نمود و در پادشاه بود که بنوعی که است و از آن صفتی نموده اند و از آن صفت
 ساخته اند و چشم و بد و شفت و از دایم او در هم میگفت و در نزد و خانه و بد و دایم او در آنجا معشای
 طویل که در طول مشال آنمانده بود و بر دایم که کجا افکاره و نزد سر هر که کجا می نشاند و کجا نشاند
 او در انجوع مرقوم بود و ایشان که که بنوعی که در دایم او در آنجا معشای و در دایم او در آنجا معشای
 بود و بر دایم که هر که ایشان که که بنوعی که در دایم او در آنجا معشای و در دایم او در آنجا معشای
 کرد که در دایم او در آنجا معشای و در دایم او در آنجا معشای و در دایم او در آنجا معشای

[illegible]

با خاکش نزار از ادویه مجرب است بجهت دفع مباح انداخته بسم الله الرحمن الرحيم کتبش ذکر کرده که
 عسده در گریه از ادویه ربه نزار خضای الم ترالی یک کیفه الم ظل و لو شارب بجلد ساکن کتبش قد من
 نه طایفه جلد شاکر و غیر شاکر و کم من نفقه الله من کل عرق ساکن و از بهیابها الصدع بفرغ الله و بنور
 و له اسکن فی النسل و النصار و هو السبع العظیم و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و صلی الله علی سیدنا
 محمد خاتم النبیین و آله و عتره الطاهیرین بنویسند و بر سر گذارند از جمله خواص او آنکه طبع بر ریه و غیره
 نافع آید شیخ ابو علی سینا



کند و ابدان آنها را با قلیل
 استقامت نوشد نفع عظیم بخشد
 ربع بندد تب و نیل کرد
 و در نصف بدن او شبه صد

گفته که اگر دوازده طبع ز اسر و واحد
 از مورد خشک مخلوط ساخته صاحب
 و اگر طبع دراز کردن بر صاحب تب
 اما طبع بحری حیوانیت که سر و مرغ
 خرفی یعنی شپه سفال است و نصف

مؤخره و نیست در هر جانب دست دراز دارد شپه بیکوشت الا آنکه دستهای غلبوت بزرگ است
 و بعضی از وی بقدر زمان کرده بود و بعضی کوچک و بر گرا و شاخ باریک سرخ بود چشمهای جسته گویا اند
 سرشیان او بجهت و این در بلاد مغرب بود و بسیار است که بریان کرده و میخورند و طبع این نوع کرم و
 است بهترین آنچه از وی خورند آنستکه چون بریان کنند با خاصیت دفع جذام بود و بعضی دیدن طبع
 در خواب عذاب بود و دیدن بچرا و دلیل مردمان بد خلق کل او خیر و نعمت است اگر مبد که آنها را در سبوت
 کند بخیار و در هم رسد اگر مبد که طبع طلا بر او بارید آنچه از دستهای پر و ن رفته باز دست وی آید
 زیرا که طلا از بهیاب است که رفته است چون بار و بیاید مردی نزد این پسرین آمد گفت غمی بر داشتیم و در
 سبوت داشتیم گفت ز بزین خود سپردی و چنین بود و مجلس شش و تر که از کک دوه گویند صد
 حیوة ایچوان گوید که بعضی علما دیدم که در خراسان مردی بود عیالین یعنی خشم زن در میان
 جمعی نشسته بود قطار شتری بگذشت مرد عیالین گفت از کدام شته میخواهی از خوشی وی شمارا
 طعمه و هم ایشان شماره بجای شتری کردند که از همه نیکوتر بود عیالین بجانب آن شتر نظر کرد و در عت
 نظرویی اثر کرد و شتر چهار شده بر زمین افتاد صاحب شتر مرد و نشستند بود گفت محمد خدا را بجای آرید و
 بگویند بسم الله عظیم ایشان شد بد البرهان بجای عت همه این کلمه بگفتند مگر عیالین که گفت خنجر گفت
 بسم الله عظیم ایشان شد بد البرهان ایشان شتر آمد کان جیس عیالین من شجر بایس و شهاب قایس اللهم انی
 ردوت عین عیالین علیه و فی اجبت ان شاء الله و فی کیده و کلبه کرم رفیق و عظیم و قیوم و یحیی و قیوم و قیوم

بصره از ترمی من قطورم ارج البصر کریمین یطیب الیک البصر خاسا و هو حیرت بر شتر برخواستن و
 کو با هیچ آسیبی بوی رسیده بود و چشم این در آمد و حد و اش ترکید محمد بن سعید بصری گوید که در
 راههای بصره میرفتم اعرابی دیدم که شتری پیش گرفته میآید که ناگاه شتر میپارد و بر روی طبل بر
 ماند پس اعرابی پیاده راه میرفت و میگفت یا سبب کل سبب و یا ماول من طبل بر دغلی از سبب بکل ارجل
 و نقب بقدره الله ثم شتر برخواست از طبل و بار او مرتب ساخت و خواهر او در باب الف در ارجل



گذشت لغت سریدن و در خواب دلیل گذاردن حجت اگر مندا که شتر را و حمل کرد و با شما مصوت
 نماید و اگر مندا شتر را بکشد که راه را بر راه راست دلالت کند و اگر مندا که شتر منخور و غیت بزرگ و
 سببی اندا که مندا که شتران اعرابی میچرازد بر اصل بادیه عالم کرد و اگر دو شتر بپند که جنگ میکنند
 جنگ دیده اگر مندا که شتر را سر برید بر دشمن غالب کرد و اگر مندا که از پشت شتر افتاد و بفرسود اگر مندا
 شتر را زبیره زد و بیمار شود اگر قطار شتر بپند که بعضی در پی میرفتند دلیل باریدن بار است اگر مندا
 بر شتری سوار کرد و دیده تحمل بار گناه کرد و اگر مندا که بر جمعی سوار شده سفر دور یا راحت او افتد
 و بخت و دولت روزی و می کرد و شتر گاهی نیز بر گشتی دلالت کند و گاهی بر موت و گاهی بر زوجه و
 بر خنده و حد بعد از زمان دور و گاه باشد که دلیل بر مصور و بار رنگ در احوال بود و بر کسی که
 استیصال در کار می نماید و باشد که دلیل حقیق روزی و فواید بود و بختی دلیل ستمی و غلبه حقیق
 زرم و دم و صاحب سفر و شل تجارت و بحر و بر و غربت فسادن و اندود و بسیاری و صلب احوال
 جنگی نوعیت از حیوان که از ماهی و مار متولد میشود اگر او را فوج کنند چون پریدن

بهترین غذاها است بجهت قوی شدن زن برگاه استخوان او را با گوشش بخورد و استخوان در کمال



جدا له هر حیوانی که نجاست خوار شود و گوشتش حرام میشود و باید که او را جانی بسته نمایند و شتر

در روزگار پست روزی که گوشتش را ده روز علف مرغ خایخیز با ماهی یکروز چهار روز زن جعفر خورده

شود و بطف
شود و راول
از خوف مریض
و بیابان که او



را گویند چون وضع حملش نزدیک
بنات از غش کند و لا دوش آسان
ولا دوش باره گوشتی از او بیاید
از او موضعی بر وضعی نقل نماید

خود را و اگر دو که کفار شیر دهد و لهذا اعرابان در پیشال خود گویند که فلان احمق من جبر با تو احوال
او در ذکر دین و نیابت الی ما یا یا الله تعالی فصل دوم در جمیع کسوره حق بر می آید
هولیه اند که قاورند بر هر شکلی با شکل مختلفه در حدیث آمده که ایشان سه صنفند صنفی مثل حیاست و
عقارب و صنفی مثل طیر و بره و سیرند و صنفی مانند بنی آدم و ایشان مکتفند و بر ایشان حساب و عقاب
و ثواب بود و اجماع کافه اصل اسلام است که پیغمبر صلی الله علیه و آله بر جن و انس مبعوث است و نیز
حضرت فرمود که بعثت الی الاحمر و الاسود و چون عذرا را و حیوانات را بر آنهاست که خلق آسمان و زمین



من نار احمر اشاره بدیشان و خاک تیره برایشان فایق اسود کما به از آدمیان است که خلق من نار است
حروف کوبیده تقدم جنیان بر آدمیان نه بجهت شرافت ایشان است شاید که بهستار قدیم خلقت ایشان
بود پس آنچه در پایه وانی بدایه و ما خلقت بجن و الانس الا بعد و ان پس از آنکه خلق من نار بود و کرد

از جنیان شماع قرآن نموده بد آنحضرت ایمان آورده بر قوم خود رفتند و گفته خواندن عجبی
شدیم که دلهای ما بان طمینان یافت حقیقتاً و تعلق در کلام خود یاد فرموده آنجا که فرمودند
اما سمعنا و اما عجايب الاله در حدیث آمده که جنیان از آنحضرت طلب گول نموده پیغمبر فرمود استخوان
که بر او نام خدای تعالی نبرد مالول شما گردانیدیم و سر کین را علف و دوات شما و لهذا منمیت که
ایند و استخوانانید استخوان حرام و سر کین گروه و نیز در حدیث آمده که در مانده گوشت بر آن
استخوان خالی نباید کرد و چه جن را و این قضیه است باید استخوانیکه دندان بر آن رسانیده و
سفره گذارند و الا آنکه بهتر باشد از آنجا که بر دایره بنانک گوید که بار سوختن از گو بهای که بر دایره
آمدیم مرد پیری از برابر ما نیکه بر عصا نچو و نموده بر آنحضرت سلام کرد و حضرت متعجب بنویسم جواب
سلام باز داده فرمود و راه رفتن جن میماند عرض کرد بلی پسید که از کدام جنی عرض کرد من بنام
بن قیس بن ابیالمیسر آنحضرت فرمود منی بنم میان تو و ابلیس کرد و پدر عرض کرد بلی پسید که چند
سال از عمر تو گذشته گفت همه دنیا را خوردم مگر اندکی بمه احوال دنیا را دیدم روز قتل اهل حاضر بودم و
بدست حضرت نوح علیه السلام ایمان آوردم و با وی در کشتی بودم و در وقت انقار حضرت ابراهیم
علیه السلام با وی در انشامیس و همد بودم و با یوسف در چاه رفتم و بدست حضرت یعقوب رسیدم
بهمه انبیای ایمان آوردم و از حضرت موسی علیه السلام توبه و از عیسی علیه السلام انجیل آموختم و او مرا فرمود که سلام
من به پیغمبر آخر الزمان برسان پس آنحضرت پرسید که چه حاجت داری عرض کرد ملقبین کلمه ایمان و علم
قرآن میخواهم پس آنحضرت در اسلام عرض کرد قبول نمود و قرآن تعلیم کرد تا بیا موقت را تم حرفه گوید
که علی بن ابراهیم در تفسیر خود این نظر ابانیک تفاوتی ذکر نموده و در بعضی نظایر نظر رسیده
نامه گفت آنحضرت از روی شهادت دارم آنحضرت فرمود جبر نامی تا وقت آن برسد پس در جانب
بدر بر ترازو را آمد و رخصت طلبیده جنگ نمود و هر چند از کفار میگشت همچون متعصبان و میشدند و متعصبان
سرور آغیسنی را عرض نمود فرمود که باید تو بشکل انسان مشکل شوی تا رایبند پس نامه بشکل
شده بمصافکاه آمده بعد از آنکه چند کس از کفار را از پای در آورد و برست شهادت چید گویند از اول
ابلیس همین یکسر که آمده باشد داخل بهشت شود اما سایر مومنان جن از نسل او نباشند بهشت روند
اول و ابلیس با او بدوزخ روند بد آنکه در خانه که ترجیح با استعینی باشد جن داخل آنجا نشوند و سب
عتیق آنستکه پدر و مادر او علی باشد تا و حاجت دفع جن و در باقی فایده و در یاد و در مورد حاج
کیسه که جن گرفته باشد باید آنتم تعجب رسیدن او در خواب دلالت بر احوال گردید کند که

چند که جن را تعلیم قرآن میکند بر است بزرگ رسد اگر کسی کند که جن گرفته را علاج میکند با اهل کرمه
 نماز و گفت اگر کند که چنان داخل خانه او شدند و زور خستیا ط کند اگر کند که او را جن گرفته
 اگر زنی پنهان کند او را جن گرفته با فسون علاج میکند دلیل آبتن بود و فرزند و نوه زاید چنان
 السمویتها برای کویک و بعضی بار یک سفید را گویند و حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه
 آنخی فرموده اند ایتشمل را نیکه در خانه های باشند کرد و مار را یکی است و دیگر را یکی و دو نفر
 زیرا که اند و از خلف ابعار و طود او را نمایند و نسا ابر مار گزاه دم است و لقمان نغمه خانه است
 که دو خط سفید بر پشت باشد و نمبرین سهیل گفته صفتی از حیات بود بود که مقلوع الذنب باشد
 بر زن حامله را که نظر بر وی افتد است و حیوان را به جرم است مایه شبه ننگ باشد متعز جرای
 و او را حقه المار گویند حرام است و اگر نامه طار مسدود کنند هر ه و او را نود و سی سی است و دیوانه
 معوط نمایند و او را یکی ز این شور کلا بمحشبه صفت نیکوست اشارت در باب صا و در صید
 باید و فصل سیم در نیم مضموم جحر و دوش ز و بعضی گویند کنبوه ز موشن است که بزرگ و ز
 موشن است که سیاهی در دم دارد و روزی مقدار او سود بخیمه که اسم موشنیت و رنواچی اندیشه
 حاجت رفته بخرا به و را به جردی وید که از سوراخ خود بیرون آید یکدینار پاد و و یکدینار است بر پشت
 رگویی سبزی پاد و و غنچه است نوید بر خواستم و گوشه رگو کرشمه غده وینار در آن یا فم که مجموع جمده
 وینار شد پس بخت حضرت و سونجند اسم بر فم و احوال بر کفتم انحضرت فرمود که یا دست بجانب سورا
 در آوردی عرض کردم نه فرمود بارک الله عرض کردم یا رسول الله چنان بر داری پس انحضرت فرمود
 فرا گرفت و باقی من و او چند صد ستر معروفست و تبر که او فلان دشی گویند حیوانیت است
 بکنابی اما سکنای نیست گویند بتین نو عیش در بلاد قباق و حوالی آن بود و در جامی بکریا
 شود و او را قدس نامند



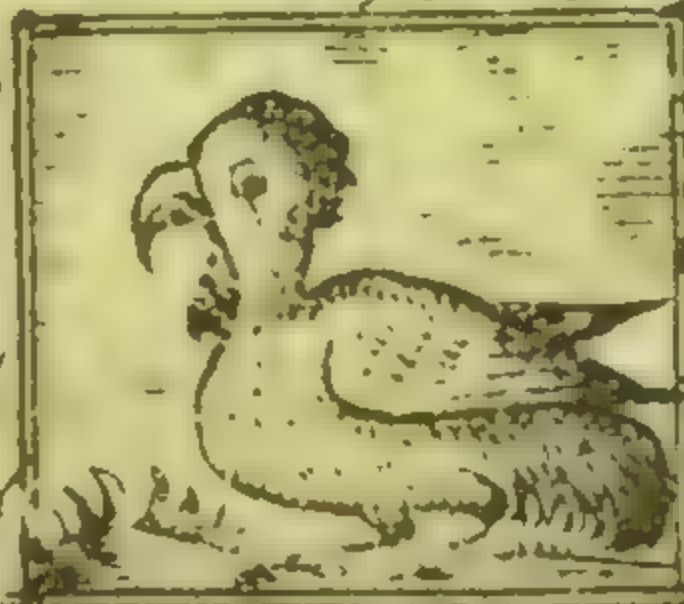
در قاف نیز باید که آید
 شکل دو ماه سرخ رنگ است
 راه رود که کسی تصور نماید که
 میرود سرش مثل ساردی است
 و باز بود چهار حصه دارد

و این اسم و نیز نامند
 و پاندار و بیفته چنان
 که بچهار دست و پای راه
 در ویش متور و دشت

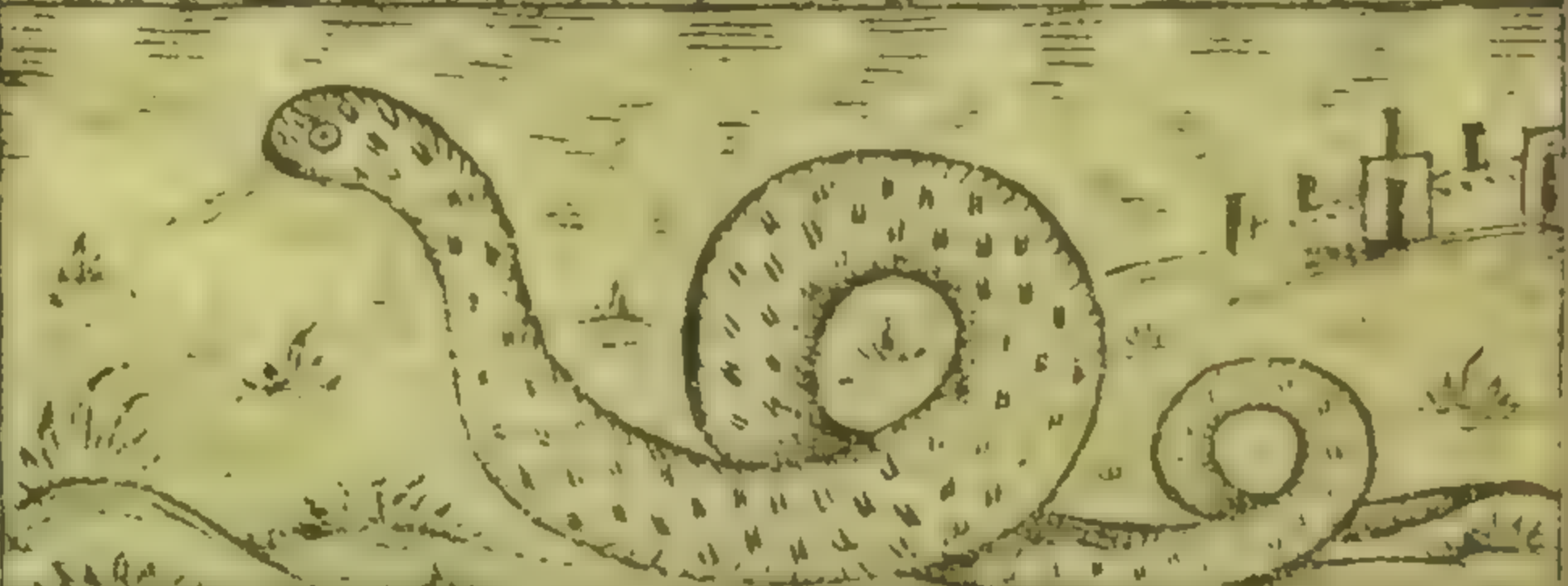
و نظا هر دو و نخی و چون صفت او را چند بگردد و چون طلب وی بد بسیار کنند و در خفیه
 ظاهر خود را بکشند و زود می آید از وجه سید اندوای خفیتین و از او خبری نموانند و اگر ضار باشد

مانند که خستین و تقطوعت برشت بخوابد و محل آنرا برود بدینسان نماید ماصیادان پسندند
 قتل شده و بامی آن خون کوه است پس در خضیه خود ظاهر میازد و عوض آن دو که بریده است و در
 خضیه او شده بخون برنگ عسل خمرست مشبه موی شن که از گوشت کنده آید و آن بوی برود
 از آن خون زایل شود و بخندان مدتی بمیان آب گریزد و خود را بمیان آب نگاهدارد پس بیرون
 آید و مدتی در بیرون آب بسر رود لیکن در میان آب پسر برود و ماهی و خرچنگ خورد و خنثی
 او بجهت گریدن جانور این نیکو است و گرم و خشک میکند اعضا را بار و رطوبه را و هیچ عضوی ضعیف
 ندارد و نامه در امراض باورده که شیش و دماغ هم میرسد انفع او به است برای بادیکه و کوبک
 هم میرسد باشد به خمرته از آن نیست و اگر از آن روغن گیرند و فوراً بر سر مشرودع مانند شفا دهد
 ز بجهت فایح و سستی اعضا و شکر بار و قطع عظیم نمیدان آن را قسب بجهت دفع سموم بار و در خوا
 سم حیوانی باشد یا نباتی یا تریاک و غیر لطف اخلاط است و بر طرف کشنده بلفظ و نافست بجهت خضای
 که از برودت به بیده باشد بوشش درشت موی بود پوشیدن آن جگر بر این و کسانیکه طبع بارد
 و به اشتها نیکوست اکل گوشتش دفع فایح کند و اصحاب مزه رطوبه را نبات سودمند بود
 و اگر آن را ز جندید شرباب و درین درمی بخورد بعد از یک روز بلا کشود با سبب شش در
 شمل بر سه فصل اول در حار مشوقه محل کبک ز بقدر کبوتر است برود و با و متفقا
 او سر خست و او را در جاج صحرائی مانند خانه در صحرای سازد و او در قسم است بخدی و تنهای آنچه
 بخدیت مرغ سیرت که مقدار و پای سرخ دارد و نماده او ز خود را نه فید و خواهد که مضه نهد و
 بجهت بیرون آوردن خاک غلط و نهی خود برنج بر خود برزد و قابل مضه بیرون کردن شود و کونداده او
 از شنیدن و از تراویس و زیدن با و از جانب او مضه بیرون آرد چون مضه کرد آنچه کبک از
 آنها بیرون آید ز خضانت نماید و آنچه اوده از آنها بیرون آید ماده خضانت آنها کند همه وقت زود
 او در تربیت و لا و خود بدین پنج راه روند و باشد که تراویست سال عمر کند هرگاه او را حاد از ظاهر
 روی ندهد و و آشیانه سازد و بر یکی نشیند و بر یکی ماده و از طبع کبک ترا که هرگاه آشیانه
 فطایر خود را بید مضه آنها بردارد و خضانت نماید چون بجهت بیرون آرد وقتیکه بیرون رود و او را خود
 رود و وقت پلکان و بر تریه است که در وقت پریدن کمانه کند که کمر سنگ از فلاح بیرون آید و
 شدت غیرت او بر تریه بود که اگر دوزیر ماده بر خورند بجهت او با یکدیگر جنگ کنند هر کدام که غالب
 ماده تابع وی شود و زردی مانند و هشال خود را بقدر قصد می خود میفرسند و لهذا صیادان این را

در دام خود بند ما بسیار صد کند و اینای جنس می زند و می ایند و در دام افتد و این او را بجهت حسد که
 با اینای جنس خود دارند نمایند که انتقام از ایشان گشت و خواهد ایشان را نیز مثل او در دام افتد و آید
 او بسا باشد که بیهوده خود ترک کند و قصه شبانه غیر خود کند و بیهوده او را به زرد و حصانت کند و افسوس
 کوشش در کمال اعتدال و سیرع المضم از جبهه خواص او آنکه اگر بگرد و در دقت که گرم باشد یعنی در همین
 او کسی قدر نیم مشغال بود و از ترس و فرغ ایمن بود و اگر ترسیده باشد ترس او را بشود و اکتحال زهره
 او دفع عیار و رنج لعل چشم کند اگر بر ماه یکبار از زهره او در چنی سوط نمایند و هنر تیز عیسایا که کند
 و قوه با صره را زیاد کند بعضی گویند بیهوده او اطمینان بیهوده مرغ خاکلی بود و سیرع المضم تر بود و مانع است
 کسانی که در فایت فراغت باشد و مضرت جمیع که در که درت و شقت بر سر بر نه و موافق افزه



مستعد باشد و بهتر است که در آب بزند
 با وجود باید که آب با بیهوده موافق
 طبع هر بیهوده بدین پنج بهتر است اما
 شانه و احداث غم و قوی که بر مان
 از بریاشده او میان روغن و بعضی گویند که اکل صیغه بر یا کرده او میان آب که در آن زیره و نمک
 باشد نفع کند در دگر بیهوده او با سر که و پیاز غنصل وافع سایر او جاع بطن بود باقی در باب قاف و رفع
 بیاید انتم بقیه دین او در خواب لیل کند بر زن که الفت بگزیده باشد که دلیل محبت او را باشد چه
 در او را قریب دوست است هم از مسعودی نقل کرده که چون حبشیانه و تعالی مار را از پشت



میر و مرده بر زمین بختن انشا و لند اکثر است و در اینجا بر تبه است که اگر یوز را بخورد از زمین از مردم نهان
 شود و بعضی در سبت که از انبساط نامند ما بزرگ است که چون هزار سال بر او بگذرد و در زمین شبیه
 نسان گردد و از خواص او است که بنظر آدمی را بکشد و بعضی از این اقسام را در مثل گویند و از آنکه

و مکتله از اسب یعنی تا جدار مانند بر چهره را و بگذرد و سوخته شود و حوالی سوراخ اذنه هیچ کجاء نزود و اگر
مرغی در هوا در اطراف شکن وی طیران نماید بشود و هر جانور که یک تیر تر باب بوی رسد ملاک
شود و هر آید که از دور نظر بر وی افتد میرد و هرگز اگر در حال ببرد اگر سوار بر او نرود زنده فوراً
خود و اسبش بلا کشوند و این نوع در بلاد ترکستان بسیار است و مار هزار سال عمر کند و هر سال
یک پوست اندازد و سی پخته بند بعد و خطوط که در شکم دارد و موران جمعیت نمایند و سخیای
وی بفساد آید و بصلاح نمائند که از اندکی و بدترین نوعش افغانی است و چون عقرب را در آنجا ببرد
و پخته او را ز و سیاه و تیر و یک و بند و مشروط و نا هموار و متحرک و در شبند است و بسبب
اختلافش معلوم نیست و در میان آن شبیه بچرخ خری است و آن در شکم وی بجا را ری چسبند
شده که با یک خط مستقیم است و از راه مباشرت معلوم نیست الا آنکه بعضی بر بعضی مجده شوند و
زبان و شقوق است و گند بعضی کمانبرده اند که اگر او را در زبان است و موصوفت شدت حرص حبه
آنچه بجهای طيور فرو برد و منفع نماید و چون خمر عظیمی فرو برد خود را بر درختی بچند ما آنکه آنچیز در شکم وی
شکست شود و از عادت دست که چون بگز بگز و در شتاب شود بعضی همان برده اند که گریز بر میرد و چون
طعام نیابد بنیم تعیش کند و بعد از چند گاه در هم شکسته شود و تب کشد و بغیر گوشت زنده نخواهد
مرد هر چند عمر کند چنانکه اش کوچک و بار بخشود و از غرائب کار او اگر اراده آب بکند اما خود را از شراب بکند
شوند و داشت هر وقت که اشتیاق نماید شوقی بسوی او بهر ساند و چندان خورد که مست شود و مانند
که سبب استی با کشود و از بسیار در جانی اقامت نمکند بکند باره او جنات پخته کند تا وقتیکه بکند
بر او و او را توت عظیم بکشد معاشش بوده سپر کند تا وقتیکه سوراخی بلند در او رود چشم او چون
مسما بر سر او کوفته و در او منیس گردد و از بر جنبه بگریزد و از دیدن آتش خشود گردد و طلب بر وی
کند و بغایت دوست دارد وی شود و اگر نیاز باز که بر او عرق سبب رسیده باشد زنده ببرد و متحرک
باشد و اصل را ابلت که در دریا زنی که گشتند چه اگر برقی هم باشد در بر تعیش کند بعد از آنکه بگری
باشد جاذبه کشته که حیات نوع باشد یکی آنکه گریزد او را از براق و غیره نفع کند مثل از دانه افغانی و
از امی میندی و بکنوع الی براق بجهت گزند او نافع باشد و آنچه غیر اینست و قسم است آنچه میکند از دانه
و تربیتی که آنحضرت را میرسد که او را مار گزیده میبرد و الا اگر مرسد گزیدن او نخواهد گشت گویند شجاعتی در
درد بر درختی در خواب بود ماری بیاید خود را بدور ساند سرور اگر بکند پدید آید و در پیش خنده
بود و سر خود را بخارید نگاه کرد کسی را ندید و رفته دیگر خواب رفت چون پدید آمد و خوشتر رفت

بعد از چند گاه مخفی بدو گشت هیچ خاطر داری که در فلان روز در زیر فلان درخت در خواب بودی
اما دانستی که سبب بیدار شدن تو چه بود گفت نه گفتاری خود را بتو رسانید و متر اگر بدان
تحتش را فرعی رویداد که گویا احوال او را مارگزیده چون فرغ کند مسامات بدن گشاده شود اما
زهر در بدن و سرت گند در نصیاح ابوالمظفر مسطور است که ابو در و از کینری بود روزی از وی
پرسید که تو از جانی گفت من پیش تو از مجلس شرم گشت چون از مجلس شرابی و حال آنکه من ترانه را داد
چهل مرتبه و شعر را آن تو رسید بود در آن گفت که زانسه که کسیکه بداند خداوند تعالی مداومت نماید
خداوند عفت نرسد که گفت من با اسم اعظم الهی مداومت ینمایم پرسید که آن کد است گفت این است
بسم الله الذی لا یضر مع شئ فی الارض ولا فی السماء و هو السميع العليم ابو در و پرسید که باعث
را آنست چه بود گفت بعضی تو گفت برای رضای خدا از او کردم و آنچه احوال نسبت بدیکه اندیشید
غفور کردم صاحب عجایب المخلوقات آورده که ریحان قبل از انوشیروان نبود و زمان وی بهر
دلیل نبود که روزی در دیوان معدلت نشسته بود که ماری تحت تخت وی روان شد جمعی از
حضار مجلس رقشیل وی قدام نمودند نو شیروان فرمود متعرض او مشوید که طعنه است که
ظلمی در باره وی شده است پس از از زیر تخت پرون آمد و دانشد ملک عادل یکی از اماران را فرمود که
در دی او رود و همراه او رفت با سرهای رسید حلقه زد پس در آنجا فرو آمد پس بر پشت و کلاه بگرد
تا آنکه یکی از آنها که رفته بودند در آنجا نظر کرد و ملاحظه نمود دید که ماری در آن جا مقبول ساخته گردی
سیاه بر سر او پاده پس از دیر تیره خود را تنگ چاه رسانید بنان تیره حفر را بر او در و در و بر
زیر کسری بنو در دیوان نشسته بود دید که همان ماری آمد و در ز دخت توقف کرد و از دامن خود
سپاهی انداخت نو شیروان فرمود آنرا بکشید و بکشید و مادر شاه علت ز کام داشت
و کوفتهای دماغی بهر سید از استعمال آن انگوشتها با کلیه منفع شد و نف غلیم بخشد در حلقه الاولیاء را
بکسی بن عبدالمکک مفلوشت که روزی در مجلس سفیان بن عتبیه بودم که قریب به ارس نژاد و اجتماع
نموده بودند پس از جانب دست راست متوجه شخصی شد که در آن مجلس نشسته بود گفت بر خیز و حدیث را
برای مردم بیان کن آن شخص بیای خواست و گفت ای قوم بشوید و بنی طر کا به ارمید که غل که و پدرم از یاد
که شخصی مشهور باین حمیر و در کمال در ع و زنده تمام ایسل صائم النهار اما نداشت نصیب وی نموده بود و
بقصد شکار پیر و ن آید ماری بر او می آمد که گفت باین حمیر مرا در پناه خود و آقا خداوندی ترا در پناه خود
دارد و محمد گوید از او پرسیدم که از خوف که از گفت از خوف دشمنی که است مکره ام با و متعاقب میرسد

باز رسیدم اما ارکندام استی گفت از است محمد پس و دای خود را کشودم و کفتم با و نهان شو گفت
 ترسم که به بند گفت پادری بغل من نهان شو گفت ترسم کفتم پس با تو حکیم ما گفت از احسان زانی
 مراد درون خود حادده گفت ترسم که مرا بکشی گفت بخدا که نکشم و حق تعالی و ملائکه و جمله عرش و آسمان
 سالکان سوار بر گواه گفتم که ترا کشم محمد حمیرا گوید که دهن کشودم تا مار در درون من در آمد چون چند
 قدم بر رفتم شخصی پیش آمد و گفت یا محمد حمیرا هیچ دشمن مرا دیدی کفتم دشمن تو کیست گفت
 بدین بیات کفتم اللهم لا بد بعد از رفتن او صد مرتبه از بند روغ استغفار نمودم پس با سر بر درون در
 گفت باین یا دشمن من گذشت کفتم کسیر انمی منم اگر خواهی پر دانی کفتم یا محمد بن حمیرا نیرانی کی از
 و دخیل از حشیا ز نمای که جگر ترا بشکافم یا دلت را سوراخ نمایم و ترا بروح گذارم کفتم سبحان الله عهده که
 کردی و فیکه یاد نمودی چه زود فراموش کردی و حیث و زیدی گفت یا محمد اتحق ترا ز نویدم که
 فراموش کرده عداوتیکه میان من و پدرت آدم صغی بود بچه طریق ار را از پشت پروان کردم که هیچ
 میدانستم که پیچ ترا بر انداخت که با غیر جنس خود که دشمن تو بود نکوئی کنی نظم کنونی با بدان کردن چنان
 که بد کردن بجای نیسکر دان کفتم بسیار است بگو که بسته مرا خواهی گشت یا امتحان من بیسکلی گفت
 البته ترا میکشم کفتم مرا خندانان ده که خود را بد من منیکوه رسانم و برای خود بدی معین کنم گفت
 دانی بکن آنچه میستوانی محمد بن حمیرا گوید چون من از حیات خود با یوس کسم هیچ نوع چالفت دیگر کار خود
 ندیدم رو بد رکاه قاضی محاجات کردم و برقت قلب نبالیدم و کفتم بالطف لطفک الخفی یا قدیر
 بالقدرة الهی استویت علی العرش فلم یعلم العرش این مستغرق یا علیم یا علیم یا علی یا عظیم یا حی یا قیوم یا
 تکفینی هذه الحجة پس چند قدم رفتم جوانی سیگوروی و خوشبوی و پاکیزه لباسی دیدم از برابر
 یاد و گفت السلام علیک یا برادر من چیست ترا که رنگ ترا بغیر و تر مضطرب می منم کفتم ستمی از دشمن
 من رسید است گفت دشمن تو کجاست کفتم ایک و در درون من گفت و من خود بکشای پس من
 خود کشودم سینه برگ زیتون برگ سبزی در دهن من گذاشت گفت بجای و بلیع پس چنین کردم
 اندک زمانی گذشت تا آنکه شکم من بدر و آمد و در درون من بگردید و پاره پاره از اسفل من بیفت
 و من صحت یافتم و خوفم را میشد زایش بکردم و کفتم که خیر راه من شدی و مرا ازین بلیع نجات دادی بوی
 چنین که فرستاده خدای پس بخندید و مرا گفت یا مرثیاسی کفتم اللهم لا ینت سم کفتم یا بن حمیرا
 تو بار انا جو گذشت و بداند عامی عظیم الشان خدا تعالی را خواندی ملائکه گفت آسمان از رقت تو
 درآمدند و تضرع بدرگاه الهی نمودند خدا تعالی فرمود قسم بغزت و جلال خودم که دادوی از ما بکیرم

پس بمن که در آسمان چهارم مستقر دارم امر نمود که هر که سبز از درخت طوی بردارد و خود را پسندد بمن برساند
و داد او را از مارستان و من نهادم ایچید که خلیع عالی اجر نیکو کاران را ضایع کند صلیع فی
توینسکواست بر خند با دشمن خود نمایی و نیز از ادعیه مجربه بجهت امان بودن از شر مار و عقرب و غیره این
دعاست که از حضرت مقدس نبوی ص منقولست و اندک این است اللهم انی اعوذ بک من امدم و اثم
و اعوذ بک من محرق و الفرق و اعوذ بک من ان تحیطنی الشیطان عند الموت و اعوذ بک من اموت
سینک بدبر او اعوذ بک من ان اموت از یار و از علما معتبره بخت رسیده که هر که در او امل لیس و
نمار بگوید که عقدت لک ایچمه و زبانی العقرب و ید السارق بقول اشهد ان لا اله الا الله و اشهد
ان محمدا رسول الله و اشهد ان علیا ولی الله از مار و عقرب و زرد این کرد و از جمله افسونهای مجربه
کسیکه او را مار گزیده باشد نهنگ که انفعول بر نهنگ نموده این بر بالای آن گذارند و بفرمیت را بخوانند
و این فرمیه فر گیرند که پوست را بخرشد و فرما افضل وجع برسد و چون وجع در اسفل آن جمع شده برود
بمکد تا اشد که ممکن باشد باکی نیست اگر عضوست شود بعد از آن نیز فرمیت بخواند و فرمیت این است سلام
علی نوح فی العالمین سلام علی محمد فی المرسلین من عائلات السم جمعین لا دابة فی السم و الارض الا و
ربی قد بنا صیبتها جمعین تجری عباده المحسنین ربی علی صراط مستقیم نوح نوح قال لکم نوح من ذکر فی
فلا تدعوه ان ربی بکل شیء علیم و صلی الله علی محمد و آله الطاهین من صاحب حیوة ایحوان گوید که بخت بعضی
از علمای تحقیق و یدم که مار یا عقرب گزیده یا فرستاده یا کسی که سبک دیوانه گزیده باشد یا نیز خورده را
بگویند با بایستد و با کار و فوادی خطی کشند که ابتدا از انگشت بزرگ پای راست نموده دایره کشند
او بر دایره باشد پس خطی دیگر از میان قدم که بزرگ قطر دایره باشد بکشند پس از زیر پای راست و پشت
پای چپ او خاک نبردشته در ظرف باکی گشتند و آب بر او ریزند و کار و مذکور را در ظرف دیگر گذارند
چنانکه سر کار و جانب فوق باشد و اسکندر ظرف بر نور است در سر کار و ریزند و در وقت آب بخشن این
افسون بخوانند پس کسیکه آب میریزد مرتبه دیگر عمل مذکور را بقانون مسطور بجای آورند و انشخص لم یسوع
یا سبک گزیده را بر پشت بخواباند و فرمیت را بر او بخواند و فرمیت اینست سلام از فی سارا عاتی نور نور
نونا و اسما و احوکا تو بریس از اما اوضاها کما بوقاما ماشار بنا کاطوطه سبا و انا بریس توبی تا اوس
باذن الله تعالی بدین نوع کمر تجربه رسیده سودی از زیرین بکار نقل کرده که در زمان جاهلیت
و برادر با هم سفر میفرستند و در سایه درختی که در جنب صفا بود فرود آمدند تا وقت نماز میفرستداری از
زیر صفا درآمد و دنیا سرخی بیاد و تو را ایشان انداخت که عشت ظاهرا هر که در این مقام باشد بخت او

بحین نوع آورند پس سه روز بجا اقامت نمودند هر روز بیامدی و بچه ایشان بسیار بیاد می آمد
 از ایندو برادر بگری را گفت تا کی انتظار کشیم چرا اینکار را نکشیم و این گنج را از این موضع بزرگ بریم اینرا در دیگر
 از این حرکت منع نمود و گفت شاید که هلاک شوی و از مال نیز فوید کردی هر چه بختی و نمود قبول کرد پس
 تیرگی برداشت و منتظر آمدن مار بود چون مار رسید آن آمد ضربه بر او زد که سروی مجروح شد اما بقتل رسید
 مار بدید او را بگریید و بر کشت بسو را رخ خود رفت پس اینرا در دیگر او را در موضع فن نمود و بوضع شد و بگری
 را اسس برآمد و با او چیزی بود و اینخوان گفت ایما بجزا قسم که بد بخیر گشت که با دارم نمود من راضی نبودم و
 و او را بجزا منع نمودم فائده کرد اما نتواند بود که من شرط کنم که ما بین من و تو سودت باشد نه من ترا بخرم
 رسانم و نه تو مرا بمان قاعده همانند نیار را بیاور مار گفت نه جوان پرسید که چرا مار گفت جنت آنکه تو بر
 من راضی نشوی چون بر برادر خود پسندی و من نیز تا سگت سر خود بستم از تو راضی شوم این عبا مر گفت که
 حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که هر که مار را بکشد خیانت است که شکر گراشت باشد و هر که مار را نکند
 سگت خوف از عاقبت او از اینست اما مار را بیک در نهان بیا بیا شده تا سه روز نکشد انتظار کشید اگر دیگر
 بالا و بالا بکشد و نیز فرمودند که در مدینه خستیان هستند که مسلمان شده اند تا سه روز او را برسانند و اعطای
 بعضی از علما اختصاص بثر ب و او اند و بعضی عام دانسته اند ما بین آن و غیر آن از بلاد ثریبانی ما بگوید
 که بجای ابو سعید حذر رفت و او در نماز بود غشتم تا از نماز فارغ شدم و از زیر تخت در گوشه نشیندم پس از نماز



مسفت تمام نگاه ماری دیدم خواستم تا او را بکشم ابو سعید اشاره کرد که متبیین ستم چون از نماز فارغ
 اشاره کرد بخانه که در این محوطه بود گفت اینجا را می منی گفتم آری گفت در اینجا نه جوان دامادی بود که

حضرت رسول خدا ص و بجز خداوندی که شکرش از او بجز خداوندی نیست و حضرت عیسی که بنده خود
رود و حضرت بعد از حضرت و بر او بود که صلاح خود برادر که از بنی قریظه بر تو قیام چون صلاح خود داشته
بخانه خود آمد زوجه خود را دید میان در بسیار دیده بود خود را بجانب دی خود و مادر و مادر از غیر که داشت
بطعن نیزه زن زن گفت نیزه خود را بردار و بخانه در ای و نظر کن من چه پدر مرا از خانه و بر آورده
چون در خانه در آمد باز یکی دید که بر فرشتی او حلقه زد و چون نیزه بدزد و مادر او را در آورده
بر زمین زد و ضطرابی در جوان پیدا شد مادر و جوان مرد و یکبار دیگر و در آنجا بدیدان نیزه و رسانید نهض
که در دیار رسول الله دعا کنید بجهت جوان شاید که خداوند تعالی ویرانده کند حضرت فرمود امرش
خواهید بجهت صاحب خود پیش فرمود که در مدینه حستان هستند که مسلمان شده اند اگر سید تاسه رو
اند اگر کنند اگر روز چهارم بر شام ظاهر شود بکشید که شیطان است و طریقه اندازش که بگویند انشد کن یا
بعد از آنکه علیکن نوح و سلیمان ان لا بد و لنا و لا بد و ما در روایت دیگر آنکه چون بر مسکن
شما ظاهر شوند بگویند انما شکک به من نوع و بعد سلیمان بن داود و ان لا تو و تیا پس اگر و اگر ظاهر شود
بکشید و ما با تو شمر و روایت کرده که عقبه بن عامر بن قیس الغیری که ولادت او در زندان حضرت
رسالت ناهمه بوده چون شرح افریقه نمود بر موضع قیروان فرستاد و ان دوائی بود که اثر بسیار
در وی بود و گفت یا اهل الوادی اما حالوانی فالطنون انشاریه چون سه مرتبه بفرستید بخوابد و شرح
سنگی و کلومی ندیدم که از نو بر آن ماری بیرون نیامد اما که انوادی پر از مار شد پس گفت اگر بگویم
یعنی فرود بیاید بنام خدا همه از انوادی بیرون رفتند گفته اند که اولاد وی مستجاب الدعوه بوده
زعم او آنکه مار سفید را نباید کشت که از جن است سخن مار بردار کشتید چند کله از خواص او گویم بدانکه
کوشش خراش و همچنین تریاکی که از وی سازند مکر در حال ضرورت که الف و رات تسبیح الحمد و است
و در مثل گویند فلان اسمع و اعدی من الحیة یعنی فلان که شنوده تر و دهنده تر از مار است اگر بوی
او را در میان رحمت گذارند از خضر و سوسه بین شود و اگر پوست او سوسه بار و عن زیت خمر نموده
بر دندان گرم خورده دهند و حج ارغوا کن شود اگر پوست وی با شمشیر بیایند و بر او شعلب مالند
سوی بر او بکشد یا سوز بگوید اگر پوست او را بر این کرده با پوست زراوند بخور کنند بواسطه طهر
باطن را دفع کند اگر از اسب خراش نموده بر کسی که نایل یعنی زکیل بریزد و اگر هشتاد باشد بر کمر بریزد
نیاید و اگر ل در ابر صاحب دفع او زند و می زان شود و اکثر خواص او در باب الف
کند شست و شست که مار او را کزید میضغ او در رم کرد مال او اند اگر کشته شود

پخته بخورد و دشمن مال یا به اگر خاتم ورد دشمن خود را غیبت کند اگر بید که ماران از مکانی بر طرف
 در آن مکان و با ما داشت شود زیرا که چه حیات است از آن مکان بیرون آمده و اگر مار با او حرف زند از آن
 عظیم رسد و اگر بپند که مار شایر مالک است ملک و ولایت به دور رسد و از بخت دشمنان بود و هر کس
 گوشت کوشای ترکان بالق غولای نماند در گذارد و با او منبر ایمان جریه یافت میشود
 تا نصف بدن خود را به میان بی بیرون آید و بر راست و چپ و دو طلب مازده کند که از او غذا
 خورد و مرگاه احساس بد شتی کند منفصل شود و چون احساس نرمی کند فبسط شود و از خوف
 موزیات زهره دارد و میان رود و مرگاه راه رود خانه خود را با نود و داکش حرام است اگر
 پیشانی را با او طلا کنند ناف
 بسوزانند و ده دار و دمای چشم
 چشم را زایل کند و شور طوبی
 صاحب طوبی را مانند فاخته
 الفت گیرند و بیضه و جوجه بر
 سب بر آن حرام جمع آید مفرزان عامه است و او دو قسم است برنی که در بر جهاد و سازند از
 مردم که بران شوند و دیگری اهل که در خانه جای گیرند و انواع و ی مختلف باشد و بعضی گویند
 حمامه آن بود که پشت آب بیا شد و نفس گیرد و ترجیع آواز نماید و آنچه در بعضی حادث
 آمده که حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و آله مردی را دید که از پی کبوتری میبرد و
 فرمود ششانی از پی ششانی میبرد مراد است که منع فرموده اند از بر آمدن بر با صاچه
 شرف خواسته بر خانه های همسایگان و مطلق بر عورت ایشان انداخته نموده اند و دیگر در حدیث آمده که
 حضرت امیر المومنین علیه السلام و تنهائی شکایت نمود حضرت مقدس نبوی فرمودند که بعضی کبوتر که از پی
 باشد ترا و آرد بهای آنها ببرد و ترا برای نماز بیدار کند این عبادت مذکور که حضرت مقدس نبوی ص فرمودند
 بوزران خوانند و خانه نگاه دارند که مناجات را از کور کمان شام شود شمول بسیار و کثرت از او که کبوتر
 بنا و شد و ترکان افغانه گویند بختن آن شوست و از طبع کبوتر اگر از مسافت بعیده در
 دست قریه ملبس ایشان خود کند اگر چه هزار فرسخ قطع کند و بیا شد که در دست او سازد و بخت
 خود غایت شود و چون او را بر دست خود نشوری که دارد خود را بوطن رساند و ایشان خود را بر او



کبوتر را از پی ششانی میبرد مراد است که منع فرموده اند از بر آمدن بر با صاچه

مرغان جوارح طلب وی بسیار کنند و خوش از شاخین بیشتر بود و سر که کبوتر بازی کنند نیز دماچه از ختر
نوشند و در عادت اند که در محلی که رسوخ خاص در غار شود کبوتران و قبان و قبان و کبوتر و خوشی ام

فمود که بر در غار آمده
و یک بر آوردند کبوتران
و در روز پنج که بر سر غار
بسیار ایشان را دعا کرد
در هر روزی دیدم



ایشان ساخته و سفید بود
حرم قاطبه از نسل ایشانند
بال کشاده سایه گسترده بودند
نشینی بن زیر کوبید هر مثنی که
آن در کبوتر دیدم جدا داده اند

دیدم که اراده منی کند که ماده خود را و نامردن از هر یک جدا شوند که آنکه یکی یا باب خود را که کبوترها
از پسند می شود در زمانیکه از او داده کند و هیچ حیوانی از او دیدم که در وقت مباشرت او را خود را بوسه
کند که کبوتر او را در نهایت غفلت است چه در وقت مباشرت دم خود را می کشد تا صورت او را از محوطه
ماند که گویا می اندک مانعت باید نمود و گاهی نماند شمس باه مباشرت شمس ال فایده در هر چهارده روز
یکبار آورده می شود که کبوتر اول کبوتر و از ثانی ماده می رود و میان بیضه اول و دوم گشاده
و در وقت که او را در بیضه نشیند بعضی از روز چهارم که می کند و بقیه روز ماده نشیند و شب نیز
بسیار که او را در بیضه نشیند تمام برسد و یک بیرون از او خاک شود با ایشان چنانکه ایشان
بجایند تا خوردن و این را ایشان سان شود چون از خواب که ماده می شود و بجا بخورد از ایشان بیرون
که از غم از سر طوطا که کبوتر تا بهشت سال تقیش کند اکل جمیع انوعش صلال است و در مثل گویند فلان
المن تر کبوتر مرست و الوف تر از او است هرگاه کسی که البته در او بر قرب کبوتر یا در خانه که او باشد
بایک ایشان نموده باشد نشیند نمایان پذیر که مجاورت او مان است از یک و فایده و گشته و شب
نشسته که هم خواب و ایم در خواب باشد و خوب بسیار کند و اکنال بخون و در وقتیکه گرم باشد
و کز تخم کنند و در او نشیند و در پنج یا و خون تازه است اکنال نمایند همین خاصیت دارد خون
او اگر به بیضی بچکاند او با بیضه قطع رعان کند که ریت مخلوط سازند و بر موخته اش نمایند
و بعد که کبوتر بر او اوست بیشتر از سر کین کبوتر خالی است اگر سر کین او ایشان است گرم و بیضه کسی که
حالا ایشان دارد و نشیند نفع عظیم بخشد اگر با سر که بر صاحب است قاطبه نمایند نفع دید اگر سر کین کبوتر
سرخ باشد دارد و در هم با سر در هم و از حسی اشام سنگ یک مثانه را بکنند و بیرون از گوشت کبوتر
گرفته و زیاده بکنند و باه است اگر شکم زنده او را بشکافند و اگر گرم بر غریب کزیده که از نفع

سر و فرو داد و بختی گویند
صد و شصت از حیوانات
منقولست که بر کاه باران
آید و درین گشاید قطار
از خواص مروارید است
زایل کند و خون دل و حرار
او را برهق مانند الماس
المخلوقات او زده اگر



کند از ترس انکه آسمان بر
او موی است که دریا گشت
دریاست از ابن عباس
میانه آمد صدف بدو
گشت بعد از ایشان انبجور و
ان خفغان و مرض سودا
صاف کند چون حل گردد
زام کند صاحب عمام

صد فرار و حج نفس ضاؤ گشتند سود کنند اگر با سر که ساید و بر سر سحر و کشتند قطع عاف کند کوشش
کریده مکث دیوانه را نافع بود سنون صدق سوخته جلازدندان در بحال او نافع جراحات چشم بود اگر
محل موی زاید بر لب اند بعد از آن موی بر آورد و بپاشند از بر آوردن موی مانع اگر بر سوخته آتش
طلا کنند به شود اگر مار از در کودک محکم بزند دندان با ساینه بر آرد و بعضی گویند صدق نیست که در
جوف این حیوانی میگرد و سرش برده صلی است شبیه اگر از آب ساینه بر روی کسی که در خواب باشد بپاشند
ز این بسیار در خواب نماند و چون بیدار بماند و جاویش را در آن مخلوط ساخته و منشی حکایت در عاف و ایا
باز دارد تحت کمر و بدن صدق و خواب در دست خود و لیل اعراض و ابلال کار ریشه که فرم داشته
اما بدین مروارید دلیل علامان و کبر این و فرزند آن و مال و کلام نبگوست اگر نمید که مردارید صور
میکنند تنه فر این بصواب میکنند اگر مردارید سوراخ نکرده در دست خود دهند اگر در این حالت باشد
بر آورد اما اگر صلا می کرد و تقوی و تقوی عظیم و لدان مخلد و ان کما هم منشی گشودن اگر نمید که مردارید
جانی میکند و میفوشد قرآن فراموش کند بگر از جائه قلع نمیکند عیالی در میان مردم ثابت کند اگر نمید که مردار
متفرق بسیار دو مردم بر می صفتند البته موعظه مردم کند و وعظ او در ایشان نافع و مؤثر آید اگر در دست خود
مروارید بپاشند بپاشند هم فرزند می بپاشد اگر حالت دارد و دندان گیری بکشد و اگر عزت باشد ترویج نماید

که از دوام و ابرو و ان میاورد و گسل و وزن بکند بال بسیار از تشخص که منسوب به باشد باورسد
 چنانکه گفته که اگر کسی بپند که مرد و اید از دو و در شد مشقتی بدورسد اگر چنانکه مرد و اید بدو و از دریا
 یا بدو مسرور کرد و دیدن عقده و اید رسیدن زن حد احتمال است که ای دلیل کج بود صحر و
 صحر صحر جانور است شبیه به بلی و جنده و آواز بارکات که زیاد آورد در شب لند امیر الملیل مانند نوحی
 از کرم زمین که نبات نوردان نامند بال ندارد بعضی گویند که جد است که جوری بصیر الملیل تصویر کرده



در باب چشم که در شب مکانش معروف
 فلان که مختلف القوانست بعضی میگویند
 اکثر حرمه شیخ ابو علی سنا گفته
 بودم صد استند قطع عظم نموده و ساینده با انداخته خط ساخته که ای نماید حدت بصرد و اگر
 باز به کاه و اتحال نماید بر برون چشم رافع نموده صحر بقاف و راه مقلد طرح ترکان سیکلو مانند ظهور
 جوارح است با او صحر که سید بن زهره گفته که او زهره ندارد حوان و را سید زنده در خرفه و اگر میخیزد
 را می کند اگر قیاسیست طایفه



او را بر بقی اند خوش را
 لذت جماع افرا و تیج
 ایامه ایوان در شب
 یعنی بوی وین قد کسید

در خواب در میان غرت و جاه و سلمت بر عادی و رسیدن باز و بافتن ازواج و اولاد و بنده و خدم
 حشر و عیسای موال و تحت جسم و کثرت شمار و برشتن با ناید و کاه باشد که دلیل موت بود حدت که اولاد
 از این نماید و دلیل زندان و تنگی طعام و شراب و بعضی گویند که دلیل مرد و باقوت و بطش بود صحر ز فتح
 خانه و از صحر و هم حشر است که در جوف او می ریزد بر طرف اف اند عیست که شریف بر کم است از
 صحر مانند بر کاه اما در کت که اند او می کرسنه شود اهل اسلام میقولند که دو و اند حاصل دو و کم و است
 یکسوره صحر که باغ بنون و با که قطره زشت و صحر و با که یک شصت و صحر و صحر و صحر
 صحر و از کوب مرغ و بوج است از کجک بزرگ صحر که کید صحر سیاه و صحر و صحر و صحر و صحر
 مخاطب و صحر و عظیم دارد کسی قدرت بر کوفتن او ندارد و شیر النفس بسیار میفرود که زنده و خدای او را کو
 بود مرغ که خواهد صحر کند مثل او صحر کند چون ظهور جمع اند عمل بر بعضی از آنها که کید که بگیرد و صحر
 او را صحر کنند و در ساعت بخورد و مکان او بر روس معال و غمان را شوار بند باشد

بایست از دهم شتم بر به فصل فصل اول در ضاد مضبوط همان گوشت میشت و تری گویند

گوشتش مانع صفیری سوخته

بوز در دفع سموم نافه است

یکاله است و گوشت حقی و

دفع خون و برابر صند



سیاه و مزه قوه باردی

که بتر گوشت زیست تری

ماه را زیاد کند اگر در وقت

فور تقشیر لون دی و نه

بزرگ اگر تازه بپوزانند و بردن بالند سفید کند اگر باغ قوح را در زیر درخت میوه دارد و کینند

میوه را در بد انگشت زهره او با عسل نریز آت از خیم کند اگر تخوان و با آتش خوب کز بپوزانند خاکستر

برو غنیم مخلوط ساخته بر موضع سگته بالند درست شود اگر زن شیم گوشت داده بار دارد و بار یکبار

از شیم بپسند بافته باشد بر طرف عمل کند و مورچه نزدیک آن نشود صفت سوسمار حیوان بر شیت

آب خور و لند اعراب در

الفبت یعنی یکبار یکم تا

کفته که سوسماری نباشد



امثال خود گویند لا فعل حتی

انکه سوسمار آب خور دایر خالوبه

مکرانکه بپسند سال زنده ماند

یا زیاده و در هر روز چهل مرتبه بول کند دندش بر زوجه دندانهای و یکبار است نه متفرق زان دود

و ماده اش دو فرخ دارد چون خا اهد که مضه کند کودی بکند و مضه در آن نهد و خاک پوشد و

حضانت نماید باجه بیرون آن را در هفتاد یا پست مضه نهد شش به مضه که بر چون از سوراخ خود بیرون بر آید

عشمش چند آن روشنی ندارد و نظیر آفتاب اندازد در وقت پیری غذا از شیم باید و بیرون است هوا

کند چه رطوبات وی تحلیل یافته و حرارتش نقصان پذیرد میان او و گرم دوستی است لند اگر دم رود

وی نشیند و پاسبان نماید تا اگر کسی دست بسورخ وی دراز کند بگرد خانه است از دگر در زمینهای سخت

سیر و سیم ستوران خطوط ماند مخلب وی همیشه ناقص و شکسته است و طبعش فراموشی و عدم است لند

خانه سازد و دگر در زمینستان و یاد زرد سنگ بزرگ در وقت مرگت بخانه خود راه کم کند عیان

در خلالت بدو مثل زنده و گویند فلان فصل من سوسمار یعنی فلاکس همراه تر از سوسمار است بدخته

اعرابی سوسماری گرفته نزد حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و آله و سلم آورده بر زمین انداخت و گفت

ایمان میآورم تو ایمان میآور داین سوسمار انحضرت بزبان معجز بیان آورد که ای سوسمار بحق ایمن

و غیر شرعیتش اد میکنند و در فرشت طاعت نمایند در بحر راه دوست و در بیست رحمت و

من کیستم در حال سوسمار بزبان عربی فصیح گفت اثبات فیض قد افاد من خدایک و قد

من که کسی یعنی تو خاتم نبوتی و آخرین ایشان بر یکا شد هر که صدق بود و از رحمت الهی بود
 شد آنکه تکذیب تو نمود چون اعرابی اینجمله بدید از روی صدق و عقیده درست با قایل و خیار
 خود بدیده است و نام و نامند از این غیر نجات یافته نور ایمان رسید پس آنحضرت ص فرمود که اگر
 صاحب دنیا فری ندارد و هر کس بد و چیزی دید صاحب هر یک بد و چیزی داد و ما نمی شد گفتن
 صاحب از خانه و رانده ام گمراه ترین و حقیرترین قبایل خود بوزم انچه ندها شد که احوال بدست
 بدو شد سلام رسیدیم و تو انکه ترین ایشان گشتیم با جماع علمای امامیه اهل سوسمار حرام و بعضی از شما
 اهل مال میدادند از جمله خود و انکه از ما این قدیم هر مردیکه بیرون رود از شخص غنیتر کرد و در
 دل او را بخورد و حقان و غم او را بیل کرد و اگر چه در کداحه بر قیبت اندوه جماع زیاد کند هر که او را
 بخورد زبان بسیار نشود هر که غصبتین او را بخورد و در خادمانش او را بغایت دوست دارند و
 اگر قایب می او را برایشانی است و نیزند هیچ سبی در کار و بندی بر او پیشی نگیرد پوست او را اگر
 شمشیر کنند هر که انشیر را کار فرمایه شجاع کرد و اگر طرف عمل کند هر که از آن ساوول کند هیچ شهنش
 شود اگر سر کین او را بر برص طلا کنند و بر کلف طلا کند احوال او آب رفتن از چشم باز دارد
 لعن بر دین او در خواب دلیل اعرابی فرسینده در مال مردم و صاحب خود یاد نسل مجولی یا
 ملعونی بود و از جمله سوخات است و بعضی گویند دیدن او دلیل کسب و بعضی گویند دلیل بمار است
 ضعیف کفار مثل خرگوش سالی نر و والد و سالی ماده و والد صاحب عجایب المخلوقات او را
 که در عربیت است مسمی ضعیفین هرگاه یکی از ایشان در میان جمیع کثیر از قافله باشد چون کفار
 بقصد شکار انجامد بسوی ان شخص تعرض غیری نشود و موصوفت با عرج و لکی اگر چه کتاب واقعی نیست
 لیکن در اقطار طر حنین نماید سببش انکه رطوبتی در مفاصل دارد و در جانب راست منیر پس طرف چپ
 او مدام در مشی ثقیل نماید



او مدام در مشی ثقیل نماید
 آدم دارد و بش قور کند
 چند که شخص در جانب
 بگیرد و بکشد و خوشتر
 که بامدی از بنی نوع خود
 را بکشد و چون مرده
 اگر بکشد و چون باکره

و از خواش نامی که نجومی
 هرگاه در وقت فرصت
 نیز مرده و خرد نماید و طفقش
 یا شام و ناسفت که در
 رسد تا بر او دخول کنند
 کوهستان او شد گشایند
 باشد که غنایان بدست

هر کس باغ از یکم شود لکن بران در دای خود گویند اللهم صمعي وسمی یعنی بار خدا یا در گوشتن
الکثیر یا اگر که منجای و جاذبه کلاست چو مفاطیس این را بدینچه اگر کسی در مایه یا لای
دیوانی را در ده کفاری و باغ و لای چو نایه یک بر او و او شود و نور او شود و کفاری او را
بجهت و موصوف بجاقت است چو شکار بانان بر در موراخ او کلماتی چند گویند به این آیه شکارش
خاکه ما بها سمیت که از شایسته کاشش با صلح شیع عامه و او خلاف کرده اند از جمله خواص او
انکه از غلبه الغلبه که بر او کرده و از بر جسد انداز شکر کلاه این که در دهنه او را اگر زنی خشک نموده بعد
نیمه آنک با شام شوی شایسته که در او از پوست او و روزان صارتند و بد از او و نیزند و بکار اندازند
بلخ این با نیکو عصاره غلبه الغلبه بریدن انداز منقشت و این با نیکو هر که پوستش با خود دارد در یک
فریاد کند که حال زهره او دفع نزول آب کند از چشم و تخمدوی نماید اگر چشم راست او در هر که هست
روز و نفع نموده پس روزی که این کشته شد هر که انعام در دست کند و مکر در او کار کند اگر کسی را
سحر کرده باشد خاتم مذکور را شسته آب آن بیاشامد از سحر نجات یابد اگر سر او را در برج کبوتران
اندازند کبوتر سوار چو آیند اگر کسی زبان از او است راست گیرد یک بر او فریاد کند و او را بر بخاند
عیاران اگر چنین کنند اگر هیچ غرض نیست که از کفاریان شود اگر بیمار موی پس کردن او را
بغث روز بخور کند شایسته اگر قضیب او خشک نموده ساینده پنجه کوز زن و دهند شوی شایسته
هر که پاره از فرج او با خود دارد و محبوب القلوب گردد اگر دندان او را با خود دارد از نسیان و درد
دندان این گردد اگر از پوست او کیل سازند تخم که میکارند بد و کیل کنند زراعت و از جانوران و
سایر افات محفوظ ماند خوردن دل از قطع و سوس کند اگر کسی حنظل در دست گیرد از او بکشد اگر
او را بر تن خود کنند از کزیدن یک این گردد اگر زهره او را با میغ یا بر غاله اکتال نمایند بعد از آنکه
موی زاندر از چشم بر آورده باشند دیگر پرده نیارند هر مردیکه مقدار یک انگشت از قضیب او ببرد
انکه خشک کرده باشند بخورد و بیخ باه کند و از جماع ملالتی بهم نرساند اگر نصف در نیم زهره او با
عسل اکتال نمایند بخورد و بصر و جلال نظر نماید و مزه سن کرد و هر چند که در دفع پیشه و بر کتان
زهره او دفع آید و دموع عین کند اجماع طبایست که اگر می آید است نراور کند و بیوزا شد و نیز
فصل طرازند و بر مفعده خشک که مرض ایند و شایسته باشد که از نایل کند و دیگر اشخص هر کس آن را شایسته
نکرد اگر از ماده او موی کشند و این بجای زنده شد علت مزوره بود فافهم فافهم بحرب بعثت
دیدن و در خواب دلیل کشف اسرار در آمدن در بالایی و باشد که دیدن نراود کیل خنثی مشک بود

دلیل مرد جبار و دشمن تمکار و دیدن ماده او دلیل بر این قسمی میسر می گردید منظور فصل دوم در
 ضایع کننده صفت مدح ضداد و دال و عین مهر و دفع دال نیز آمده است اما فیض طبع بسیار
 ترک و زرق قوربان که گویند از ابهامی استاده مسکون شود و از توالد نیز هم رسد از فضوات و باد و باران
 و شب بسیار بود و مردم همان برده اند که گمرازه بسیار دانه از توالد و تا سلسل ایمنان باطل است
 حستانه و تعالی در ساعت از طبیعت همان خاک که باران بر او باریده خلل نماید و حیوانی است که بخوان
 و او از ازخج کوشش برآمد و وضو

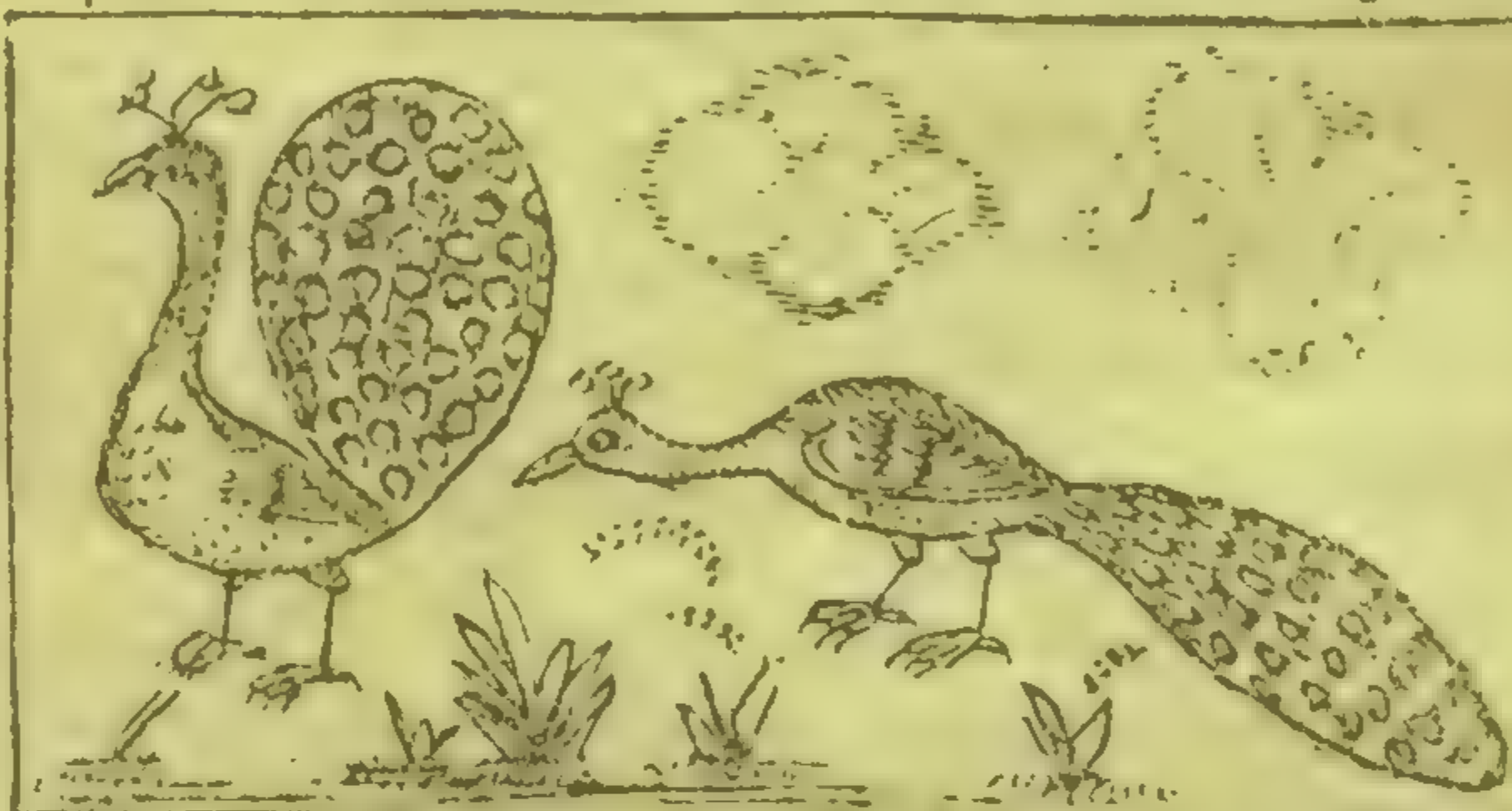


ندارد و بعضی از او آواز کند
 بحدت سمع خوابد که صد کنند
 کند و مثل آب شود و یک انگشت
 و در خاسته صد کنند از دیدن

آب براید و چون اراده کند که صد
 آب بندد صد کند چون آب در دهن
 آتش بخت کند و ساکت شود همیشه

نظر بر آتش اندازد و بعد از خلقت او در آب مثل دانه جادو رسیده بود پس بیرون آمد مثل دانه جادو از آن
 و منبت کرد و کاشش حرام و قتلش منعی نیست شیخ ابو علی سینا گفته در سایه که ضداد بسیار شوند زیاد
 بر عادت در عقب آن و با هم رسد صاحب عجایب المخلوقات آورده که ضقدع مثل یک شست در یک
 بیخه بندد و نوع بود کوبی و آبی از خواص او آنکه زنی و زرق آبی بود من گشوده سه نوبت در دهن او
 خف کند پس از دست گذارد و در آب رود و با نخ در آید و از خارج دیگر مالند هر که بخوشناید اگر
 و اگر بگریه جانوران کند در حال به شود که او را از سر تا عجز دو نیم کنند بر زنی که در این وقت او
 خف کند شوت بر او غلبه کند بسوی مردان باطل شود اگر زبان او بر کسی که متهم بدزدی باشد بخوراند
 قرار دهد اگر بر روی مال مردم او را دوست دارند اگر بر مرغ دندان نه تا عت سند از صاحب
 عجایب المخلوقات آورده که در موصی در کنار باغی حوضی با جمعی نشسته بودند از استخوان او از دهان او
 نماندنی گشتم شخصی طشتی آورده بر روی او گذاشت ساکت گشت راحت افتاد و نیز آورد که اگر چراغ
 در میان چشمه و بر که آب بندد و زرقان صد کنند معنی دیدن او در خواب دلیل بر غلبه می شد
 که در وقت الهی مشغول باشد چه در زمان غروب و آب بخت با بخت ابراهیم علیه السلام اذیت نرسد
 دیدن و زرقهای بسیار دلیل غداست چه بر قوم فرعون ضداد و باریدند قاری گویند دیدن او
 دلیل حسن معاشرت با اقربا و بسایگان است اگر پند که گوشت و زرق منقش بر مسد باشد پس
 گفته که دیدن او دلیل فرزندکان و ساجران بود جاماسب گفته که با و زرق سخن که به ملکوتی است
 و آید اگر پند که ضداد از شهر بیرون اندد دلیل است که از آتش عذاب بیرون رود و سلسل

سیتم در ضار مضور و ضو و غلت که اخیل مانند در الف کدشتاب شاز و هم در
 در مده شست بر سه فصل اول در طایفه طایفه و سس با این طایفه بفرست و غلت
 است و است و حسن بر طایفه دوست دارد و بکبر و عجب بر خود کند و عقد دم کند و سیمادری
 که ماده اشش نظر بجانب او کند چونس سال شود و نر او رنگین شود و ماده او بیضه بند در سس
 دوازده بار یا کمتر در بهار مباشرت کند و در خریف تقاط پر نماید بخوکیه اشجار برک ریز چون



بشارت شروع در انبات نماید او نیز بر آرد و در وقت خضانت یا ماده خود بسیار بازی کند
 و بسیار باشد که بیضه را شکند مدت خضانتش سی روز بود و جوجه او برهنه یعنی بی پر پروان آید چون
 بیضه او در زیر مرغ نماند که دارند و جمع با محتاج وی را کل و شرب حاضر سازند از خوف آنکه اگر بر
 خیزد هوا فاسد سازد و وقت آن نادر که زیاده از دو بیضه وی خضانت نماید جوجه که از او نرون
 آید بشکل طاوس بود لیکن کم حسن بود و ناقص الخلقه بدانکه او را با حسن صورت شوم دانند چنانکه
 سبب دخول ابلیس و سبب خروج ادم از بهشت بود گویند چون ادم صغی علیه السلام بحکم الهی
 تاک انکور غرس نمود ابلیس طاوسی آورده بر او دجج کرد و بخون وی ترا ابداد چون برک پروان
 آورد بوزینه دجج نمود و چون غوره شد شیری دجج نمود تا خوش بیا شد بعد از آن امام مده خوکی دجج نمود
 بخون وی آب داد از اینجه شارب بخمرا دل رنگش مثل بر طاوس سرخ کرد و چونست شود مثل
 میمون بازی کند و بر قضا بد و چو منستی وی زیاده شود بطریق شیر بغرد و بدر و عریده کند و دنیا
 و لا یعنی گوید و در آخر مثل خاک برش اندازد و بخوابد و بران در امثال خود گویند فلان حسن من
 طاوس الطش حرام و گوشتش در بیضه و بد مزاج لیکن گرم معده را نافع است طبایع گویند گوشت وی
 اندک محوم خبیث است چنانکه از او طب دانند اگر با سر که نرند دفع نر وی شود این زیر کاید

از خواص طوس آنکه در طعام مشوم و راکه از شود فرج کند و مال بکشد و در حق و اظهار سرور نماید
 آشامیدن زهره او با سرکه از گردیدن جانوران مافع بود اما حکم گویند که آدمی زهره طوس آشامد
 و روانه شود به این تجربه رسیده هر کس گفته اگر خون ندهد با اندر دست و نمک مخلوط با شکر بر قند
 رطبه زد که از آنکه رشند طلائع ناپدید کند سر کین و در اگر بزرگ بکسل نماند زایل کند بهستیم و آن را اگر
 سوخته و سائیده بر کف اندازی سازد لعنت بر دیدن و در خواب دلیل غیب و خبری و حسن
 جمال مالک بوده باشد که دلیل سخن چینی و قریب و مکر و انقیاد اعدا و زوال نعمت و تفاوت
 شکستی بود و گاه دلیل زینت و زیور بر تاج و ازواج حسنه و او نادر کرده یازن آئینه صیقل
 یا غیر مسلم بود اگر پسند که با طوس برادر شده با ملوک عجم موافقه نماید طبع جنس و نمان واحد او
 طایر و جمعی طيور اید این عباس گفته که ده مرغ است که بنام در قرآن مذکور است غوصه و بقره
 غراب و رامده و جراد و اعراف سلوی و بقره و لطف و تخم و در محل نموده و در غل و باب در حج فرست
 در قاره بابل و در غل و عقیده و دیدن طایر در خواب عمل آدمی است لقول تعالی و ان انسان الزمان



طایره فی عقیده یعنی عمل هر کس را لازم داشتیم بر کردنش اگر مرغ محبوس پسند ما بش معلوم نباشد دلیل
 انداز و ترس بود لقول تعالی طایرکم معکم الایه اگر از جنس طور و نه سگ و پند دلیل میگوید عمل او بود یا سو
 خبر خیر آورد و دیدن آشیانه مرغ دلیل زوجه و پسر و دلیل فرزند آشیانه او در کود یا غار یا دیوار
 پسند زیارت ساجد و متعبدین از خلق نماید چنانکه در بلیه بر دشمن و متقار او دلیل عزت جاه و
 سرکین و دلیل مال حلال اگر از طيور ما کول اللهم بنده و الامال حرام است در کلام طيور گویند روز
 حضرت ختمه الله علی نبینا و آله و علیه السلام بر بلبل گذشت که بر درخت سرود و بچنانند با کسی خود
 فرمود میدانید این بلبل چه میگوید گفتند و رسول اعلم فرمود میگوید که امروز به خرا خورده ام و

و خاک بر سر دنیا کرده ام بعد بدی رجه زموده و بداد از لیل قدر غمی لبصر ما حسن با قان
قضا را از آن جوان فرو بست بر همه زبرکان کور کردند و کر کعبه الجبار که شب میگوید من
ایم یعنی بر جسم نکند بر او رحم کرده نشود فاحشه میگوید بالیت هذا الخلق ما عاونا و هلموا لنا
ایکاش از خلق فلول کششیدی یا دانستندی برای چه مخلوق شده اند و عمل میکردند بداند خاتم
و ریشان گوید لد و الموت و انوال الخراب بر آید از برای مردن بنا کنید از برای خراب شدن
خاوس گوید کما تدین تدان یعنی چنانکه نرسمید چسبند اواده میسوی حرد گوید استغفر الله یا
استغفار کنید خدا را اینها بکاران طبعی گوید کل حی میت کل جدید بال یعنی هر زنده میمیرد و باز
میپوسد بر تنگ گوید قد مواخر تجدده هر سگی که پیش فرستاده آید باشد که بر گوید سبحان بلی
و بجهه قمری میگوید سبحان ربی العظیم و بجهه بعضی گفته اند که میگوید یا کریم غراب شمار را لعن و نفرین
میکند طبعی که میگوید کل شیء بالک لا وجه سنکواره گوید من سکت سلم هر که خاموش شد بسکات
ماند طوطی گوید و بل ان کانت الدنيا تمه وای بر کسیکه بهش دنیا باشد دراج گوید الرحمن علی الخیر استوی
سار میگوید بار خدا بر دشمنان محمد و آل محمد لعنت کن خرویس میگوید و کبر و الله یا انما ظلمنا
کر کس گوید هر نوع که خواهی زندگانی کن که آخرت است عذاب گوید در مفارقت از مردم موافقت
دوری از ایشان راحت پرستو او از بر کند و فاتحه تا آخر بخواند بطریق که قاری خواند است در
در صف قبال بکشد بکشد میگوید استوح قدوس ربنا و رب الملائکه و الروح حمار لعن کند بر کسی
در بیع کم گفت بزرگ گوید سبحان ربی القدوس سرطان گوید ربی المدکور بکل لسان طبعی
ارسطاط لیس گفته که او طریست از نستان و انهار مفارقت نمیکند و او فکر میکند در اطراف آنها
نستانها مسکون شود نخورد و باز خون ببار شود و انزع سکار کند جگر وی بخورد شفا یابد و این طیر
طیران نماید و او را کند و بکان خود تغییرند و مکر و قتی که باز بگریزد اگر در شب گریزد فریاد
کند از خواص او آنکه گوشت وی شکم بیند و باه را زیاد کند طبعی که کبک گوشت آن
کردن و مقار و سرد و پامی او سرخست زبر او سیاه و سفید کاشش حلال گوشتش کثیرا خراب است
و الرطوبه است اصح آنکه مفید است یعنی گویند در درجه سیم بار خه است بهش آنکه فریه بود فریه
باه و شهوت است شکم بیند و ضرر دارد بکسیکه عوج خلط و نقل نماید اگر در هر شب بر نهد ضرر
دفعود و مولد خون معتدل و موافق مزاج معتدل بود ایش در بهار انسب تخصیص در بهار و بهار
طبعی و دراج و کبک با هم در تربیت فزیه و اعتدال و لطافه اول طبعی و پس دراج پس کبک

تعب مردن و در خواب و بیداری است طر علو و سب و بر و عیان مملکت و لام و دال و کسین
 مهشین ابل اندلس و در این برش گویند در ضاد گذشت بعضی گویند اصغر عصافیر است خاکستری و
 در میان او رنگهای سرخ و زرد و برش طوطی است باریک منقار و در دم و عظمهای سفید دارد و برش
 است که فربه باشد ماکول اللحم است شاول گوشت وی سنگین شاز را بکشد و از تولد او مانع آید
 باب هفدهم در طایر معجم شمل بر کفیل فصل در طایر معجم طوطی بسیار بکشد آهوترکان چیران
 مانند نوع بود اول آرام که اهوی خالص سفید است مسکن او در یک باشد جهت فزنی او برش
 او آن گویند بکنوع دیگر را غفر نامند سرخ رنگ و کوتاه کردن بود و در دیدن ضعیف ترین حیوان بود
 و از ارضی مرتفعه صلبه جای گیرد نوع سیم کندم کون و در آید کردن و طول القوام است و سفید شکم و
 او موصوفت بجهت بصر که زنده ترین حیوانات است بعضی از قوح وی چو بگوید که داخل خانه خود شود
 از خوف سیاه و عقب عقب بجای در آید و بدین آید و آب تلخ خورد و از آن خطا میگذرد و شود این حکایت



امام جعفر الصادق صلوات الله
 برسد که چه جزایم است
 بکشد گفت بنده این است
 که ابو ابراهیم میباید و در
 سخانی ثعلبی در کتاب ثعلوب

در ترجمه خود آورده که حضرت
 سلام علیه از ابو حنیفه
 مکر میر که دندان را میخورد
 رسول الله آنحضرت فرمود
 پس در اینجی فوقانی و یکی

آورده که در می بهرام بقصد شکار بر شتری نیزه قمار شده با کثیر که تعش نام بدو داشت روی
 خود کرد ایند بر روی و شت و مامون بر آمدند تا در شکارگاه مجمع از حیوان بر خورند بهرام بکثیر گفت که
 بکدام عضو مامونی که گویی بدین نیزه شکار کنی که خواهم یک نیزه را دو و دویم و دومی پس بهرام نیزه را
 بر همان نهاد و یک نیزه را در شاخ آید از چو بر کند و دو نیزه دیگر در موضع آنها چوند و شاخ بدو دست
 بعد از آن کثیر گفت که خوبم هم وی برین شاخ بدو می بهرام اولانند و کل برنج گوش وی را در شاخ
 پانچو در برنج گوش ساییده تا چو او شش خود بخارد پس یک نیزه هم وی برین گوشش بدو دست کثیر گفت
 این عمل و پیرانده می بسیار کردنت با آنکه تعشق و میل تمام بجانب کثیر داشت و او بدین اندیش
 و شتر را غصای وی دو ایند تا غصای وی در هم شکست گفت تو خواهی که عجز مرا ظاهر کنی پس ای
 زانی بکشد شت که کثیر گذشت بدانکه اهوی خطایی که از و شکست حاصل آید در بخش سیاه و دندان باریک
 بقدر ما بین بهرام و سیاه از زمین وی مثل و دندان خوک در روی وی برآمده و در شکل و باریکی هم

فرتن با سایر اهوان ندارد گویند هوا زبنت بند رود و نافه اندازد و انگشت بد بود و حقیقت
مشک خونی است که در وقت معلوم از سال در ناف آید و جمع شود و بمزاج ماده که در عضوی ریخته شده
حسب خانه و تعالی ناف او را معدن مشک ساخته مثل اشجار و اثمار هر سال در وقت معین آید
و بد چون میورم حادث شود آید و چهار سو و اما آنکه ماده کامل شود و اصل مت در صحرای نهای خوب
رستند ماده را بنوقت خود را بر آن موضع رسانیده ناف خود را بر سر آن خوب گذارد و در دساکن شود
نافه مغرب نافچه است بمصغیر فارسی طرف مشرق گویند این جهت تغذای آنکه که نافچه در ورون آید
مثل نمزای است که در جوف بر تعالی است صاحب عجایب المخلوقات آورده که جانور است در را
بشکل آید و آیه المسک نامند در وقت معلوم از سال بیرون آید بسیاری از وی سکار نمایند چون
زنج نمایند و ناف او خونیست که مشک است در آن موضع بوی ندارد چون بکمان و پیکر بر بند بوی
دهد از آن سلیه مر و است که حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و آله در صحرائی بودند که ندانی شنید که
یار رسول الله آنحضرت بد آنطرف متوجه شد آهوی ماده زدید که بر درختی بسته بود و مد عرض کرد یار رسول الله
در یکوه دو بچه دارم مرا بکشای تا بروم و ایشان را شیر داده بیام آنحضرت فرمود که میانی عرض کرد
اگر نیام خدا شعلی مرا عذاب عشار کند پس وی را نجات داده برفش بکهای خود را شیر داده بیام
اعرابی که او را مقید ساخته بود خبردار شد و بیامد عرض کرد یار رسول الله شمع شمار مطلبی باشد فرمود
آری خواهیم که این آهوار را بکشی پس آهوار را بکند و بر دشت و میگفت لا اله الا الله و آنک رسول الله
بد آنکه اکل اهل حلال و مشکلی که از او حاصل شود پاکست گوشت و کرم و خشک بهترین بوهاش برده
آهوی که اول زائیده باشد خشف نامند مانع قویج و دافع فایج و مصلح بدن است که فتول بسیار دارد
و اعضا خشک کند و مولد خون حاره است که موافق مزاج بارده باشد بجهت بران تخصیص در رشتان
اگر شاخ او را ترشیده بخور کنند هوام گرزان شوند اگر زبان وی در سایه خشک نموده آن سلیطه
خورد سلیطه وی بر طر نشود اگر زهره او را در گوش چکانند در دوش بر داکر سر کین و پوست او را
صلایه نموده در طعام بکشد که کینند چون از وی بخورد هر چند که نشود و ناکند زیرک و حاطه و
فصیح و طبع شود اما قیاس مشک آنکه قوه چشم و دل و ده مانع دهد در تلوبات وضع کند و علامه العیبر
و بد مانع خفقان و برقان تریاق که هر دو است علامه که رو بر زره کند که در طعام کینند بوی دهن
زاید کند با خاصیت معتبر و بد در خواب و دلیل آن صاحب جمال غیر مست که میند بفسید و کیند
آنک آهوستد کینند را مگر آنک شود و از بی تزویج کند اگر تیری بر آهوی بقصد سکار اندازد و بر

دشنام دهد اگر بیند که آهوی را بچ کرد کثیر بر بکارت بر دارد اگر بقصد شکار اندازد زنی بابل
یابد اگر پسندد که آهوی بر او دیدنش تعصب وی کشد اگر از پوست یا موی او مالک شود از قتل ران
مال یا بدیدن شک در خواب دلیل رسیدن بدوشی یا ملک کثیری اگر بیند که مشک از دزدان
برداشت مشک کند شستن بد بود و نیز دلیل رسیدن بدوستی خوش و عیش و خبر خوشی و بسی گوید
دلیل فرزند و زنت نظیران بر او حمل و بار بکفایت مرز نخل و تری بدق سوراخ خود بدم خود مسدود
سازد و کوهان خوانند جانور است از سبب بزرگتر بدو کثیر الفسوخه بر در سوراخ سوسمار آید و چون
سوراخ او بدم خود مسدود سازد سه مرتبه فسوخه دهد از آن آن سوسمار مهوش شود پس او را با بچه

مادیه از رحم آنکه چون بکاس
از او بدر نرود و مایه شود
بقدر کبریه ظاهر و باطن بدو بود
و دستها و چنگالها نیز دارد و دم



و پخته و آنچه باشد بخورد و اعراض
ایشان بومی وی برسد هرگز
سینا گفت او حیاتی است
سوراخی دیگر بغیر گوش ندارد

و از او آتخوان پشت جدا و مفصل ندارد بلکه از سر تا دم یک استخوان است و باشد که مردم بر او طهر مانند
بشمیر زنند در او اثر نکند مگر آنکه بکوشه پستی و خورد و در جهت آنکه پوست او در نهایت صلابت است
از غایت است که چون از دماغ نزد یک وی شود خود را بطول کشد و باریک کند تا آنکه مثل سیم
شود اما از خود را چید و بعد از آن تی سیر بر او در دو مار را پاره پاره کند و نیز قوت عجیبی دارد که از دیوارها
بالا رود و بطور طلب کند و خواهد که از دیوار بریزد و سگم خود را پراکند چون پشه ضربوی رسد
و نگاه میان بکوشه استرایه فسوخه کند تا از عفونت او شران متفرق شوند لهذا او از متفرق النمل گویند و
بل و عرب گویند فزان افنی من النمران انکاش حرام ظاهر و مضموم نیامده باب هجدهم
در عین حظه شش بر سه فصل متصل اول در عین مفصولة عظائیه بظاهر معجبه جانور است از حیاسه
بزرگتر زهری گفته که جانور است نرم که دوندگی در دوش بسیار کند شبیه کبرا سوا الا که نیکو تر از او
از آن بسیارند و از زمین نمل نیز گویند و باین شبیه است مختلف الا لوان است سیاه و سفید
زرد و همه انواع او منقطع بسیار است و اختلاف او با حشرات موخست بعضی از آنها در یک و بعضی قریب یکبار
در سوراخ خود چهار ماه خری نحو دار طبع اوست دوستی با آفتاب در آفتاب روی خود را بر او زرد از
مخزومات عرب است که گفته اند که چون بر میوانات رسد زهری گردد و مجوس شود و او را حیوان بقدر
حصه وی ششم بباطری رسد تا نصف کشد از قدرت او در مصر عجیبه گویند در سین زدنش طهر حرام

هر که دست راست و پای چپ و با خود دارد و دست در که خواهد جماع کند اگر در رکوع سیاه چمد
 و بر صاحب تب ربع او زند تب می زایل گردد و هر چند من باشد اگر دل و را بر زنی او زند
 بار یکبار دام که با وی باشد اگر بار و من کا و طبع نمایند تا محرم شود بر گیرنده عقرب اند شفا یابد اگر
 بازیت مخلوط ساخته در شیشه گذارد و در آفتاب نهند زهر قاتل شود و تعیسر دیدن و در خواب
 دلیل اختلاف است عقرب است که روم بکان مسار و دیو گویند بانه الطبع و نشر الاولاد
 نقش در اولادش باشد چه اولاد او شکم دارد بر زدن و بیرون آیند حاطه نقی قبول کند گویند
 من کشت که من عقربی دیدم که دو بار که آورد و او را در خود برشت خود برداشته برشت
 دارد و چشمش در پیش بود و دست و خواسته را نکرد و اولادش بیکه عضوی از دستش شود و باشد
 اغیر از زدن و افنی میرد جا که گفته عقرب اغیر از زدن اگر اغیر خورد و سلامت ماند و الا میرد و در
 طبع حریص است طبع از حصیدش آنکه از زدن از دود غسل خانه خود کند اگر نکند تا در سوراخ و
 گذارد و اغیر بیرون کند و باز متعاقب می رود و بسیار باشد که سنگ و کلوخ بر روی زنده و هر که
 زند وصال میرد و باشد که گوشت کس بریزد تا مستحق گردد چنانکه گن یا پنی خود بکشد و تواند
 آورد و صفی پیش فل و سیر



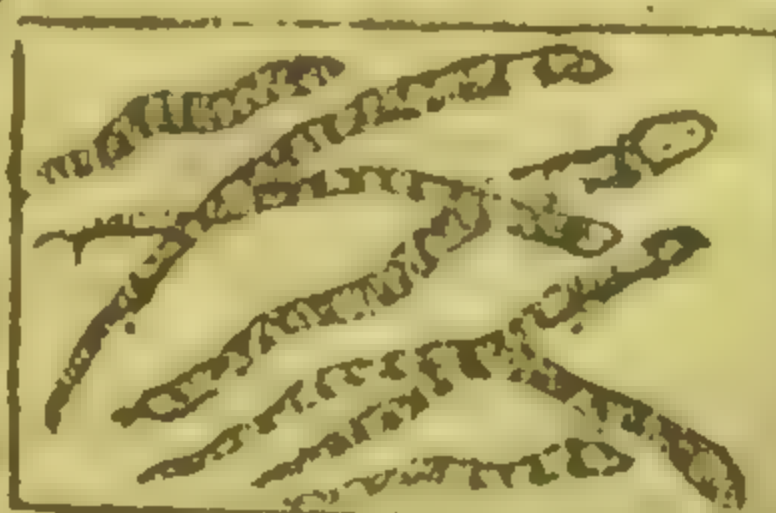
نماند صاحب بر و خیار
 اگر مورچه بر موضع میزد
 مقدس نبوی صلی الله علیه و آله
 امیر صلوات الله و سلامه
 ایستاد که عقربی آمده از رسوخی آمده در گذشت چون بایر المومنین هم رسید آنحضرت بانعل عری
 که در پای داشت نزد بکشت حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و آله در غار جب جعری نمود در روایت دیگر
 آمده که حضرت رسوخی اصلی الله علیه و آله خود در غار بود که عقربی آنحضرت را نزد آنحضرت بانعل عری
 نزد بکشت چون از غار فارغ شد فرمود لعن الله العقرب که مصلی و غار در مکه از و انکرا و است
 و نمک بر او مسح نمود و قتل مؤمنه احد و خود بین بر او خواند یا فعی کشت در حوادث مسند ربع و
 غمنازه نزد بعضی از ملوک بودم یکی از منجیان کشته که ترا در غنا ساعت و فلان روز فلان خبر
 بکرد و بگری آن باد شاه در آن روز که از ساعت مذکور غلیموده موی سر خود شانه کرده و
 مسافر غورت از جمیع لباس برهنه گشته موی سر خود را متفرق ساخته بر سب برهنه شده و

داخل در باشد از خوف آنچه می بیند گفته بودند قضا در آن ساعت موعود کسب عطا شده زده عقرب از
پسینی او پیرودن آمد و او را نزد پادشاه در حال جان بقایا از دام سپرد و حذر او دفع قدر نکردند
و سیاه روی شد و النون مصری گوید روزی از خانه برآمدم تا رحمت خود شوم عقرب بر سر
و دیدم که روی من آورد و بسیار رسیدم استعاده بخیاب احدیت بروم حبیبیانه و نعم نمر او را از من
رفع کرد پس از من گذشت تا بیکار نیامد رسید و زنی از آب برآید او را بر پشت برداشت من
نعلی میان بستم بآب و راهم تا به پیغمبر که می برد و از آب در آمدم و دیدم که عقرب را وزنی در
درختی آورد که جوان هستی در خواب بود گفتم لاجول و لا قوة الا بالله عقرب از آب عبور کرد و آن
جوان را بکشد ماری دیدم که عقرب بدماغ ماری می زد و بکشت و بکشت و بر پشت همان وزنه سوار
شده از آب گذشت این شعر بخوانم بار اقدار ابله کینه من کل سوء یکون فی الظلم
کیف تمام العیون من ملک یاتیک منه فایده نعم از استماع او از من جوان پدید
احوال باومی گفتم جوان کشت سبحان آن نه من سیاه عیش از شراب کباب و میوه برداشته بدو
آدم چون زده شرب خمر کردم سالی آمده گفت خود و عیال نام حذر و راست که مری نخورده اند آن
مان و کباب آورده بودم بدو و ادم و خود شراب خوردن مشغول گشتم چو دست شدم خواب رفتم و
از خواب بیدار شدم تا وقتیکه او از تو شنیدم پیدار شدم پس جوان سیاه لپو پیرودن آورده تو بود
و بیاحت هشدار کرد تا آنکه عمرش با خمر رسید بر بد و تقوی و عبادت بود ز محشری و کباب
ربیع الابرار آورده که عقرب در زمین محض زنده میماند زعم بعضی آنکه در آن بلده ظلم عقرب
ساخته اند و اگر از جامی دیگر بد آنجا برند در حال میر و بد آنکه افیون عقرب حار است چه جابر بن عبد
نضاری گوید در خدمت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بودم که مرا عقرب گزید و گفتم
برخواست عرض کرد یا رسول الله او را افیون کنم فرمودند افیون کن از شما هر که خواهد و بتواند که مراد
میومین نفع برساند برساند جمعی عرض کردند یا رسول الله شما را از افیون نمی فرموده اید و حال
آنکه ز ما افیونی است که بان خمر را افیون کنند آنحضرت فرمودند که آنرا بمن بنمایید پس بر آن
حضرت نمودند فرمودند قصوری در آن نمی بینم بدانکه یک نوع افیون هست که بغیر عریست سازان
هندی و غیره که معنی آن در یافته میشود منی عذ است چه می تواند بود که در آن کلمه کفری باشد و
تجویر افیون بل کتاب اخلاص است بعضی از علما تجویر کرده اند و از افیونهای بحر که دفعه بحسب
افیونیت که اگر آدمی عقرب بدست گیرد و نرزد و اگر نرزد ضرر رساند بسم الله و با آن چوب

[illegible]

گزیده بگوید غضب تعفن و هشت هشت و شش و شش غلط و گمراهی با لقب اخگر پیش و اکملش حرام و از جلاء
خواص او آنکه چون چلپا سه را که در ساعت خشک شود و و میرد اگر بسوزانند همه عقربها گریزان شوند اگر زیر
طبع نموده برگزیده عقرب گذارند تا آنکه خاکستر مددش ساکن شود ترمیمی گفته اگر عقرب در ظرف متغای
نهند سرافرا بخیر بکینند و در تنور گذارند تا آنکه خاکستر شود از اینجا که یک سنگ شانه و لود بخورد سنگ
شانه را بشکند اگر در سه روز آخر ماه عقرب کوفته در ظرفی کرده بگرطله میت بر او بریزند و سر او را
کوفته ازیت قوت او را گرفته پس روغن او در دشت را نافع بود اگر پاره تربی را بر روی گذارند
بخوشانند و بر موضع گزیده عقرب گذارند فوراً دردش ساکن کند اگر نیش او در جانه کسی باشد
بمیلش انشخص سار باشد تا از او بنفقه اگر عقرب را بکوبند و برگزیده او مانده صحت یابد اگر عقرب در آفت
کسی از آن بخورد بدنش از دل مستلی شود خانه را بر پیه کاو و در رنج طلا کنند عقارب گریزان شوند
صاحب عجایب المخلوقات آورده که اگر عقرب گزیده دو مثال دانه ترنج بعد از آنکه نرم کوفته باشند
بخورد شفا یابد که تریاق سموات بار و عقرب است و عظیم مجرب است و نافع و نیز اگر بر گزیتون بخورد
دارد در ساعت شفا یابد دیدن ستاره سهیل دفع گزیدن عقرب و درد آن نماید و تا صبح از درد
مخفوط بماند و شیخ ابو علی سینا گفته که اگر دو کس با هم نظر بر ستاره بکنند باد و ستاره که در منزل
طبع و سودا بخت نظر کنند با هم دوست گردند و نمودن کف انحضبت تا ابد فرقت آرد و فرود نگیرد
مرا بون از قولنج نجات دهد بغیر دیدن او در خواب نازعه با اراذل است اگر عقرب گشته مالی از او
سیرودن رود باز یابد دیدن در سر او دل دلیل مرد فاسق است خوردن گوشت طبع او دلیل
مال و میراث است و باشد که دیدن او دلیل قتل بود علامات در دریای هند است ایمان در آذو
باریک شلار متلون بر کما در حرکات در دریای علامات حصول جلا دهند و نشانه نجات از مهاکت
عباس گفته که در آیه وافی هدایه و علامات و بالجم هم بیندون علامات در روز نشانه ای را بها
و نجم در شب ستاره است که بسبب و در شب و روز مردم بمقصد رسند علی ز لود و
سلوک مانند سیاه و سرخ زنگ باشد و در آب می باشد و بدن سپید و خون بکند از آذو
طلق دارد و موی چه هرگاه موضعی از اعضای آدمی از ماده خون ورم نموده باشد غالب
لغات اهل باخو ز نمایند که در موضع ذلوبند و جانی مت گنند و در بعضی احوال است آنکه که تبیر
و اما علق و حیات است و در اعضای ضعیف کار حیات کند مثلاً اگر خون فاسد در بدن باشد

بوی حسد و چون آب و نمک بر او باشند در حال عقده اگر در آب آشامیدن بخلق کسی رود چشم
رو بار و موی بخور گشتند و ندو و بخلق وی رسد در حال عقده و این عظیم مجرب است صاحب
عین الخواص گفته بر گاه او را در سایه خشکیده و با شاد و روغن صندل کند بر او انقلب طلا
کنند موی بر آرد و بکوی



گفته که اگر او را در خانه بخور
اینها که بر آن شوند اگر در چشم
موی از عینوی بکشد و بر محل
صاحب عجایب المخلوقات

کنند کک و نشه و شال
کند از بند بامیر و عین صلایه نمود
وی بمالند و بکوی بر ناز

آورده که اگر ز لوب خلق کسی حسد سر که و شراب یا کدریم از کس که در باقلا باشد خرغزه کند عقده
و از خواص مجرب نافه او است که اگر ز لوبای بزرگ را که در نهرا و مواضع نم باشد بازیت با نره
بخوشانند و با سر که صلایه نموده مریم بازند و در میان چشم کنند و بر موضع بوسه بر مالند شفا گشته
اگر او را در دکان شیعه فروشی بخور کنند همه شیشهها بشکند اگر روغن او بگیرند بر اعیان بمالند بوی
بزرگ شود اگر او را در کوره قلای کدازند بامیر پس صلایه کنند و بر موضع که مویش بکشد بمانند
دیگر موی بر نیار و ویر اگر ز لوب خلق رود او را بد و اند پس بخرای خلق او نزدیک سازند برنج حسد
برون بد نقشه دیدن و در خواب دلیل فرزند است لقوله نعم خلق الانسان من علق اگر در خواب
پسند که خون بسته شده از پستی یا دهن یا دگر یا در شش پروان بد ز نش اسقاط حمل کند غنا
الارض جانور است که چکری از یوز هر جر صید کند بر کان قرا قولا قانمند قاده گفته که از حور
جسته است از کک که چکری و از کرب بزرگتر قابل تعلیم شکار است رکش زد و اگر اوقات طایم
شیرت عنبر برای بزرگ بجز است که از پوستش پیر سازند اما عنبر مشوم از دریا پروان بد
و بعضی از دواب بجز او را از حته و سوسه بخور و نیز بقی پسند از دوبروی آب بر آید مثل ننگ
باد از انجمنار اند از صاحب قاموس گفته که سر کین حیوان بجز است یا چشم که در او مسکون شود
ابو علی سینا گفته که عنبر از دریا پروان زند بهترین نوعش است نیز که یا بل سفید است
و او با نوع است اسود و نه نر و اشهب شخصی نقل نموده که خیزیه افتاد در حش دیدم که بکشد
کو سفید میوه او عنبر بود از آنکه ششم باز ز گشاد باد و زیده در دریا انداخت گویند چون بازوای
در بجز افتد زیر است چون در آب بجز او را فرو برند بجهت افتقار حرارت که زنده ماند چون حیوان
بای گیرند در شکر عنبر بماند گمان بر نم که مکر از او غاص شده و حال آنکه میوه در حش است

چشم بسته که در جزایر بحر کمال سازد و چون دریا اندازد شهید آن آب برود و موم آن غنیتر باشد
 که کل در جزایر کبابهای خوش و بسیار خورد و از جمله خواص او آنکه مقوی دل و دماغ و روح است
 افق لغو و نواج است موافق است آنکه از ده رطبه خاصه بجهت بران در رستان غیر حجام مل
 خردای باشد که بوزن هر از مثقال باشد بعضی گویند از چشمه نایک در مجار است روید و بر روی آن
 ظاهر شود و ظهور بر بامند و بخورند و بداند گویند غنیمت بر غاله ماده انگش طلال از جمله خواص او آنکه
 اگر زهره او را با شاد و مخلوط سازند از هر موضع که موی بر کنند و بر محل وی بمالند دیگر موی
 بر نیارد اگر بر دو ساق صاحب سلس البول را بوی بشویند و بنوشند شفا یابند اگر شیر او را بکاهند

آن ریزند ظاهر شود هر مس
 از هر یک وزن یکد انگ با دو
 نمایند چون بوی دهند بعد از
 اگر از هر یک از زهره و خون او
 سیاه بکسی و بند شوش قطع



بنوشند ظاهر شود چو کشید
 کشید اگر زهره او و خون کشا
 و از آن کافور با سم شخص خمر
 اهل محبت روحانیت بهره
 یکد انگ بایک انگ از مغز سر کر

شود هیچ زنی تصرف تواند نمود مانند طریق کشادن وی آنکه سرایه پاکیزه در شب غیر گرم نمود
 بنوشانند بامر الله تعالی که گشاده گردد و سوید بن عقل گوید که روزی حضرت امیر صلوات الله علیه
 را خبر دادند که وی نموده بود روی بدینسان که دو دمان نبوت و ملک خواند بلاحه یعنی حضرت صید
 ظاهره سلام الله علیه آورده فرمودند اگر نزد پدر بزرگوار و والد عالمیت خود روی و احوال
 بگوئی بهتر خواهد بود آنقدره بامداد در بخت حضرت مقدس بنوی صلی الله علیه و آله نزد امیرین بودند
 فرمودند در بخت که چکر که شام فاطمه است امیرین برخواست و در بخت چون بامداد سلام کردند
 بعد از جواب سلام فرمودند بیا فاطمه در ساعتی آمده که عادت تو نبود در چنین وقتی بیای بی عرض کرد
 یا رسول الله طعام ملا که تسبیح و تلبیل است تمام بامدیت حضرت فرمودند بحق انکی که مرا بر کسی
 بخلق فرستاده که در خانه او ده ال محمد سه روز است که طبع نشده اما چند عین بر یعنی بر غاله ماده او بوده
 اگر خواهی چند ریس از لثه ترا چشم و اگر خواهی چ که بر تو تعلیم نمایم که تو بهتر باشد آنقدره عرض کرد بلکه
 چ که تعلیم فرما آنحضرت فرمودند بگو یا اول الاولین و یا آخر الاخرین و یا از انبیا و اولیا و یا از
 المساکین و یا از رحم الراضین پس برگشت و بخدمت جناب امیر صلوات الله علیه و سلام الله علیه و شاد از
 آنکه تو بطلب دنیا رفتم آخرت و دردم این چ که بخواند آنحضرت فرمودند خیر یا بابا یا بابا یعنی بخوان

بند آمدی تو سگوبار آمدی تو عنقت ایسرخ نطق معریت بعضی گفته اند که مرغ غریبی است
 گوشت پخته کند مسافت بعیده طیران نماید و بلند رود و بعضی گویند که چون طوطی پناهی در گردن
 دارد و بلند آستی بفتاشد بعضی دیگر گویند مرغیت غریب بند بر شش صاحب عجایب است
 آورده که او عظم طيور است بحسب بنده خیار چنان رباید که گریه موش را در زمان سابق بود
 ازیت مردم رسانیده تا آنکه بروزی دختری باز یور از قوم منظره بود و پیر در خطابه شی بر او دین
 حتمالی ادرا بعضی از خرابی دریای میخاک در عقب نه است و پای مردم بدینجا میسرند چنان
 عظیم چون نیل و گردن و با میس و بر و مسباع برده در حسن طیران و می آید می سمج شود
 مانند صدای رعد شد و هزار سال عمر کند از سقا طایر کشته که عشا گاهی شکار کرده میشود
 چکالهای او قد حاد و مشرب با بزرگ سازند طریق شکار نمودن و چنانست که دو کا و دایمی بند
 و گوساله را در میان هر دو بستگهای بزرگ و سنگین بند کنند و در پیش او خانه سازند که مردی
 و ران باشد که در او آتش برافروزد چون عشا فرو آید که کا و مار را باید چون چکالها بخورد و در
 یکی از آنها فروزند و تواند آنها را از جای بکنند جدا که کا و مار گوساله بسته شده و گوساله
 بستگ سنگین شده پس چکالها خورد و تواند بر آورد پس در آتش اند و بسوزد و گرفتار کرد و با

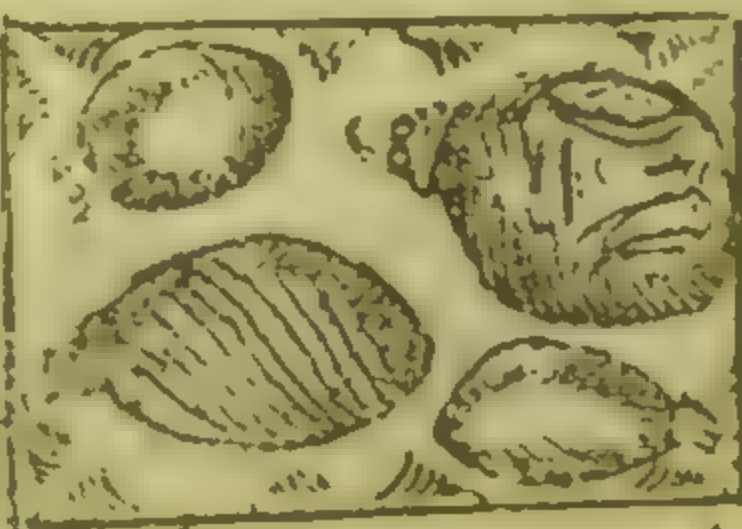


گفته اند که در زمین ایشان گوشت که از اراخ گویند بقدر یکمیل بپزدی و در دو در انگوته از
 انواع طيور گبار بسیار باشد عشا را اگر جبه عظیم باشد در ویش شش بر روی است و از هر

دراودشاهیست و در حسن طو را است سالی یکم نه بکوه مذکور آمده از فرغانه امی رسید
سجود سالی باید سپید بکوه مذکور فرو آمده از دیکه در و من کوه بود کوهی بوده
بر و نوبت دیگر نیز باز بوشش بود مردم کوه بظلمتی هم آورده پس آنحضرت دعا کرده
صاعقه بر سر سید و او را بسوخت و نسل او قطع شد و منظره بنی تم در فرقه مابین حضرت روح الله
بنیاد و الله علیه السلام و حضرت شعی مرتبت صلی الله علیه و اله بود و در منتهی در آنوقت باب رفت
الابرار از ابن عباس نقل کرده که خدا تعالی در زمان حضرت کلیم الله علیه السلام مرغ ماده قتل کرد
که از هر جانی چهار پروانه داشت و رویش شبیه روی انسان و زیر مرغ در او نشانی بود پس روی
مثل او خلق کرد و بسوی آنحضرت وحی فرستاد که من مرغ عجمی فریدم آنرا در خوش و حوالی
ملت المقدس گردانیدم و نسل ایشان را زیاد کردم چون حضرت موسی علیه السلام رحلت فرمود
اولاد ایشان بمرتب گشت رسید برین نجد و حجاز مفت النموده و خوش منجوروند و کودکان
میز بودند تا آنکه خالد بن سنان در عهد حضرت عیسی علیه السلام مبعوث شد بوی شکوه کرد آنحضرت
دعا کرد و دیگر از مغاره خود بیرون نیامد و کسی از او از نسل او ندید بهر تقدیر امر و غفار نام نامه
و کسی روی نشان ندید تعمیر دیدن او در خواب و پس مرد رفیع القدر بزرگ منش که با کسی
الفت کند که او را حرف زند از قبل پادشاه یا وزیر روزی مند شود اگر رغبتا سوال شود بر مرد
بزرگی غالب شود اگر صید کند زن جمیل بکاخ آورد اگر بقرق آورد اگر زنش باردار بود پس
شجاعی آورد عینکبوت کارتن و برکی را بچک گویند بشتای و شش خیم دارد باها
وی در اندویشم وی بزرگ چون راده صید کس کند بر دوروی تند پس چون در جمع کند و برود
دو و بچک از آنها خلاص نشود افلاطون گفته که چون حریص ترین شیاعینکبوت است لهذا عینکبوت
احرص شیار روزی قطع کرد اینده فبحان اللطیف غنیمت و بیخود آن بصری زند و میوهایی با یک
و چنان پیش در سردار و این نوع شد و در یک بجه خود خانه بکند و در شب بیرون آید و بکند
از درستی است که در باب را که گشت تا خط گفته که بجه عینکبوت اعجب بجای جانور است چه بجه
بیرون آید در حال کسب کند یعنی بی تعلیم مادر و پدر و پخته بند و خفاش نماید ترا و چون اراد
جماع کند یعنی از شستن از میان ماده کشد و ماده رشتهای می کشد بسته بسته هم نزدیک شوند
نحویکه شکم پر و به هم ملحق گردد و از دهنش او آنکه چو نشتی کشد ابتدا از وسط نماید و محال است
بسیار از دور مکن و دیگر مثل آن خانه سازد و هرگاه کسی با مثل او از جانوران در خانه آمد

که حرکت کند بروی باب و مشبك تا آنکه صید صغف گردد بعد از آن بردارد و بجای خود بردارد
صید از تار تیز بید را از چنان آن بیرون نبرد بلکه از محل دیگر صغفش بطول لبکافد و برود
این نوع نمید و بخانه خود بماند ابد بشکل شلک تند و خانه خود را چنان بیند که بعیر از جبه خود چیزی
در آن نبیند فائده تعلی و این عیقه و غیره از حضرت امیر صلوات الله و سلامه علیه تعلیم نمودند
که آنحضرت علیه السلام فرمودند خانه های خود را از تار عنکبوت پاک سازید که اگر کسی آن
نفر آورد ابو نعیم در کتاب علیه در سبب بدل آیه وافی مایه اینها گویند که کلم الموت لو کسب فی روح مشبه بود
که در زمان سابق زنی بار حمل داشت دختری از وی متولد شد او را اجیری بود او را گفت بدو تشی
بیا را جیر از خانه بیرون آید بر در خانه مردی را دید از وی سوال کرد که این زن چه را بید گفت دختری
انزد گفت این دختر نیز تا بعد کسی زنماند بدو عاقبت اجیرش بکاح در آورد و آخر موافق عنکبوت بود
اجیر با خود گفت من کجا را ضعیف شوم بآنکه این دختر با صد کسی زنماند بعد از آن او را بکاح آوردم این
او را بکشم پس کار و بزرگی برداشت و بخانه در آمد سکم دختر را پاره کرد و بر گردید مردی آمد بکجا
دیده رسید بر کشتی سوار شده از دریا گذشت چون در کشتی برقیقه مطلع گشت شکست بدوخت
و مردم انداخته بجا آمد و مد او را به گرداند دختر نشود و نمایان افتد بعد از سن بلوغ از من و اهل زمان از زمان
گردیده زنماند و در شهر میگردید تا بکنار دریا رسید در محل معهودی از ساکن بجا افتاد
مرد اجیر بعد از مدتی که از تجارت اموال و افزه دامنه مسکانه حاصل نموده سیر بلدان مینمود تا
از دریا عبور کرد گذارش به اهل افتاد چون موضع نیکی یافت اقامت گزید و بزوی از اهل
بکاح و گفت زن جمیله بجهت من پدید آید کن تا بکاح در آورم از زن گفت در اینجا نیست در نهایت حسن
و جمال که بدان زیبایی و رعنائی در آن ساحل نیست مگر از زن اما بزمان اشتغال دارد مرد ناخر گفت
او را ببرد من آرزو زن زداورفت و گفت اینجا مرد صاحب ثروتی آمده بخواهد تو را بکاح خود در آورد
گفت من نیز زنک زنماندم پس او را نزد تاجر آورده بعهده او در آورد و نهایت الفت در میان آنها
پدید آمده او را بسیار دوست میداشت روزی از مردان بدایت حال خود تا نهایت فقر نمود زن
گفت من اند خرم و شکم خود بوی نموده که جایی سکاف و بخیه مرئی بود و گفت من ندانی زنمانم کردم
تا کم و بیش دی بیدانم پس مرد ناخر گفت شنیدم که سبب موت تو عنکبوت خواب بود پس بخت او را
سحر ابرج حکم و قصر میشد بنا کرد و ده نهاد در آن برج بود روزی عنکبوت بر او دید بر سقف گفت پیش
آنکه را بکشتی من تو را بکشم پس ناخر و بر حرکت داده تا بقدر انکشتن ایام پای ترا گذاشت و پیش

زهر دی این باخن گوشت درآمده پائین سیاه بند و شش بهر اعضا نرسد و از آن زمان که
 این مذکوره را فرستاد که اشارت نموده می باشد اما اگر منقرض می ماند که این را به در میان می گذارند
 ناز نشد که در باره متسلا می آمد گفتند اگر ایشان نزد ما می بودند گشته می شدند خفایا برودن
 ایشان نمود که شاهرها باشد چهل موجود بشما خواهد رسید اگر چه در بر جانی محکم باشد
 را تم حرف گوید که میستواند بود نشسته حوالی منافقین باشد کمال ازین گویا خطاب آمد
 که اگر شما بطریق ازین در بر موج مشند و باشد مرکب شمارا در یابد چنانچه او را در یافتن از آن
 دانسته اند چگونه این محرم کافی است که با سر برورد که بهر قافله فرستید تا حضرت اعظم
 نبوی صلی الله علیه و آله از شهر کفار و اذیت اشرا محفوظ ماند امام انی حافظ انی استسم بن عباس
 آورده که عجبوت بر عورت زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب شنیده در دقینک او
 در سنه مائه و احدی و عشرين برهنه بردار او بخت بود نه چهار سال بردار که گشته بود
 و بر این غیر قبل کرد اینده بودند چوب دار بجانب قبل کردید عاقبت جسدش را بچوب دار
 بسوختند و حال آنکه خلق بسیار به چت او آمده بودند بدانکه اکل عجبوت حرام از جمیع
 او آنکه اگر بار او را بر حراحت ناز که در ظاهر بدن باشد که از نه مورم نکند ارد و قطع میباید از خوراک
 کند اگر بر شمره که زنگنه تغییر یافته باشد یا نه باشد مانند جلا دهد اگر صاحب بت ربع مار عجبوت که بر
 کسینف قنده باشد بر خر قه سمده ما خود دارد و شب می زالمشود اگر زنده او را بار و عن نشسته
 بسیار بد و بر بدن محمود مالند شفا یابد اگر برک مورد در خانه بخور گشتند غنا کب که زانشوند
 تعیسر دیدن او در خواب دلیل مرد قریب العمد و زاید بازین ملعونه است که از فراس شود
 مفارقت کند دیدن خانه عجبوت دلیل ضعف دین و عقدا است لقول نعم ان اوین است
 است عجبوت بعضی گویند دیدن عجبوت دلیل مرد بافنده است اگر چندی که با او نزاع میکند یا
 مرد بافنده نزاع میکند عطار



صدقیه است که در بلاد هند
 و در زمین بایل نریافت شود
 پروان بد و سر و چشم و د
 داخل خانه خود شود کسی گمان برد که صدقیت چون پروان بد بر روی زمین زانچه را از خود
 چون در تابستان خشک شود جمع کرد و بوی آن عمل است چون بخور گشتند از صرع نفی می شود

بطار و در همه نوع از حیوانات
 یافت شود و راهای شاد
 از آن صدقیت که از آن
 گوش و دهن دیده شود

حاکم را و جلاد دندان دهد اگر بر سوخته آتش گذازند نفع بین دهد فضل و یک در عین کموره
 عجل کوساله و بر کی زد و بجهت استیصال نبی اسرا شیل در عبادت او عجل نماند چه میل و در
 عبادت کردند و چهل سال در تبه سرگردان بماندند پس از آن سجانه و تعالی ایشان را بدیج بفره امر و بود
 ماکول اللہ است اگر حیضه تناول نمایند تیج باه کند
 بسایند بقدر در هم از او نماید اگر سائیده بر حیضه
 بغایت پیسج ماه و غوطه بسایند سنون آن در دند او را سود کند اگر با سبکچین بپاشانند منع پسر ز نماید نقیب پس دیدن
 او در خواب میل میر و اینی از مخوفات نفوذ نم آید بعل خستید ای قوت بجفت این عمر پس
 بر او زمین مملکه را شور اگویند چنان باریکی است که دشمن موش است بسوزا خ او را در بدن
 او در و نیز دشمن ننگ است چه ننگ همیشه و من کشاده بدن وی رود و احشای و بر او نگوید و در
 آید مار را بکشد چون بیمار شود بقیه مرغ خانگی خورد در مرض وی زایل شود و فست است که را سوس



نری موشی را پی کرده موش بر بالای درختی برآمد را سوسیم تعاقب او میرفت از شاخ شاخ بسته شد
 تا بر شاخی رسید چو موش از فراز او عاجز آمد خود را بر سر برکی رسانید گوشه بر کر ابدان گرفته خود را
 سر از بران برک آویخته را سوسوی آده خود را آواز داده بپای درخت آمد ز بر کر آویخته قطع نمود و موش
 با برک بر برف افتاد را سوسوی آده که در زیر درخت بود موش را گرفت عبد اللطیف بعد ادی گفته که ظن
 من آنست که او حیوان نیست مسمی بلف شاید که زک و موی او بحسب اختلاف مواضع مختلف باشد
 از طبع اوست که آنچه از طلا و نقره بیابد مثل موش بدزد و باشد که موش را بکشد لیکن ترس
 موش از کر بیش از را سوست در مهر بسیار باشد نقلست که شخصی بچه را سوسیر گرفته در

[illegible]

با آنکه بخورند سنگ شاز بهشکن اگر مغرور او را با آب سرد و غسل مخلوط سازند و بخورند نباشد
و فیه یوسیر کند جبر آر پس گفته اگر او را دنج کرده از خون وی بر آرد و عدد من مخلوط سازند پس نباشد
ساخته خستاید هر وقت که بنده از او زنت مخلوط ساخته بر اسیل بالند چند آنکه خفا بهندی نیست
کنند شانه ده و بار خضر عقل از یاد کند ترک زیاد و کلام و مسواک کردن و مجاله و مجاله و عمل
نمودن بعلم چه در خضر با ضعیف کند بسیار غم خوردن و بنای آفتاب تا میدان و پیری و شش
خوردن و جماع بسیار عادت کردن ضعف بدن و از یکی چشم آورد و لذت جماع کم شود و زود بر
کرد و حرقه البول بهر سانه هر که در بول خود آب و من اندازد بر آن عادت نماید از درد پشت
کرد و تعب مردیدن فخشک در خواب دلیل مرد صاحب بود و لعب و حکایات که مردم از خود
گفته اند اگر او را دنج کنند بهر گاه پسرش بیمار باشد فوت شود و نیز دیدن کجشک در خواب دلیل
مرد گیر المال محیل و در امور کامل و ریاست و با باشد که دلیل زن جمیله مشقه بود و هماغه او را
عصافیر ترا و نا و تغییر نایند بدانکه از رویای معتبره آنکه شخصی نزد حضرت حجه ساد من مخلوط
آمده عرض کرد خواب دیدم که عصفوری در دست دارم آنقدرت فرمودند که ده و بیار بدست تو
خواهد آمد آنقدر درشت و بعد از خدر و زیاده عرض کردند و بیار بدست من آمد آنقدرت فرمودند که
خواب خود را مرتبه دیگر نقل کن گفت دیدم که عصفوری در دست دارم و میگردد آنم دم او را دیدم
راقم حروف گوید و آنکه انعام که مراد امام علیه السلام آنکه چون بار اهل مطلق و گزینود و مطلق منظره فیرد
کامل شود و در کلام محسد عدد یک موصوف بکامل است ده است لقوله تم عشره کامله چون بنیاد
نداشت پیری از عدد مذکور که شد یا آنکه در دست میگردد آنم و عدد بسیار بدین ده است در اصل
اولی است و نیز از رویای معتبره آنکه مردی را این پسرین آمده گفت در نزد خود عصافیر باریدم
که با آنها با عمار میگردم رسید که تو معلم الهی گفت آری این پسرین گفت بر من در نزد من
مسلمانان بخش و دیگر گفت دیدم که عصفوری در دست دارم و خوانم که در کلمه مرا گفت لا حول
یعنی تر جمیل نیست گفت تو عدد میگویی و مستحق آن نیستی گفت آری اینک در دست دارم و برون
نمودم گفت اگر خواهی گویم که چند است گفت بگو گفت شش و بیار گفت در خواب منظره است و آنکه
عصافیر را قلم حروف گوید و اصل یک شش عزیز است عتاب لاف ایستاد ترکان فراوان
نامند عریان کاسر نیز بوند یعنی شکسته طوطی در کتاب کامل آورده که اگر کسی شش طوطی در کتاب
سید ایشان است حدید البهر میاشد در منظره فلان ایستاد من عتاب یعنی فلا کنش تیر چشم بر آرد

عقاب است و غذای مغرب تر مانند جده آنکه از اماکن بعیده میاید اما آن عشا که ساعتی کور
 شد او نیست بگونه او را از آنج گویند در گذشت بعضی از خویشانی یعنی رکن شغال و بعضی
 صفح بعضی سیاه بیکه برخی زند و بعضی سفید و بعضی سرخ جمعی از و در کوهها باوی گیرند و بعضی

حوالی شهرها و بسیار لطیف
 مرغی لطافت وی نبود
 پیش بندوسی روز خفا
 مندا ز جبهه و در شش طعمه
 باشد و بسیار کم صبر بود آن

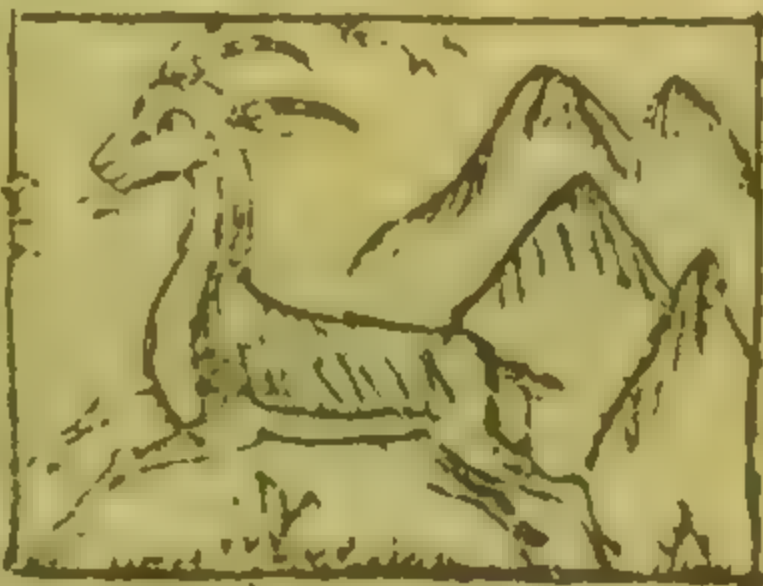


صحرایا و یا با نهاد بعضی
 الجرم باشد چنانچه هیچ
 غالب دوری صفت
 کند تا بچه پروان دیگر
 دادن سه که بر او کرتن

بچه را که انداخته مرغی که او را کاسر العظام نامند آتش در کاف مذکور کرد و او را پیر و زنده و عادت
 او آنست که مرغی که قاجار ضایع بر آید و بد چون اراده صید خوکوش کند او را بصید کوچک ابتدا
 نماید پس بصید بزرگتر وی حارت وی پوست و از همه جوارح زیاده است لیکن سبک بال و سر
 الطیران است غذای صبح در عراق و شام در یمن خورد و پرش در رنستان پوسین و در تابستان
 و پرش وی باشد چون پر شود و ناپسند شود و از طیران عاجز آید گهایش او را بردارند از مکان بکانه
 نقل کنند تا بر سر کوهی گذارند تا روی بریزد و از نو پروان بد و تاریکی خیمش برود پس بار دیگر در
 آنچشمه فرو برد تا فو و جوانی او خود کند هرگاه در دیگر بهر سان مار خور دیگر سر او را همه اعضای مرغ را
 بخورد و کردل و را همه جنس وی ماده باشد بعضی گویند دو باده با او جماع کند در عجیب المخلوقات آورده که
 حجر العقاب سگی است که در شبانه وی یافت شود شبیه استخوان خرمای هند هرگاه حرکت دهی و آن
 سگند دیگر از او آید اگر بگشاید چری در او نیاید و از زمین بنزد آورد هرگاه کسی قصد شکار و
 کند شکار را بر او زند اگر از بر زن عمر الولاده بندد سرعت بارند اگر کسی در زیر زمان گیرد و بر حرم
 غالب آید و جانش روا کرد و شبیه این مثل در باب نون در ذکر سیر مایه اشارت نموده که اکل او حرام
 حرام است آنکه صاحب مخلب است بر که بوی او بشود و بهوش گردد و پراور اگر در خانه بخورد کشته جان
 و عقارب میزند و کتال زهره او دفع تری و نزول آب از چشم کند و قفسه دیدن او در خواب دلیل
 قبح و ظفر را عداست کرد و جنگ باشد و عقاب دلیل دشمن باشد چنانچه پیغمبر خدا صلعم عقارب از خواب
 دیدند بر احد غالب آمد اگر پسند که مالک عقاب یا اگر کس شده و حکم بر او میکند بغزت و سلطنت
 رسد و بر دشمن غالب آید و عمرش دراز گردد و اگر آن شخص از ارباب اجتهاد بود از مطلق غلبت گیرد

که درین بند باشد نه در آنجا چشمه صفا باشد پس بگوید در در معاصی افساد که از آن پرهیزی برود

پاشا معیشت کند اگر ادشاه بود بر دشمن غلبه نماید و از اموال و اسلحه ایشان اشاع باید مقدسی کشت
 که اگر پسندد که او را بچنگال زند نقصان در اموال او بهرسد اگر او را بر بام خانه خود پسندد حبس کند
 اگر پسندد که عمار را سوار شده اگر فقیر باشد مال یابد و اگر غنی یا شرف الناس باشد همه درجه ای که در
 زمان سابق صورت مرده غنی را بشکل عقاب میافشد اگر زنی پسندد که عقاب زاید فرزندش
 خدمت پادشاه رسد بحق بدو عین و دو قاف بر وزن شلب عک و قمل و تیر کی سققان باشد
 بقدر که بوتر سیاه و سفید و دراز دم است در جای سایه و در زیر سقف ایشان سازد بلکه در هوا
 رو مشرق باشد خانه سازد و از طبع او آنکه مال برآورد خیاث است و موصوفست بدزدی چون بعضی
 نند بر یک خیار پوشد تا خفاش فاسد سازد و از طبع او بودن و اگر کجاست چون بجهای خود را
 از طبع مانع آید لند او را عقق نامد اکثرا بر اشیای حرام است و در خوش خبری مانده چون او را از او را
 شنوند بفان بگویند گویند از مسافری که اگر مغرور را بر پند گذارند و بر جای که چکان و بار و
 رفته باشد بماند بهولت پروان یا گوشت وی کرم و شکب تعمیر دیدن و در خواب دلیل مرد
 سدانست یوفا و نیز دلیل رسیدن خبر غایب باشد باب نور و شمس در عین معجم شمل
 فصل فصل اول در عین معجم غزال ابو برد که تازه شاخ برآورده باشد مغرور را بر او
 از سینه او حرکت و خون بدقت



میش مخلوط ساخته صاحب عالی که
 از آن با آب کرم پاشا شد غایب
 با هر زینکه مجامعت کند غیر او
 کرم خشک است حاج فایح و

باید پیله و را اگر آدمی بزگر را
 کسی را دوست ندارد گوشت او
 اصلا بخور صید است عظم

بنون گوشت و تیر کی قوین اکاشر ملال و دجش مباح مخفی احون تعریف کنند گویند گوشت
 و چون منت کنند گویند زیارت خواص او آنکه در شاه گذشت تعجب بر دیدن آن در خواب دلیل



رعیت و غنیمت وزن و فرزند
 پشم دار زمان کریمه بجمه و
 عقیقه استخوان گوشت آن
 در آن مکان بجهت شاورت
 استقبال او کنند بر دشمن

و املاک و زراعت گوشت آن
 بی شرم زمان مسا که در جز
 در مکانی دلیل محبت مرد
 امری را مورا اگر گوشت آن
 خطر باید اگر در عقب آنها

راه رود و دلیل سگی معیشت باشد نه دلیل مال اگر پسندد که موی او قطع میکند اجتناب نماید از پروان

محسنی بر روی خود مال و زر
 برآید فضل و عظم در غین
 غین معجز و دور از محال
 فضل سیم در غین مضبوط
 کاینغ و ترکبان فاروق و قار



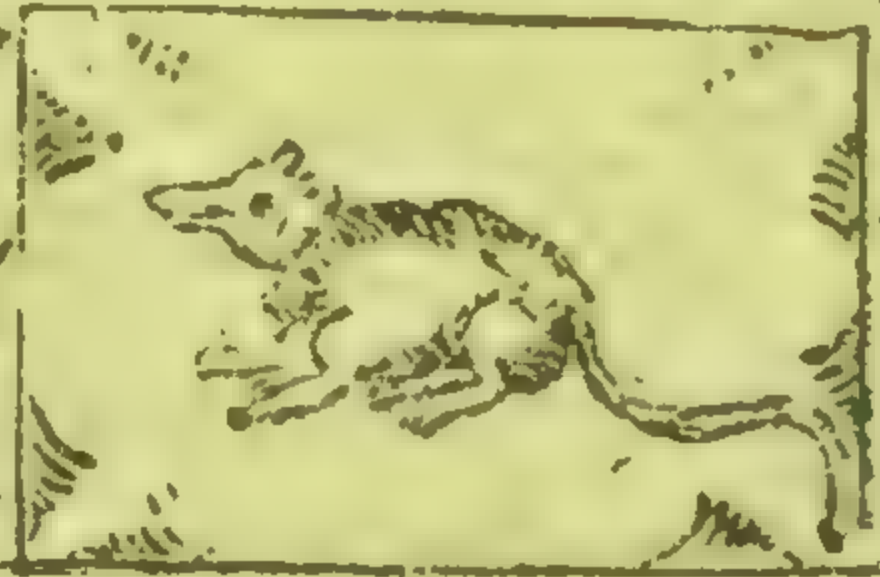
بار و غن کل مخلوط ساخته
حاکم بامادشاه رودخانه
مکسوره غر غن برید
معرفی اکش خال است
نار بر سر برادر

فاندر غراب النمل بکنوم از غراب است که اخلاق او شیطان است با خلاق بوم اورا غراب الزک گویند
از اصطلاحات این گویند که غراب چهار قسمت یکی بسیار سیاه و دیگری الباق که غراب است و نه اند و دیگری

کلیسا باشند شرط کرده اند که هر مسلمانی که زیارت آنجا کند و صیامت کند پس جویند زیارت
غراب بر سر قفسه آید و سر خود را داخل روزنه قفسه کنند اگر یک گس آید یکبار و زیاد کند و اگر دو گس
باشند دو بار و علیهذا القیاس بعد اصوات او و همان طعام بجهت زاییدن ازند و این کلیسا گفته
الغراب شتهار و او را بدانکه اکل جمیع انواع آن حرام است مگر غراب الزرع که او را بعضی حلال میدانند
از جمله خواص او آنکه از زهر زمین بقدر مقدار خود پسند و بسیار صبح زود برخیزد اگر مزار او را آدمی
او زند از سر چشم بر محفوظ ماند اکتال زهره او پرده چشم برد اگر کسی غایت شرب پسند کرده باشد
و رکش ممکن نبود پسند با خون کلاغ میاشد و دیگر هرگز نخواهد اگر سینه او را در روزنه داخل کنند
و طلا کنند نفق عظم کشد اگر خون او را خشک کرده بر پوست طلا کنند نافع آید اگر دل و مزار او را برینند
اندازند و بر کسی نوشانند شارب آن محبت ساقی گردد و اگر غراب بر باریان کرده گوشت وی خورند
نافع قولنج بود زهره او را بر مسخره طلا کنند سحر او را باطل کند هرگاه کلاغ سیاه را با پرش در سر که فرو
برده بر موی مالد سیاه کند سر کین او را بر صاحب سعال بندد نفق دهد سر کین کلاغ البلق را که از آیه بود
گویند اگر بر حرکت مالد نافع آید در رکوی بندد و بر کودکان نافع آید و از سر زهر زمین بکشد
و اگر سرفه کند قطع سرفه کند بختسرویدن و در خواب دلیل مرد فرسینده و اکتب بر خط نفق خود
و گاه بود که دلیل مرد حریص بود بر معاش با دلیل کسی که قتل مردم حلال دانند یا دلیل دفن بچوئی
لقوله تم فبقت له غرابا حیث فی الارض لیر کیف یواری سواه اینه و باشد که دیدن غراب دلیل غایت
ز وطن یا طول سفر یا خبر بد بود غراب الزرع دلیل دلالت است یا مردیکه مزوج بود بخیر و بشرو غراب
البلق دلیل مرد بقر خود معجب بسیار خلافت اگر پند که غراب صید کرد مال حرام بدست او آید چه در
هر مرغ یا بر دهن او دلیل مال است اگر غراب بر درخت یا زلفت پند شوم است اگر در خانه پند مرد
فاستی یا زن و بیات نماید و اگر پند که غراب با وی حرف زند او را فرزند حنشی شود یا غمگین گردد
و اگر پسند گوشت غراب بخورد از قتل دروان مال یا بد اگر غرابی بر در بادشاه پسند خیانتی کند که
پیمان شود یا قتل بر او خود نماید پیمان شود لقوله فاصبح من النادیین اگر پند غراب روی او را
خرش کند در سحر یا کشتن او را الهی و دردی برسد اگر در خواب پسند که غراب بجای بخشد او را
سرت دست و بدار کا میزد و س گفته که غراب البلق دلیل طول حیاة و بقار متاع است و از رویای
معتبره آنست که مردی خوابید که غرابی بر کعبه افتاد بر این سیرین نقل کرد گفت مرد فاستی زن شریفه
بخوابد گویند حجاج ملعون و خمر عبد الله بن جعفر بن ابیطالب بخوابد خمر بنی بر او مصله و نون

تحتانی جوہری و زخمی کشتہ اند که مرغ سفید در آن گردن است و در میان آورده است که مرغانی را
و بعضی گویند کلنگ است بعضی کشتہ اند مرغ سیاهی است صاحب مدارک از عجایب المخلوقات آورده
که از طيور قواطع است چو ندو در باده که زمان متغیر و حوادث و اسباب هم رسیده در بلاد هند
چون غم رفتن کشت از جنس خود قایدی و حارسی فراگرد پس چون پرواز کند در هوا مرتفع شود
از افات سباع محفوظ ماند و چون راده خواب کند سر بر بال خود کشد تا چشم و سر و دماغ وی از
حوادث محفوظ ماند و پروای استاده خواب کند تا خوابش سبک کند و قایدش خوابد و سر بر
بال بخشد بگه مدام بر اطراف نظر کند چون کسی پسند فراود کند باب میسم در فاع مشتعل بر فصل
فصل اول در فاع مشغول فاحشه به بنجار بجهت و مار دو نقطه فوقانیه که بزرگی الالبک
حیات را صوت و گریزند فصل کشتند که در زمین بسیار هم رسیده و بعضی حکایات گویند
تا فاحشه بسیار در آنجا بودند با کلیه حیات بر طرف شدند و بحسن صورت و فصاحت موصوفت
و از طبع اوست که با مردم انس کرد و در خانه معیشت کند عرب گوید که صوت فاحشه اوست که در او
الرطب یعنی این زمان رطب است از او وقتی میگوید که بسوز در حث خمه است و بخورده باشد
او را بکذب نسبت کنند و در میان خود گویند فلان اکذب من الفاحشه یعنی فلان کس دروغوی راست
از فاحشه عراقی در حشر کتاب ایما آورده که فاحشه زوجه خود را طلبید و منع نفس خود کرد و گفت چه
خبر ترا از موافقت من منع کرد اگر خواهی ملک سلیمان بجهت تو برهم زخم باد این سخن بکوشی انحضرت رسالت
او طلبیده گفت که چه خبر باعث شد ترا که این سخن عرض کردی ابی الله من عاشق و عاشق را
بکشد و بکلام عشاق مجده نشوند که او من وصال او ظلم و او ترک من کند پس محمل است که وصف
او بکذب که هذا وان الرطب محمول باشد بر رطب مطلوب از جمله خواص او آنکه اگر خون او را با خون
حمار اسود بر برص طراکند تغییر لون او دهد مگر این را اگر بر کردک مصروع او بزند شفا یابد اگر قطره
از خون او در چشم حمال اندا و جاع نرسد و جراعات و غیره را بر دقت پس ویدن او در خواب دلیل
عزت و جاه و ظهور نعم است و باشد که دلیل اول عبادت و قرانت و تسبیح و تملیل باشد بقوله نعم
ان من شئ الا یسبح بحمد و باشد که دلیل اصل طرب و لهو و عباد رفص و عشاق بود و بعضی گویند
دلیل فرزندان کاذب و زن کاذبه است را غامید و س کشت که فاحشه در خواب دلیل زوجه با مرد است
فشاره موش و بزرگی سبب آن بود زیاده موش که خلد موش گور بر بوع موش و شتی فاره
موش خانه که از او بقیه نماند جهته آنکه زیاده های کشتی حضرت نوح ع را پاره کرد و این جبال گوید

به شب حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و آله ده بالایی بری بکوب آب بودند موشی مشابیه را
 بکشد و بر جمل او است و مقدار هر جفتی موشی است حضرت میزدند چون بر آن مطلع شدند
 موش را بکشد و قتل موش را بکشد و قتل موش را بکشد و قتل موش را بکشد و قتل موش را بکشد
 بخوابد چنانچه موش که بیدار شد که ایشان را برایشان باز دارد و تا خانه بسوزاند و بکشد و قتل موش را بکشد
 بصر در کمال نوبت و چنانچه حیوانی بکشد و موش را بکشد و قتل موش را بکشد و قتل موش را بکشد
 و آنکه اگر شیشه مرتکب بر روی موش خود را در بر بدن فرو برد و پودن را در و بخورد تا تمام کند
 باین دو گریه عدوت فطرت اکل جمیع انواع شش حرام اکل بخورده او بسیار آورد و همچنین سلب



ریش خوردن و قتل موش
 عین انچه او آورده که اگر
 بر صداع او بزند ساکن گردد
 نفع بخشد اگر چشم او را در
 حلقه ز زباید کند در کتاب
 موش در حلقه زباید کند
 اگر چه صداع باشد و از سر
 بند در راه روشن بروی آن

کرد و هر چند پادشاه را رود مانده نشود اگر خانه را بر سر کین کبوتر مخلوط ساخته موش با هر جانور که باشد
 اگر بپا غنصه اگر قفسه بر در خانه موش گذارند هر موش که را بکشد آن موش بکشد و اگر بر سوراخ موش
 برک و قلی گذارند همه را بکشد اگر موش را دم بزند و در خانه دفن کنند هیچ موشی در آنجا نم ماند
 مادام که آن موش در آنجا دفن باشد اگر بر سوراخ موشان بیادام و زیره و نظرون بخور کنند و
 صاحب بر پزند اگر باغن چپا سر سیاه بخور کنند موشان گریزان شوند اگر چشم او را بر صاحب
 تب ربع بند زایل شود اگر دم موش را بر پوست چهار کشته در خرقه حریری بچند و از دست چپ
 او بزنند امل از آن تر دملوک و غیره حاجت روا گردد و او کتابت از پوست او بردارد و طوق خدا و آنچه
 آتشی در موش گذارند و در زیر این خرقه بپزند و گریه در نزد آن پنهان کنند چون گریه بر سر سیاه
 ترس او باشد بجهت دفع موش بر چهار تخمه بپزند یا رستق یا دمسکونوا اما نم انما ر خالیت که از
 معاون شمره از دو نوع است سفید و زرد اگر از او خیمه داخل کرده در خانه بپزند و موش از
 وی بخورد و موش که بوی آن شنود میرد و بپزد و بدن او در خواب و لیل زن فاسق است
 یا زن سودیه ملعونه یا مرد سودی یا زن و نقیب زن و بسیار باشد که دلیل رزق بود هر که در چنین در
 خانه موش بسیار صد اگر روزی بسیار شود اگر بکشد موش بسیار در خانه او بازی میکند
 انسال خیر اما از زدن موش سیاه دلیل شب و موش سفید دلیل روز بره موش سیاه و سفید بپزند

که میگویند او نمیکند اجایش نزد یک بود اگر بپند که موثر نشد میکنند از در و نقب زن چستیا
 نماید ایستاده فراتر بر او مایل و شین معجز بر دانه خود را چراغ زند و بسوزاند چاره ضعف
 بصری که در و طلب در و شنی کند تا پروان رود و چون روشن چراغ بپند که بپند که خانه تاریکست
 شد چراغ را از وزنه کمان کند پس خود را بر دشت چراغ رساند و بر شعله زند خیال آنکه از آن در

کمان برد که نرسیده بر در
 زند تا بسوزد و غزالی آورد
 شده چهلش چنین کند و به
 خواب و لیل و شمن خوگوار



پروان رود چون بگذرد
 در خود را بر خور
 که شاید بجزه ضعف عقل
 معجزه و دیدنش در

بزرگ سخن و اهل فلاحیت و دلیل طالت کار او بود و فرسوس بر او بین مملکت اسب ترکان
 مانند جوهری گفته که از شهر زنود ظاهر شد آنکه این شهر است بجهت سرعت حرکت او چنانکه گویند
 شیر را زبهر نیست یعنی حیات نیست جانها گفته که از آن حیض مندی لیکن اندکی ترا و بعد از
 اتمام چهار سال بر ماده بخند و باشد که نو دو سال شمس که در و مثل نبی آدم حیوان پسند چون آ
 صاف پسند بیره نیا شام بقیه علف غیر خود نخورد و موصوف بجهت بصر بود اثر قدم اگر



پند ترسد و پیش نرود ابوالفرح جوزی گفته که هر که سوره ممتحنه را نوشته بشوید آب از آن خور و صحت
 یابد و نیز اگر این شکل را بر پوست او نوشته یکمقد بر جانب چپ بندد از سپر زاین گردد و این
 مجرب است اح ح هم باطل ظماندالی داد X صالح صغ و صغ لد صالح و و مانع ص
 مصر و مره و نیز از آنچه بجهت سپر زنجیر است بنویسد بر بازو بندد

[illegible]

والعسرة والنظرة والشكرة والحماسة والتقدير وجمع لكسبه والمرة والطنيل والاشمار والشارو
 النظرة والكبرة بالفتح الحسيرة والحكمة بالحرب والنجار والفقر والحسرة والهند في الظهور
 الزوائد لفتحها والذباب والرياء والاربعاش والاربعاش والظلمة والظلمة
 الورم والجذري والبطرغ ومن الجحيم والرمح والفالج والقولنج والحداد وقيام العين والدمع
 البحري ومن التعمر والتجبل ومن موطئ شعر الصبيح ومن الاقناع ومن العلف ومن البرص ومن
 والترب ومن القصر الاربعاء ومن البله والعله ومن الامتصاص ومن الابنة واللفظ والشرح والحسام
 خلت عليه جميع ما خلق كذا في هذا الله العظيم من كل سبع وضع واسد واسود ومن السراق والطراق
 الاغارة في طرق البحر ومن يكلوكم بالليل والنجار من الرحمن انتم عن ذكره بنسب معوضون بل هو
 الواحد القهار كخسفت الفرة والبحر موت وولدت على الحي الذي لا يموت نور النور ومقتدر النور
 نور الانوار ذلكم الله القهار وهو السميع العليم لعنيسر ديدن اسب در خواب رايست که
 حامله فرزند زنده رود ويزيد دليل ثمرت و تجارت وزن بود اگر پسند که اسب در دست او بر د مود
 یکی از آنجا عت به و به سب بدیشان منسوب ديدن سب الموقد دليل کار مشهور و اسب سياه دليل مال و
 زرد دليل مرغ کسی که را سوار شده و اشقر دليل خون و اشهب دليل صاحب کيت دليل دوست
 اگر پسند که بر اسبی سوار شده و او ايند تا در آب غرق شد دليل خوف و موت بود اگر پسند که سومی
 اسب بيار شد مال و فرزند زنده بيار شود اگر پادشاه بود شکرش بيار شود اگر پادشاه بود شکرش بيار
 شد بيار فرزندش نماند اگر پادشاه بود شکرش بر طرف شود فرس البحر جوانی است



اسب در دست آموز

که در نعل مهر بهر سبب پیش چون سببانی اسب بهر و پای او مثل پای کاه و هم شکافه پیش مهر

و شش نوازه مثل دم خوک صورت اسب است و شش پنجم تر است و شش ششم
 در پشت بود گاه از آب بیرون آید و چراگند و گاه باشد که آدمی و غیر او را بکشد و کشتن کرده چون
 شش نهم در دوازدهم بیرون آمده حرام و از جمله خواش شش است که اگر پوست او را سوخته باارد و گریسته
 مخلوط ساخته بر دارا سلطان نام روز متوالی به انداختن باید اگر ماسی روز زهره او را در آب
 گذارد پس بپایند و با غسل آتش ندیده مخلوط سازند و مضحک کرده و چهارده روز با او الکاحی نماید
 سیاهی که در چشم باشد زایل کند دندان واقع است بجهت در شکم اگر کسی از درد شکم مشرف بر
 شده بود بجات باید چون بر او آید که از تخم بپرسیده باشد اثر پوست او را در میان دهی و
 کند هیچ آفتی بدان نرسد اگر سوخته پوست او بر ورم گذارد در دریا بر دو ساکن کند و عقیقه
 دیدن و در خواب دلیل کذب و کار نامقام دیدن و باور خواب که از آن عبور کند دلیل محبوس
 بود و مکانیک دیگر خلاص شود و نیز در بار مردم عالم تغییر کنند و اگر بپند که از آب دریا خورد
 پادشاه بدو مال دهد اگر او را شریکی باشد از وی مفارقت کند لقولتم و از فرقی باکم ایچ و اگر بپند
 در دریا فرو رفت مرده پیر و ن آرد در علم غوطه خورد اما دیدن شش دلیل مرد بزرگ دخول آن
 دلیل است بر در آمدن بکار سلطانی دیدن چشم آب دلیل کرامت و نعمت و رسیدن باینت است
 و اگر صافی بود صحت جسم بود اگر آب تیره منکد و رت و بیمار است و اگر از آن بخورد بیمار گردد
 گردد شود اگر خشک باشد مسرور گردد و دلش خشک شود و خشک بدال مهله بود و رکان باریک
 زخم رسوا که از شیر و لبنک متولد شود و در شش چون مزاج لبنک بود و در طبع مشابه است
 سگ چو خنجر وی سنگین شود



هر چند زک در اینند و مل
 حاشی نزدیک شود و بگردد
 قبل معین کرده او را ال
 چه برگاه بر حیوانی سوار
 صفت دست عفتب

کند و بر او جسد و وقت
 بوضع از جهت زادن در
 زنده بگردد نوم و نقل
 شود پشت وی بکند

کردن چه هر یک از این حیوانی اقدام نماید بدود و نفس بکشد باز سد بجهت بکند شش
 از حیوانی که در او مجوس شده چو کفها کند در فصد غضناک بر کرد و دیگر از بی وی ندود و
 از این جهت است که بدی و در ندکی نماید کبیر که با او تنگ کوئی نماید بزرگتر او بهتر توان آدیب کند
 تا کوچک شش حرام از جمله خواص و آنکه خوردن گوشت او موجب صحت است این وقت

بدن باشد شامیدن خون و لایه است آرد اگر سر کین آرد در موضع بریزند موثباتی گریز نشود چنان
 عین انجواص کشته اگر زن بوال آرد و بار نکند بلکه مفاقر گردد و عشت و دین و در خواب لیل
 و سمن مذمت است که اظهار عداوت و صداقت نکند و بعضی گویند و بسمل غارت و جاه است
 فصل دوم در بار کسوره فسیل میل آرد و آری بده میل گویند زایل و باز نکند و الا
 در ولایت خود خوشنوت بر او غلبه کند بطریق شتر که آب و علف نکند تا اینکه سرش در دم
 کند و هر غشی در گردنش حادث شود از مدت او بگریزد و جامی آید بهمن نماید نمود و چون بر
 پنجاه شود بر ماده چند و زمان جستن او بسیار است بدت حمل او سه سال کشد چوبار گیرد
 نزد وی زود تا وضع حملش نشود و سپس وی بچند غنای لطیف بخردی گوید که مدت حمل او
 هشت سال بود و چون وقت وضع حملش در جاشود در نه می شود و پس ماده بار همدی فصل
 قوام ندارد و در این وقت محافظت باید و آنجاست نماید سید الغیر باشد بر ماده خود



بچند و بر غیر بگاوه بچند ایل میزند از غنای آنکه زبان فسیل مقلوب است و الا بیک کند و ندان و بر
 غنای نیز دارد چنانکه بزرگ شود و قریب بصد من و زبان کند و این خرطوشش که پسینی او است
 کازد سنش کند و قوتش بر تیر است که در حش قوی می آید و بر تیر است و بر دیوار فرو و آرد
 فسیل است که قول تعلیم کند بار صا جبر می آید و سجد و حیدر ملک نماید با جنس خود و عرس
 خود جناب نماید و مقلوب شود و فرو می نماید و باشد که از نزد کسی چنان نبرد که محسوس او شود

از سواد کو چینی دیدم که دلش را کوشش اولاد از مارنج آن معلوم شد که چهار صد سال از پیش
 گذشته باز در کی جبهه اش از کرب و گریه دنیا که سباع از خرد و سفید و عقرب چون حلیاء پسند
 بمیرد صاحب عجایب المخلوقات آورده که فرج قبل از بعثت اوست چون بز خواهد که برآمده جماد
 دست با لاکر و تافش بجهت رخا بر کرد و خسیحانه من لا یغفر شی و هو القدر لما یسار نقل است از
 ابی عبد الله قلانی که در بعضی اشعار بکشتی در ادم باد تند می وزیدن گرفت خنایچه دریا موج آمد
 این کشتی بتضرع و اجتهاد در آمد هر یک نذری کردند من نذر کردم که اگر خدا اشغالی مرا بخت
 و بدگوشی قبل از خورم بکشتی شکست من با جمعی از اهل کشتی بجات یافیم چون ساحل رسیدیم
 روز خری نیامشیم که بخوریم رطایب بچه قبلی یا مشند و بخموده گوشت وی طبع نموده بخوردند و
 من بجهت نذری که کرده بودم بخوردم و گرسنه ماندم چون شوم بخواب رفشند ماده قبلی بی بچه خود یا
 مردی که در خواب بودند استقام نمود از هر که بوی بچه خود احساس میکرد و در زیر دست و پایی
 انداخت بوی وی از من نیامش بر خود بجانب من اشاره کرد که بیا و سوار شو پس برخواست برو
 سوار شدم به شب رفت بار و مرا برین که گشت زاری رسانید اشاره کرد که از پشت من فرود آ
 فرود آمدم قوم را در موضع دیدم مرا نزد پادشاه خود بردند من قصه خود گفتم زاد و در آنجا که همراه من کرد
 تا بشهر خود رسیدم فائده هرگاه کسی نزد بزرگی رود که از او ترسد باید که گفتی و جمعش را که
 ده گرفت بخواند بعد حرفی از انگشتی عفت کند ابتدا از ابهام دست راست و ختم باهام دست
 چپ نماید و سوره فیل بخواند چون بلفظ تریسم برسد مکرر گوید ماده مرتبه به مرتبه انگشتی کشاید از
 ابهام دست چپ و ختم باهام دست راست چو مقابل او چپین کند از مژوی این کرد و این عظیم
 بجز نبست و نیز اگر کسی دشمنی باشد از وی ترسد و در روز متوالی هر روز صد مرتبه سوره فیل
 در محل مخصوص بخواند روز و جمعه از قرات بر کناری نشیند و بگوید اللهم انت الحاضر المحیط بکون
 الغائب اللهم غلبه الظالم و قل انصر وانت المطیع العالم اللهم ان فلانا ظلمنی و اذانی و نایشه بد
 غیرک اللهم ان فلانا ظلمنی و اذانی اللهم انک فاکلک اللهم سریر البیضاء ان السوان و مقصه متفیس
 الروی پس ده مرتبه بگوید اللهم قصه پس بگوید فاذا اتممت الله بدو بهم و ما کان لحسم من الله من
 خدا تعالی و را از شر دشمن محفوظ و دشمن و بر او دفع کند بدانکه اکل فیل حرام است چه از سوخت است
 و از جمله خواص و استسکانه چرک پنخ کوشش او را بر که بخورد و بخت روز بخواب رود اگر بر سر اند و روز
 گذارد و ایل کند استخوان او را اگر بگردان کودک بنده از قیغ و ترس این کرد و اگر در زیر دست

مرد وزیر است بخور کنند نشسته با چله میزند هر که از ساراه استخوان او هر روز در هم با آب
و غسل نمزد و نموده بخورد حافظه اشش قوی گردد و اگر زن عاقل و هفت روز متوالی بخورد و شوم
با او معاشرت کند بار گیرد اگر باره از پوست او بر محوم او زند تب و می مفارقت کند اگر
صاحب شنج بر پوست قوی بخوابد صحت یابد اگر سیر کین او را سوخت حاصل مزاج بر پاک کند که مر
او رنجیده باشد بماند سوی بر آرد و اگر زن پنهان بول او بپاشد یا سیر کین او با خود دارد هرگز با
نیکر داماد نام که با دوست و خان دوست او دفع توهم سیر کند تعبیر دیدن او در خواب
و قیل پادشاه اعجبی است که با و مهابت نمند و کند فهم و حامل افعال و شداید بود اگر پسند
که بر قیل سوار شده و قیل اطاعت و میکند بر مرد اعجبی غالب گردد اگر مالک وی شود تا حکم بر
او کند سلطان و حاکمی شوند اگر پادشاهی پسند که بر قیل سوار شده با دشمن خود در خاک باشد
بلاک شود لقول تمام تر کیف فعل یک با صاحب القیل اگر منته قیل زمین کرده سوار شده و خرم
و اعجبی در شتی تزویج کند اگر زنی تا مر باشد فائده عظیمی حاصل کند اگر پسند که قیل او را پاره کرد
افتی بدور رسد اگر پاره باشد میرد اگر قیل بخرانده با ملوک عجم موافقه بهم رساند اگر قیل بدو شد
و اعجبی بفرید و از جانب او مال بآید یهودی گویند که قیل دلیل پادشاه حلیم و سوره بامداد بود
هر که قیل بخرد طوم زند مال یابد اگر پسند که سوار شده وزارت و ولایت یابد اگر از سر کین
او بر دارد غنی گردد و نصاری گویند اگر قیل منید و سوار شود نقصان در بدن و خسران در مال
وی پدید آید اگر قیل آتش پسند پادشاه انصیر میرد یا مرد مشهور کشته شود اگر پسند که قیل او را
ز روست و مانند احوث و از او جدا میشود انشخص میرد اگر پسند که قیل از شهر بیرون آید اگر
انشطرا عون و و با باشد و فستود فضل سیم در غار مضمومه فرا لوق براده و نون و
قاف بر و تری قرا قولان گویند پیش پیش میرود چون مردم او را به پسند بر سنج
دانند که شتر متعاقب وی باید بایست و یکم در قاف شمل بر سه فضل اول
در قاف مفتوحه فتا و ند نون و دال مملکه مرغیت که بر ساحل دریا اشیان سازد و
در هفت روز حیانت بفرستد خود کند و جوجه بیرون آورد بعد از هفت روز دیگر متفرق سازد
مسافران بجا این ایام آرزو کنند و غنیمت شمرند چنانکه در این اوقات دریا از قوچ
ساکن باشد جوجه و بفرستد و می در با غرق نشود جویای او چون بزرگ شود با ابون احسان و
و مدته حیات بجهت ایشان قوت و زند از جمله خواص او آنکه به او بجهت ماسور و کلیل ملجم مرسته نفع

عظیم باشد و او مشهور است از ملا و ملین و طایفه و همیشه آدرند بعضی گویند زو غن فاو و از
شجره نافع بود و قیج باید محفظه و خم گشت تا در نزد مثل خردس موصوفست بقوت جماع باشد
نقد کند شکسته بن مضه تا ماده بخنث است استعمال نماید و چون رفت مضه نهادن بود ماده
بکریزد و گوشتی گیرد اگر زبانه با اطلاع باید بغیر بعضی زبند و ماده بکند آواز و غوغای
ایشان بلند شود و ماده



پروان ارد صاحب
که چون صیاد قصد
برف فرو برد کما نش

اگر از استقامت را بخواهد
بجای مخلوقات آورد و
وی کند سر خود را در زیر
انگی که او را نه چند هست

انواع وی نغمه و غما و اصوات طبیعت دوست دارند و بسیارند که صیاد او از او ارشاد او
شود و صید کند و با انواع مختلفه صوت خود تغییر دهد و باشد که ماده پازده سال عمر کند
اکثر طیب و طلال اکمال زهره را و آب از چشم باز دارد و اگر آب را زیاده مخلوط باشد
اکمال نماید از شب گوری نفع دهد اگر به او را در پستی بکشد در وقتی که بت داشته باشد بت می
زاید شود طریق صید کردن او اسکارد و چو را نمیر کند با شراب و بریزند چون بخورند مت شون
بسهولت بخورند قفسش بدو قاف و نون و بین مملع مرغ و قیست بزین بند میرسد
مشار دراز دارد و سوراخهای بسیار در او است و از هر یک یک نوع آوازی بیرون آید از خوشی
صوت او هیچ جانور از دگر و او را توله نیست و ایشان زو ماده میباشند وقت رحیل بالها
بشمار میسرند از



در شبانه ایشان
و هر دو سوخته گردند
بار و گرمی در آن
بخورد تا بزرگ شود

صدمت رشان آتش
افند و مشتعل شوند
باران بران خلیج
نشد شود از آنجا خبر
قفس دیگر کرد ضحاک

ما عظم شانه گویند ساز از غوغا از آواز او استغناط نموده اند و قفسه بر او مملع و قاف و
و شد بد نون برگاه مردی زن خود را فاسقه باید و انکار او نکند مرغی طیران کند که او را
قرقنه گویند بر طرف شرقی در خانه او چهل روز گشت کند پس اگر از نو انکار زن خود کند آن
مرغ مرد و اگر انکار نکند بالهای خود را بچشم او بمالد بعد از آن از نو را دپوش خوانند

و دانند چه محل دارد و شایده میگرد و اگر میسر شود روز قیامت خدا تعالی
 او را از نظر رحمت و شفقت خود و ورکر و انداخته است از غیبت که بفارسی سفره گویند
 و سیم که اره یا نند اکثر خلایق است چه از جنس کبوتر است و چه از جنس مرغ و حیوانات که از
 جمله خواص و انچه هرگاه استخوان او را بسوزانند و خاکستر از آن بپزند و بر سر او

بوی برارد و گوشت او
 بر او خشک نموده در زیر
 خوابده او بپزند ازین
 بگوید و سبب باشد که آن



و بر دار العلیب طلا کنند
 در مضم و بد قد است برگاه
 کتان نوشته بر آن زن
 هر چه در ضمیر داشته باشد

در آن روز کرده بگوید و اگر در کلام خلط کند بکشد و او سوس پس بهر ساند اگر شکم و و قطار و
 مایه پاره کنند و شکم هر دو پزند و روغن بر دو بپزند و در شب بکشد بر هر کسی که بخر باشد
 از آن روغن بوی مالده محبت و دوستی روی کرد و تعسیر دیدن او در خواب و تسل
 صدق و فصاحت و الفت و انراست و باشد که دلیل زن بجهت نفس خود باشد که صاحب
 حال باشد و الفت بکند و فصل و ویم در قاف مگوره فرد برارد دال و بعد بپزند
 و بمیون ترکان سخن گویند فتح الوجه نیکو او از وزیرک و شد چشم و قابل تعلیم صنعتها

بجهت قبول غلبه و دوزخ
 و دگر ز زر گری ای
 چنانچه بخواج ایشان
 زود و طعام و مسوه
 بخوابند بدکان بجا



نقل است که ملک الشیطان
 فرستاد یکی خیاطی میکرد
 بمن او را تعلیم نمایند
 قیام نماید و نیازا
 بخیر و بیایور دیر چه را

ای کاسه بر سر آن خرگزار دو بعضی در درکان بقالی و فصای باز دارند تا گوشت و میوه
 فروشد و محافظت و کان کند تا محلی که صاحب دکان بد و دزدی نماید و ترا و اگر دزد را
 تنها بماند اما در جمیع کاند گویند اگر ممکن باشد از دیوار خانه فرو راندن خانه مردم میباشد و
 نصب میزد و متاع میسر و گاه باشد که ماده او یک سگم ده دو اندوهی زاید از بسیار
 غیرت باشد با ماده خود اینجا در غالب صنایع انسان شبیه چه خند و بازی و طرب نماید
 بدست خود چیزی بردارد و انکشان و می صاحب مفصل و ناخن بود و با مردم منس کبر و

بهار راه رود گاه بر زمین نشیند گاه بدو پای بر راه رود لب زمین اماند کی گونا ماه
 ماده او بطریق زبان که رکنار خود در دایره انداختی و را مین انسان و حیوان بر رخ و پند
 و از نیز بخوان است که هر گاه اراده خواب کنند بر یک در بهای دیگر بطریق کجاسته قیام
 بخواب روند و چون از خواب برخیزند اولین از جانب چپ برخیزند و چون بنشینند فریاد آزا
 که در بهلوی خود خوانده سدا رکنند و همچنین بترقیب یکدیگر را سدا رکنند تا آخر در به شب
 بدین نشی شب در زمینی باشد و صبح در زمین دیگر مثل انسان چون در آب افتد غرق شود
 چون نشوت بر او غلبه کند و ماده نباید بدین استمنا کند و منی بیرون آرد و شخصی نقل کند که میوه
 دیدم که زرگری میگرد و جو خوشی دم بدیدم مرد را اشاره کردی که بدیدم سیدی که شش حرام چار
 مسوختن بن عباس کوید جمعیک بصورت بوزینه و خرس و قیل و غیر هم مسخ شدند زیاده بر سه
 روز نمایند از جمله خاص و آنکه اگر دندان و را بر کسی آویزند خواب بر او غلبه نکند و در شب برسد
 اکل حکم او ماضی بدام بود اگر پوست او را بر درخت آویزند از ضرر سرما امین گردد اگر غزال سازند
 و از او تخم نهند و زراعت نمایند از آفت ملخ امین ماند هر که از خون او کرم بخورد کنگ گردد و چون
 طعام زهر آلود بیند فریاد کند و بترسد اگر موی او در زیر سر نام باشد در خواب بترسد و خوابها بر
 نایل و رشتناک بیند صاحب عجایب المخلوقات آورده هر که ده روز صبح بر روی میمون خیزد
 او را مسرت و میمنت و خوشحالی بسیار ببرد و روزی فراخ گردد و در زمان او را بغایت دوست
 دارند و از دیدن او تعجب کنند و او میمون و مبارکت تعبیر دیدن او در خواب دلیل مرد
 عسناک و مخالف است هر که در خواب بیند که با بوزینه جنگ میکند و راو غالب شود اگر بجا
 باشد سخت باید اگر بوزینه غالب گردد بیمار شود نصاری گویند هر که بوزینه در خواب بیند که
 لباس نو پوشد اگر بیند که او را بر دشمن خود بخشد بر دشمن غالب گردد اگر بوزینه در فرشتن با
 ماده خود بیند با او چیزی خورد و مرد یهودی با زن او زن کند اگر با بوزینه دخول کرد با فاحشه
 نکاح کند یا با شخصی خاصه نماید اگر او را برزند یا شخصی جنگ کند و خصومت ورزد او را طامد و س
 گفته که بوزینه مرد مکار فریبنده است دلالت بر مرض و مریض و آنچه از ماه حادث گردد و چه
 ماه منسوبت قبره بشدید بار بکثرت و راء مهمل چکاوک و ترکان چکلونا مند خاکستری رنگ و
 بزرگ سفار نوعی از کجشک بود ابو الیلخ گویند اکاشر طلال خطیب بغدادی ما ساد خود از داو
 بن ابی هندی نقل کند که مردی قبره صید کرد گفت مرا چه خوابی کرد امرد گفت ترا هیچ کنم گفت

بزرگ سفار نوعی از کجشک بود ابو الیلخ گویند اکاشر طلال خطیب بغدادی ما ساد خود از داو بن ابی هندی نقل کند که مردی قبره صید کرد گفت مرا چه خوابی کرد امرد گفت ترا هیچ کنم گفت

اولا فریستم و بکار آنکه حرارت جوع تو بسبب اکل من مسطحی میشود زیرا که اگر مرا با کنی ترا سبب کلمه
تعلیم نمایم که بهتر باشد از یک نغمه گوشت من گوشت که هست کشت کلمه اول وقتی گویم که بردست
باشم دوم بر او قتی که بر سر درخت بنشینم کلمه سیم را زما بیکه بر کوه باشم پس کشت بر مافات
تاسف کن پس او را زما کرد چون بر سر درخت نشست کشت آنچه نباشد و وجود نیاید قبول کن



ایشی اگر مرا درج میکردی
که بوزن پست متعال بود
بندان کردند و تاسف خورد
کشم بر مافات تاسف کن

چون بر کوه نشست کشت
وصول من در می ماست
ان شخص نشست دست
کشت کلمه سیم بگو کشت

و تاسف کشیدی و کشم تصدیق کن آنچه نباشد تو تصدیق کردی چه هرگاه همه اعضا و روبا را
جمع کنی پست متعال میشود چون در حوصله من در می بد نورن یافت شود اگر سرگین او را با
آب دهن آدمی مخلوط ساخته بر رکیل مانند قلع کند و اگر زنی از شوهر خود اگراه کند مرد را و را
بر ذکر خود مالد مجامعت کند آن زن شوهر را بغایت دوست داشته باشد مثل الزرع یعنی
شش زراعت جانور است که بر دشت به بلخ در خلقت بدانکه شش از عرق و حرک بر خست
مشکون شود یا از حرکت جراحتی که در بدن باشد بهر سه و بعضی مردم شش دار باشند هر چند
که بد ز طاهر و معطر کنند و تفاوت بکنند عبد الرحمن بن عوف و زبیر بن عوام چنین بودند
حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و آله ایشان را تجویز فرمودند که بجهت دفع شش حرر بوشند



در قلم که حق تعالی بر منی ایراد
که شش کندم بود که سوسه
لی بود او عصبه گوید

علما اختلاف کرده اند
فرستاد این عکاس گوید
گویند بعضی گویند که نم گویند

نوعی از فراد بود یعنی کینه و بکری کشته که کرم سیاهی بود و این زبید کشته که کرم سیاه بود
جاذبه کشته که شش بر جث مجزوم بنفشه این جوزی کشته که حکمت در این است که چون او را
پسی بر اطراف اعضا غالبست خاریدن بدن را و صعب است حق تعالی لطف با و نموده بدن را
از شش باز داشته چنانچه کلمه از ششیدن زیرا که اگر اخر سر شود و جواب تواند کشت بر
اینه و تشنگ کرد و از جمله خواص او آنکه هرگاه شش زنده پسندارند فراموشی آرد و بخورده
موش داند آفتن شش زنده و در آب استاده بول کردن و بریدن ناخن بندان و سقز

خاندن و سبب شش بعضی گویند که خواندن الواح قور و از میان دوزن که سبب
 شتر کردن بر کسی که از حلق او بچشد باشد خوردن کشیز و زنان گرم تر فراموشی ارد
 اما خوردن حلو و نان سرد و شربت عسل حافظه را زیاد کند اگر خواهی بدانی که زن است
 سر را بداند شش در شیر زن اندازند اگر برون آمد بشود اگر چه زود بفرجه آنکه سر
 و شش باشد اگر کسی حبس البول بهر سبب از شش وی یکی در سوراخ ذکر وی اندازند
 در ساعت گشاده کرد و اگر زنی بچ مو بخورد باب جعفر بشود از شش منع کند هر که روغن
 کفاله بر بدن مالید باید زباید و زیات دریا بشود شش میرد اگر سر و بدن را روغن زیتونی که
 روغن کجی کشیده باشد از اول شش در قبا و بدن مانع از شش دیدن شش در خوا
 در رخت تازه دلیل است بر مال اگرانی پادشاه بود دلیل لشکر و اعوان اگر والی بود
 دلیل زیادتی مال اگر قاضی بود دلیل زیادتی متواصلین اگر در رخت کهنه بود دلیل گناه
 بود اگر بر زمین چند دلیل قوم ضعیف بود اگر بجانب او حرکت کند با ضعیف مخالفت کند
 اگر دور شوند ایشان پسند ضرر رسانند اگر بدن او بخورد سخن بخش از قوم ضعیف شود
 مردی نزد این سیرین آمد گفت در خواب دیدم که از شش خود شش برداشتم و بیند ختم
 سیرین گفت زنت را بدست خود طلاق دهی اگر پسند که شش از بقیه شش برید غلام سیر
 یا نزد شش بگریزد شش بزرگ دلیل بیماری و حبس است چه آنکه اگر شش بر بیمار و مجنون
 و مجوس مسلط شود و باشد که دیدن او دلیل خیال بود اگر پسند که شش بخورد کبر غیبت کند
 حاسب گفته که هر که شش حسند در دغ گوید قفسند بنون و فاد و زال معجزه خارش و سوزنی
 کرنی مانند گفت او ابو الشوک ماد و او را ام الدل نامند اینخوان شب تا صبح تر و دنیا



بدینجهت شمعس گویند
 که بقدر موشی باشد
 عراق بچشمی این
 بزماک مو عصب
 و نوع بود یکی در زمین مصر
 دیگری در زمین شام و
 حیوان از افعال صحرانی مانند
 بالارود و موشه الحور بزر

انداز پس فرو آید و بخورد و بقدر آنچه طاقت دارد و آنچه باقی ماند بران غلطه تا بخار خود
 مفصل سازد و نیز او را خود را با کل ماران عادت دهد اگر مار او را بجود سوزنی بخورد صحت
 باید بخورد این دیر و بین دارد خار بر پشت ایستاده با باده خود جمع شود و خایه شش بر پشت داده

حسنه باشد یعنی در جنب کتاب و امام المستنویه آورد از ابی دجانة که حاضر سماک بن خنساء
 نقل کرده که بجزرت مغیرة شکایت کردم که شب در فرمایش خود خوانده بودم که صدائی مثل
 صدای آسیا شنیدم و او از او مانند او از زبور عسل و روشنی مثل درخشندگی برق پس سر
 برداشتم سایه پیاپی دیدم در صحن خانه و صفت پوست در سائیدم مثل پوست یارشت شراره
 آتش بر روی من بخورد و آنحضرت فرمود که خانه خود تعمیر کن یا ابا دجانة پس دوات و قلم طلبید
 فرمود که بنویس بسم الله الرحمن الرحیم به کتاب من محمد رسول الله صم رب العالمین الی من
 طرق الدار من الفمار و نروار الا طارقی بطرق بخر اما بعد فان بنا و اکم فی الخلق سعة فان یکن
 حاشا مولعا و فاجرا متعجبا فیه کتاب الله مطلق تلینا و علیکم بالحق اما کن فیستغ ما کثرت تعلمون ان
 رسنا یکتبون یا مکررون انکوا صاحب الکتاب هذا و انطلقوا الی عبدة الاصنام و الی من
 یزعم ان مع الله اما اخر لا اله الا هو کاشی مالک لا وجه له الحکم و الیه ترجعون هم لایصرون
 متمسقا بقرقوا اعداء الله و هو السبع العظیم بود بانه گوید این نوشته را بر دوشتم بخانه بروم شب
 که خوابدم زیر سر خود که دوشتم چون بیدار شدم فریاد شنیدم که میکش یا ابا دجانة بخ صاحب
 خود که این نوشته را از ما بردار که شرط نمودیم که دیگر بخانه تو و جای که این نوشته باشد نیایم
 چون صبح شد بخدمت آنحضرت آمدم و این احوال عرض کردم فرمودند که یا ابا دجانة بحق انکس
 که مرا بخلق فرستاد که الم عدا برا تا قیامت بخند و بر بجهت دفع هم و زوال غم و کرسکی و نسکی این
 دعای فوج بخوان یا سابع النعم یا دافع النقم یا فارج العنم یا کاشف الظلم یا عدل من حکم یا حسب من
 ظلم یا ولی من ظلم یا اولی الامر یا ائمة اجمل من امری فرج و محرجا بد انکه اکل خالشت
 حرام و از جمله خواشش انکه اگر زهره او را بر موضعیکه موی او را بیرون آورده باشند مانند زهر
 موی بر نیارد انحال با و بنفیدیکه در چشم افند زایل کند و اگر با کبریت مخلوط ساخته برهنق مالند
 زایل کند و اشامیدن زهره او دافع جذام و سل و زهر بود و اگر بر روغن مخلوط ساخته در گوش
 بکشد کرمی و کبکیر از طرف سار و بشرطیکه چند روز مداومت نماید خوردن گوشت و دفع
 سل و جذام و رص و شنج و درد کرده کند و گوشت نمک نموده او دفع واء الغنیل کند و برص
 و بول در فرایشن دفع کند و اگر گوشت و خون او را بازیت مخلوط ساخته بر مریوط مرد بسته
 مانند کساده کرد و دل او را اگر بر صاحب تب ربع او برند صحت بخشد اگر از سپرز او یکد ربع با
 آب نخود سیاه داخل کرده بر خیسر البول دهند شفا دهد اگر سر او را بشیر بریزند که او میرا

آن کشته باشند بر دیوانه و مصروع او برید عاقل گردد اگر طرف مایه حب زنده او را بریزند و در
 از کتانی بخند و بر صاحب تب گرم و سرد او بریزد خانه او نداند شفا یابد اگر چشم راست او را
 بشیر در طرف می بخشانند و از واکتال کنند در شب بطریق روز بکشند عماران چنین
 کنند اگر چشم چپ او را بریت جو شانیده در شب بکشند چون ندگی از آن در وقت خواب با
 سر میل نزد منی او بریزند در ساعت خواب رود بخور باطن دست راست او تب زایل کند
 او بچین دل و می بر صاحب تب ربع شفاست خوردن بریان سپر ز او در دسرها ساکن کند
 اگر زهره او را بار و غن کا و کهنه خمر نموده اگر زن بردار دهره در خوف او باشد پسندارد
 بقیه بر دیدن او در خواب کرد و فریت و تحس و احتیاء و دلشنگی و سرعت غضب و بر می و شسته
 باشد فصد بکرمی یعنی خار پشت در بانی نصف مقدم او شسته بخار پشت صحرا است نصف
 سوخا و شسته بای اهل محم او از الة عبر البول نماید طاحان نقل کنند که اینخوان چون بخورند
 خود را بر حیوان زنده چون اینخوان در افرو و خار خود را بر حشای او زده تا او بپلاک شود و این نبات



او پرون یا ز اینخوان بخور
 زنده و سوراخ کند و ابل
 فصد او کند با خار یکبار
 او را بکشند و پوست

باید و بسا باشد که از یک
 و گاه باشد خود را کشتی
 کشته عرق کند اگر کسی
 زنده او را بپلاک کند جان

مایه پوشند که خارش بر او کارگر نباشد با آب مست و دویم در کاف شمل بر دو فصل
 فصل اول در کاف مضمون کیش بسیار بکف و شین معجزه میزند که قوح گویند کاش
 حلال فساد بونی در لمعه نورانیه او زده که مرگه کسی بر خود ترسد از قتل یا عذاب کیش
 و به بی عیسی در موضع خلوتی و بج بگذرد روی بقبله کند و در وقت و بگوید اللهم هذا
 و بیک اللهم زانه فدای قنبله منی و بجه خون او کودی بکند و با خاک خور او شاند کسی مایه بر
 مایه خون او بگذارد و آب شست حصد کند از آن بکشد و بگوید بگوید بگوید بگوید
 حصد شکم می باشد و چنین شاست تمام شود خود و عیالان از و بخورند و هر حصه بگیری و به
 شاست خمر رسد که او فدای دیشود و به سج کرد و بی از آن مر خوف با و رسد و به عمل محبت
 و شغو علیه اعمال محسنین است و الله بکسب محسنین و اگر امری باشد که شین بر یک است شست بکین
 را بکساع کند و بدید و اگر نباشد بر مسکین را بکشد بدید و بگوید اللهم انی استغفنی ذال الامر

الذی عافیه بهم مولود بانفسهم و از واجبه و غرامهم ان تخلصنی بما اخاف و احذر له و اود فرجی رو
 و بد مجرب و متفق علی است را تم حروف گوید که نیز در امور مخوفه آنچه ایکنس از اموال برسد و
 تر دارد و در راه خدا تعالی بد و نجات یا بد نکاتال است نعم من شالوا الی بر حتی یفقدوا ما یتمون از

اکل بریان خصیه دفع
 به او و به کاور است
 در حال زانیدن و از
 مانند شیر قطع کند و
 مقدس نوی مملی است



بلکه خواص و آنچه مداومت
 بول در فراسش بکند اگر
 کنند و مخوط ساخته
 اگر زهره او را برستان
 بعضی احادیث آمده که

علیه و اله فرمود اگر دانه کیش را اگر داشته همه کنند هر روز یکجه باشد تا بخورند عرق لنباب
 شفا دهد عبد اللطیف بغدادی گفته که این معالجه اعراب است که مرض ایشان از پوست عارض شده
 باشد تعمیر ویدن و در خواب دلیل مرد شریف القدر بود اگر دانه او را بردارد و مرد سر
 بدست او ایدار خامید و سر گفته که دیدن او در خواب دلیل رئیس قوم است چنانکه او رئیس
 غنم است اگر در خواب پسند که در جامی لمبیدی بر او سوار شده بد و متفق رسد قوح بی
 شاخ دلیل حکم معزول یا مرد دلیل یا شخص خصی بود اگر پوست بردارد مقصدی کار بزرگی شود
 اگر پسند که گوشت داده او قوح شد زرش بر بخرد اگر زن نداشته باشد و را قوتی و نصرت
 رسد و بر دشمن غالب شود کیش انسان سلطان عادل و حاکم و پیر و ست و کاهی کیش او باشد
 برگاه در کیش خیری حادث شود بکجه نیست ده مردنی نزد این سیرین یا گفت و قوح را دیدم
 شاخ بر فرج زن من زد و گفت زن تو بمقراض موی فرج خود بمقراض میرد چنانکه بر ترش
 داشت اگر پسند که کیشی قربان کرد اگر شخص عمید باشد غمش بر طرف شود اگر بیمار باشد
 صحت یابد اگر در زندان باشد غلامی کرد و اگر در جنگ باشد سلامت ماند اگر صلح قبض
 است ادای دین او شود اگر پسند که دو قوح شاخ بر بزدند و با دوشاه با هم خاک کنند
 هر که ام بکیر بزداند بکیر غالب بر دسیاه را بقر و سفید را هم تمسیر کنند اگر کسی از شاخ یا
 شیم او بکیر دمالی بدور رسد که کیش کرد که نیست و خرمندی نیز گویند و شمر نیست
 مکانش در بلاد هند است از جایش که حکم بود و از اسب و فیل متولد شود یکشاخ بزرگ
 بالامی پستی دارد که از سنگ کنی او بیال شود اگر دوایشاخ مخوف نیست بلکه مصمت و

حکم است ماده او بچه خود هم عشت ماه در حکم دارد و بچه از شکم او بادندان و شاخ بیرون آید و وقت
زایشدن او شود سر خود بیرون آید و اطراف شاخهای درخت ببرد پس برگردد جا خط مسک این وقت
گویند شاخ او را بد رازی بزنند یا بکنند صورت فحشه از او ظاهر گردد و میزند در سیماسل صورت
طاوس و ماهی و ماهی و انواع طیر و صور اشجار و آدمی و غیره از بی سبب نقوش از او تخته تا بجهت ملوک
ممازند و برگردد آنگاه از نزد پر قیمت است گفته اند که از حیوانات غیر از هیچ حیوانی را گونه شاخ
شکافه نیست مثل کاه و ترس و نوحه و علف بخورد و یا آدمی شدت عداوت و زد و چهره بر راه بونی او
بهشام نماید یا آواز مشهور طلب دی کند و بکشد لیکن چیزی از او نخورد و اکلش حرام از جمله خواص او
آنکه بر سر شاخ او شعله است که گوی او بخلاف جهت کجی شاخ او است علامات صحت شاخ او که شکل
سواری در آن دیده شود در در ملوک بنده ببرد و با عزت باشد از عجب آنکه کشتا بر کار فرزند بسته
است اگر صاحب قوی بدست گیرد فی الحال شفا یابد و زن عیسر الوالده اگر بدست گیرد بار نهد اگر آید
از او سائیده بر مخرج نواهند شفا یابد حال آن از چشم بد محفوظ باشد و از اسب نیفتد چون در
آب کند لیز شود اگر از آن ظرفی سازند صاحب بوی سر از آن خور و دود خدگاه مداوت کند صحت یابد
اگر بر روی نه خوانند کنده کرده و چشم راست او را بر هر که بنده از جمیع در و محافظ ماند جن و حیات و
تجارب و سایر موام نزد وی نیانند اگر چشم چپ او کند از مرض ناقص و تب نافع باشد از پوست
او پیر سازند هیچ شمشیر بر او کار نکند گویند بهترین زینتهای ابل چین از شاخ او است چنانچه مذکور
شد که هر چه از او پاره کنند مورخیه و اشکال غریبه فحشه از او ظاهر شود و لهذا از آن مرید
سازند که قیمت آن بسیار باشد که چهار هزار مثقال طلا بود و همچنین لجامها و سلسله ابجه و دلب
و گلاب سازند ابل چین سیصد زک باشد که بزودی بابل و پن سنی باشد زنا را مباح
داند و هیچ پیر را بداند و زن بیشتر از مرد میراث دهند ایشانرا بیکه سبب نزد زول اقبال
بجل که هفت روز بخورند و یا شاندا یلمی و سبع درند که قریب بشصده شهر است در انداختن
بسیار بود و تعبیر بدن او در خواب راجع به پادشاه بزرگ و بعضی گویند دلیل حریف
فته است و غریب و غدار است کس که از این مرغیت شیه مرغابی که ترکان اردک نامند و کمر
معنی او چه کرد آن معنی خواب کردن است و بسیار از خاک و بید است و لهذا اعرابان در آن معنی
گویند قنار اجتناب موز کردن یعنی زدن کس تر شا کز از کردن است صاحب عجیب

آورده که خوردن گوشت و ماه و ماه را زیاد کند هرمان چون این اقوز را خوانند با سه طریق
 که باطریق کرا ان النعام فی القرى یتاجم بافتن با استنصری استنصری کلب
 سب و ترکی است مانند حیوانیت شدید الریاضه کثیر الوفا و از سباع محض و از بهائم محض است
 بلکه مرکب از هر دو است چه اگر طبیعت تبعیت در تمام بودی مردم البت کثرتی و اگر کلب
 نعل بودی حیوان نخوردی نسکن در حدیث اطلاق بهیمیت بر او شده و از طبع او است که تحمل
 میشود و ماده او محض سب و مدت حمل او زیاد و بر شصت روز بنود اما اگر از مخلوط ممکن باشد
 بچه او کور متولد شود و بعد از چهارده روز چشم بگشاید و قبل از ماه و شش شت نماید و
 چون یکساله شود بر ماده چهارده و چون چند سب یک ماده و نول سب بهای و مختلف گردد و
 بر سبکی مشابهت بهر سب از خواص او آنکه پس مردم و غیر ما و دو است شام روی بتر از سایر
 حیوانات کند چغره را از گوشت تازه بهتر داند و نجاست خورد و در میان او و کفار عداوت شدید
 چه هرگاه بر دیوار یا جای لمبندی راه رود و کفار در متاب رود و چنانچه سایه اش بر کفار باشد
 او را جذب نموده نزدیک خانه میطیلس این را پس او را بخورد و لهذا کفار را جاذب الکلاب نامند
 و اگر سبک از روغن کفار مانده و توانه شود اگر کسی زبان کفار با خود دارد سب بد و فریاد کند
 و از طبع سب آنکه پسر صاحب خود و حرم او دارد و حمایت کند خواه صاحب حاضر باشد یا در خوا
 سب را باشد روز خوابند



غالب اوقات فانی و
 شب سب را باشد که
 کند خواب و سبکتر از
 از و سب را شود مادر
 مر با سبکند و چشم تمام

بحالی که اندک خوابی
 خواب است زود
 از غله است چون خواب
 نوشند چه مغز سب و سبکتر

از مغز سب دیدت مردم شریف بگوروی و جامه را کم و دارد و بر ایشان فریاد کند و بسیار باشد که
 از سر راه ایشان دور شود و بر مردم سب و قبیح الوجه و کثیف جامه و ضعیف الحال فریاد کند
 او را طلبند دم جلباند و اظهار دوستی کند و اگر بعد از زدن طلبند دور شود و اگر عیب
 او بازی کند همان دندان کرد که بد و نباید و تعلیم اندازد و قبول کند مرتبه که اگر تعلیم کنند
 که بر سر او چیزی گذارند و خیرا گولی نژد او از جراع بگذارد و باکل انچه التفات نکند و خیرا
 از سر او بردارند بر جانب یا گول دود و بخورد و سرگاه او را مرضی عارض شود که از آنکس آید

و ادیب

معارفت نموده در سفر و خیراوی بوده در خواب دیداری محافظت نموده و گیزی نبرد
آنکس وزین کیر روزی پادشاه بزمگاه خود بیرون رفت بفرمود تا با او نزد
و طبایخ را فرمود تا طعامی از شیر میا کند پس حساب طعام را مهیا نموده بیارند و نزد کیر رسد
که داشت سر آن پوشید و رفت پس از بزرگی بیاید و از طعام بخورد و رفت چون پادشاه از
بزمگاه بیاید فرمود تا طعام را پیش او روند کیر دست بردست و اشاره بجانب پادشاه میکرد
که بخورد پس کس قصد وی نمیداد پادشاه دست خود در میان ظرف گذاشت تا طعام بردارد
سک فریاد میکرد و خود را از زخم میکشید و بر زمین میزد تا آنکه نزدیک بود که خود را بکشد پادشاه
ازین بخت نمود بفرمود تا سکران بکشایند پس آنکس بجانب پادشاه دوید لقمه طعام برداشت و به
در دهن گذاشت که دست بردست وی زد که لقمه از دست پادشاه افتاد پادشاه از غضبناک
شده در پهلوی خود تیری بود خواست که سکران بزند چونک دید که پادشاه ادراک مطلب او نمیکند
خود در میان طعام فرو برد و در میان وی غلطید و هلو کرد و پوست و گوشت او بر پشت و بر دماغ
از دیدن اینحال عجب آمد بجانب کیر گفت شد کیر اشاره خاطر نشان نمود که ظرف سرگشاده بود و ای
بیاید و بخورد و رفت پس پادشاه فرمود تا طعام از بختشند و طبایخ را ادیب نمود که چرا سر ظرف را نموشد
و امر نمود تا سکران دین کردند و قیبه بر میزد و میخواستند و ای سکران تراب را آن نوشتند تا بر که بر تعقیبت
یابد از دینایی سکاکا که در دور عجایب المخلوقات آورده که در صفحان شخصی تخیل کتب سجایی باشد
که کسی بر آن اطلاعی نبود الا سکاک که هر روز بر سر نگاه آمده خاک از آن دور می نمود و بخور او شار
میکرد و چون قلم رسید فریاد میکرد و چون معنی از او مکرر بوقوع انجامید آنجا هر خضر نمودند و تخیل
مقبول یافتند پس از او گرفته از او فرستادند و نصاب نمودند و گویند حسین بن احمد شاعر را
چون وفات نزدیک رسید وصیت نمود که او برای مرقد مطهر حضرت حجه معظم صلوات الله و سلامه
علیه دفن کنند و بر سنگ قبرش نویسند و کتب باسط ذرایع باوصید چون سلطان المحققین خواج
نصیر المله والدین الطوسی رحمه الله نوشتند ببار وصیت وی در زیر پای آنحضرت عم قبری خضر نمود
سنگی که بر آن نوشته بود بیرون آمد بر سر قبر خواجہ علیہ الرحمہ گذاشته الحال هست میکن که آن
همان سنگ است بدانکه آن مفسرین بر آنند که سگ اصحاب کف از جنس کتاب بود بکن اختلاف
کنون و کرده اند این عکس گفته که سرخ بود و نام وی قطیر قرطی گفته زردی که سرخی از زردی
دیگر گفته اند که بود آسمانی رنگ بوده بعضی دیگر الملو سیاه و سفید و سرخ گفته و در بعضی دیگر

که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله و علیہ فرمودند که نام دی ربان بوده که مرد طباحی بود
 مصنف این کتاب که بسط ذرا حین که در قرآن در صفت وی واقع است از صفات کلاسیت زار
 صفات طباح در حدیث نبوی ص آمده که اگر اسمای اصحاب کیف را بر طحال او بزدازد افات
 محفوظ ماند و خواب کشند و گریه کم کنند و اسمای اصحاب کیف آنچه صحت و صاحب قلموس بر
 ذکر نموده روایت اولی میکناییل الطیحا مرطوکش بواسطه موسی بطینوس کشف طار روایت دوم
 طیحا و کلینا و طوس بواسطه و بطالس و بوس ساریوس بطینوس کشف طار و غیره خواب و
 آرام و دفع کجاء اطفال نویسد که اعوذ بکلمات الله التامات التي ما سوا اصحاب الکف و الرحم الله و
 النفس حین موتها و التي لم تمت فی مناسک التي تضاعفها الموت ویرسل الحشری
 اهل مستی اللیم بن النوم و اسکینه علی عامل هذا الکتاب بالفلاحة و لا قوة الا بالله العلی اعظم
 و در بعضی نسخ آورده که در سوره الرحمن است که چون آدمی در وقتیکه سگ را و کله کند خواب
 از سر دی محفوظ ماند و از تنفس بوی نرسد انیت که با معشر الحن و الانس ان استطعم ان شد و من
 التملک و الارض فاعطوا الاخذون ان سلطان ویرتجه دفع شرک و کلهم باطله در اعیان و کله
 را هم حروف گوید که در حدیث آمده که ملائکه غسل میشود در خانه که در آن سگی باشد یا صورتی باشد زیرا
 که ملک اگر نجاست خورد و بخش العین است و ملائکه طیب ظاهرند با مکن طیبست در آیند و از اجناس
 و نجاس محبت محترز باشند و چون ارواح مجرده اند بصورت مجرده از ارواح نیریزد و از بد و نجس
 اشباح بایستند و چه ملائکه عقول است ایشان کار با معنی است با صورت بدانکه جمیع اجزا صورت
 سگ حتی موی و ناخن و استخوان که روح با آنها ملول کرده جمیع نجس و حرام است خلافاً لما لیکه که سگ
 بچه شمشک شده احوال و اندیشه و دینیت او در زیر کوشش باشد بخلاف کوسفند که حرنی و بالایی
 او بود اگر کوسفند شیر سگ خورد گوشت او بر که در بعضی گوشت سگ که حرنی تحت گوشت رود
 از جمله خمر است و آنچه اگر آدمی زبان سگ سیاه ببرد و در دست خود بکشد از پنج سگی بد و فساد کند
 اگر باره از کوشش سگ بریده در دست بکشد و سگان و زرد او فروتی کشند و دندانهای او را
 اگر کسی بر سگ دیوانه گزیده پا و بزند در دومی ساکن شود اگر صاحب بر قان و بزند صحت بخشد
 و اگر بر کودک نهد ببحولت دندان بیرون آورد اگر کسی با خود دار و پنج سگی بد و فساد کند
 اگر بکشی هر سه کشنده داده باشد شیر سگ خورد و نجاست با بد و تیرا کل او اخراج حین و شیر نماید
 اگر کمال با آن پداری شب ارد اگر سگ کین در آشک نموده و مستطاب کرده باب یکده خمر نمایند و

اعظم

و رام حازه تنه تا مخ آید اگر صاحب قونج یک خواسته را بر خزان در مکان او بول کند
 قونج قونج دی ظاهر شود و یک در حال میرد اگر دندان ناب او را یک در خواب حرف
 ساکت شود و سر یک بر زمار مالند مو را سر را اگر موی یک سیاه بر مصر و مع او بر زنده باغ
 آید و کثیر که بنده گیر زنده باشد که بن یک تپه باریت مخلوط ساخته بر موی مالند و یک کر زنده
 تعیس و دیدن کلاب در خواب لیل بندگان یا مردم سفیه که جرات بر معادی مایند اگر فریاد
 کند و لیل مرد سفیه و طامع باشد اگر پسند که سکی او را اگر بداد در بد بقدیران الم از دشمن پسند
 و باشد که دلیل حرص بر دنیا باشد و جمع نمند و دیدن یک آفتاب کجف و دلیل ترس و زدن
 و کریمین و پنهان شدن و دیدن و در شهر دلیل تجدید ولایت و باشد که دیدن یک دلیل کفر
 و نومیدیت از رحمت خدا تعالی کتوله نعم مثلهم کثل الکلب دیدن یک شکاری دلیل
 عزت و رفعت و روزی و یک کله دلیل مرد صاحب که باغیرت باشد بر اسل و بمبار خود اگر
 پسند که قبای و بی پاره کرد سفیهی و راغبان کند اگر فریاد نمند دشمن ترک عدوت کند یک
 ماده و دلیل زن سلیله بمعاند و یک یک فرزند محبوب سفینه و مومن و سیاه او کافر بعضی گویند
 یک یک دلیل مرد سینه یافت شده و دیدن یک کله رسیدن بغایه از پادشاه و حاکم و یک
 شکاری ملک و ولایت بر رانی در عرضه نبود از طامع و س که اگر سکان شکاری متد خارج
 از شکار و دلیل خیر است به طلب روزی و خدمت اگر دهنل در شکار پسند و دلیل طالت و دیدن
 یک پاسبان ذلالت و سیاه و محافظت مال کند بعضی گویند و دیدن کلاب دیدن قوم و لیل
 اگر پسند که سکر اشکار کرد و حقیقاً بر او علم دهد و فراموش کند لعله نعم و اهل علم نسیم الازی
 شیناه الی قونج کثل الکلب الما و قدر است که در باب قاف گذشت از جمله خواست او که

اگر خون او را با آب زیره
 یا شامند عمر البور اشتفا
 تیرگی و ظلمت چشم کند بر
 این سینه کفش که خصیه او
 از کزیدن ماران اگر از
 صاحب قونج بوشد صحت باید فصل دوم در کاف مضموم که کی بسکون را در کله کله
 رتکان و زنا مانند مثل کجاست سیرع الحجام بود و جوانیت که باید او را ریس مرغان باشد از طبع



که با فی مخلوط ساخته در حمام
 دهد اکتال مغریر او دفع
 او بقدر یک عدد سیم فال
 بقدر یک عدد سیم نفع دهد
 پوست او جوارب و زرد

اوست چست باط و خوف نوبت با سبانی و حراست یکدیگر کنند پس چون بخواند یکی میسر
ماند بعد از آنکه او از کند گو یا انداز کند با آنکه او تا سبانی است چون نوبت و تمام شود
آنکه در پهلوی او خواب است بر خیزد و حراست نماید و حارس شبانی خواب رود تا آخر یعنی از آن

برخی مسافرت بسیار نمایند
بسیات مجموعی یکصف روزه
میش باشند باقی متعاقب تابع
رئیس میفرستد آنکه در عقب



یکجا اقامت نمایند و معاودت یکدیگر کنند
نه متفرق یکی مثل میس
وی باشند بعد از چند روز

رئیس بوده مقدم رئیس شود همچنان ترقت با آخر صف هر یک میس و مروس گردند چون یکی از
مادر و پدر سر شوند اولاد بردارند و طیران نمایند هر جا که روند بگفته اوقات و دانه آرند
صاحب عجایب المخلوقات آورده که چون سنگ بر روی زمین راه رود یکپای رود و پای دیگر بالا
برد از رئیس آنکه بر زمین فرود رود و طرفی ازین در ذکر آنکس آخرین در باب سیم باید اشارت نمود
کاشت با شاق حلال گوشت و سرد و خشک یکن چرب نیست بهر شش آنکه با باز شکار نمایند
ضرر نکند اهل و مولد خون غلط موافق آنچه مجرورین تجسس خوانند از درختستان است مینماید
بعد از خوردن وی غسل نمایند یکن وضعیت که اولاً بر پای سنگ بنشیند و دور و دور و دور
بعد از آن طنج نمایند و با ستم او خوردن اکل زهره او دفع خوف کند اگر مغرور او را باز بقی مخلوط
ساخته بر پستی چکانند آنچه فراموش شده بخاطر رسد جزوی از دریا ریخ و مثل آن مغرور کنند با
هم نرم بگویند و بر بدن مالند مسح موی بر نیارد اگر دل زهره او را مخلوط ساخته بر پستی صاف
نمایان ریزند آنچه فراموش کرده بخاطرش رسد و اگر زهره او را در چشمی کشند که آب سیاه
آورده باشد دفع کند عتس و دیدن او در خواب دلیل مرد غیر مست اگر پسند که کلکی از سوا
شده محتاج شود اگر پسند که بسیار از او مالگشده یا باید شد بریاست و مال رسد گوشت او
در خواب چته کسی اراده شرکت یا کد خدائی دارد نیکوست چه او در طیران خود متفق است با
سرکاو و انبای جنس خود اگر یکی از هفتس را یکدیگر با قومی بوند دو خوشی نماید نصاری و مسل و م
گویند که اگر کلکی پسند متفر و وی نماید اگر پسند که کلکی بهر خود برگردد مسافر از سفر آید
ارطامید و س گفته که دیدن او در رنستان دلیل درو و قنایع طیران است و اگر فرزند خواب
دلیل خیر است چه او اجانت ابون کند باب پست و سیم در لام مشتمل بر کفصل خصل اول

تعبیر دیدن او در خواب دلیل و خرماد شاه بود اگر کسی که با او محاممت کرد از شدت
 غش می‌زاشد یا بدوشانش بزرگ شود و بر انداخته بیدار اگر زانی پادشاه بود در جنگ بر
 دشمن غالب آید و ممالک بیست و آید باب بیست و چهارم در میم شود مجها



کاو کو بی اگر مرغ
 شاول کند صحت
 شاخ او را باخو
 ز سباع از او
 سم مایوست او را
 ماران گر زان

سیر او را صاحب قوت
 باید و اگر شعله از
 دازد همه در زندگان
 بگرزند اگر شاخ با
 در خار بخور کنند
 شوند باقی خواص

در بقرة وحش که شدت تعبیر دیدن او در خواب دلیل بر دگر العباد که گوشه گیر بود اگر
 پسند که چشم او را یافته ریاست یابد از آن جمیل که پناه عمر ترویج کند و اگر سر خود را بر کوهی
 بند ریاست و ولایت سد است یا اگر کند که کاو کو بی کردیده از مردم گوشه گیر و عزلت
 جوید و در بدعت داخل شود معجزه بین همه و رای همه بر و تیرگی کجی اکاش حلال اتفاق و
 موصوفت بحاقت تعجبی که او را بر کوهستان زیادتی شود و شفا یافت پوست از دهن
 یکی دارد و در میله و زیاده شده و طبع از عریان گوشت تیره المعز نطفه یعنی دهنه بزرگش باشد
 چون جفتان و نم پوست کوهستان تازه آفریده شمشیر او را بر کوهستان پخته پوست بزرگش
 غایب لیکن مویش کم گردانیده از جمله خواص و آنکه لحم او مورث نسیان و فراموشی و مولد لغم
 و محرک سود است سخن



دارد این سینا گفته که
 بسبب قوی که در او است
 سبیلان خون از او
 که اگر شاخ بر سفید را
 محکم بسته در زیر سر نام

نافع است کسی که دل
 سر کین او محرک خوک
 اگر زن از او باشد روا
 باز دارد و بگری گفت
 ناسیده در رکوی
 که از نمدار شود

برند از دهنه نماز که مشهور است اگر باز دهنه کاو مخلوط ساخته منبت سازند و در گوش بچکانند
 که بر ایل کند و منع نزول آب کند و اگر دهنه نماز آلت نماید بعد از آنکه موی ز بدن چشم را ببرد

باشند و بخوبی بریار و تیر زده چشم را زایل کند و مانع از حدوث او گردد و گوشت زایم
 در چشم قطع کند طلاء او دار القلندر بر طرف کند خوردن مغز سراد و سیاهان او و دو محرک سودا
 باشد فصل دوم در مسموم کردن معراج بعین و زار مملد و هم بهانه ریت عجیب
 مثل خرگوش زرد رنگ میخاک سیاهی بر سر دارد و هر جوانیکه او را پسندد گریزد و در خرابی بجای
 فصل سوم در مسموم کردن مرغه مرغه برادر بعین مملد مرغ بکوز رنگ و خوش طعم است
 بقدر سلوی که بکدر چمن گویند جمع او مراعت شب بدراج اکاش ملال از جمله خواص او آنکه
 شکم او را پاره کنند بر غاری یا پکانی که بر گوشت زورفته باشد گذارند بیرون بارد مسهر
 بعین مملد و مار و راه هر سر گفته که او مرغیت که شب بخوابد و زور طلب معیشت نماید او از
 خوش دارد و مکرر بخاند و ترجیع صوت نماید هر که بشنود چنان لذت یابد که از روی خواب کند
 اگر مغز سر او را در سایه



اگر مغز سر او را در سایه
 بار دغن بادام درشتی
 بزدر که و را میزند کمان
 دست است هر که سر او

نکتموده بوزن یکدجم
 بر که سوط نماید خوش
 برد که شراب خورده است
 در دست گیرد یا در زد

خود دارد دست بسیار او را روی دهد و شب و دو سوس از روزا بشود باب هفتم و حتم
 در نون شتم بر فصل اول در نون مفعول نافع شراده خواص او در ابل که نشد
 تعبیر دیدن او در خواب دلیل زنت اگر بختی باشد اعلمی است اگر غیر بختی باشد عری است
 اگر پسند که نافع را میدوشد زن صالحه بزوجه نماید روزی و فرزند نصیب وی شود اگر نافع
 با بچه اش پسند ظهور آید و مشته عام است این سرین گفت اگر نافع با حطب میزد مغز راست و اگر
 شتر برهنه سوار شود سفر بخت است اگر نافع را بدوشد والی ولایتی گردد که در او زکوة مال جمع
 کند مردی زرد این سرین آید گفت در خواب دیدم که از نافع بختی شیر دوشیدم پس خون
 دوشیدم این سرین گفت اینم در جهان حاکم گردد و از ایشان زکوة گیرد آن شیر است
 و مال خزه با ایشان ستم کند و اموال ایشان غضب کند و آن خون است گوشت او دلیل
 و قال قوله تم کل الطعام کان حلالا بسنی اسرائیل الا ما حرم اسرائیل علی نفسه فی کردن او دلیل
 مصیبت و شمانی است لقوله تم فقه و ما نافع صبیح و ما دین نافع دلیل نکاح زن است اگر بر
 عکس شود بر فراز او دخول کند و اگر پسند که نافع او است بر حامل گردید هرگز زنتش بار نگیرد اگر

پند که ناله او در زشتی مسجود و شورش باطل گردد اگر پسند که ناله و ظل شهر را بشیر و فتنه
و نصیبتی هر چه بقوله تمام نامرسلوا الناقه فتنه هم و اگر او را در شهری می کنند انشیر را
سحاحم بجای فتنه کلقت بط جوان را ده خواهدن گشتند را گنده کردند ز ما بخواند و ما و ما

مانند هر که ام را خواند
زاده مضه نذر غیر جماع
شود ز زو بیضه ماند
این قایم مقام خضات



طیحه باشد از چینه داده
چون مضه بند از آنها دور
و سر کین بر مضه اندازند و
باشد چون مدت تمام شود

جوجه بیرون آمد حرکت ندارند ماده ایشان دم در مقدار ایشان و در مار و ح در ایشان جاری
پس ز ماده هر دو برست اولاد خود معاونت نمایند ز او در شت طبع و بوقا و دجه
هرگاه بچه خود را پسند که قوت طعم خوردن بهم رسانیده براند مادری با او برود ز نزدیک و
نشود تا وقت جماع اکاشش حلال است بخت پوسته که تمام شد بری حضرت مقدس نوی
بمدیه آورده بودند آنحضرت دست مبارک بدعا برداشت گفت اللهم ادخل حبس طاهر
لیاکل معی من بذ الطیر عیسی خداوند از دوا و سترن خلق خود را زود تو بوسمین بفرست تا ما من
از این مرغ بریان بخورد پس حضرت امیر المؤمنین و قائم الغر المحجلین صلوات الله علیه و علیه
اولاده الطاهرین آمده دست بر سینه اش زده او را دور کرد و ایند و حسن شد و مقام کرد
و گفت یا رسول الله نزدیک بود که من میان من و تو حاصل شود آنحضرت گفت اللهم وای من
والاه و عادمین عاده و انصر من نصره و اخذ من خذاه الی اخذ و بعضی روایات آمده که آن
حضرت سه مرتبه آمده در دو نوبت اول انس او را باز کرد و ایند در مرتبه سیم در یاقوت بر گرفت
حضرت مقدس نوی نه شنیده فرمود تا دور بخشودند امیر المؤمنین در آمد آنحضرت فرمود
یا ابیطالب عنی یعنی چه چیز باز داشت ترا از من که ویرامدی عمر من که زایدم انس مرا باز کرد
آنحضرت فرمود یا حمزه عنی یعنی چه چیز را بر ایند داشت یا انس عنی که و خواستم ایند عیارا
انصار باشند فی اول فی انصار خیر من علی بل فی الانصار افضل من علی ایاد انصار در
بهست که بهتر از علی باشد از دینی باشد کحل بجا مصلح کس عسل تریکی بال از دست کوبند چون
صحنه و نه مالی از و مردم عطار عسل نموده اند او را کحل کوبند چه کحل معنی است در
عجایب الخلق است آورده که روز عید فطر را روز رگه است خوانند بجهت آنکه در این روز حقیقا

و تعالی بزینور غسل و حی فرستاد که او حی ربک لی النخل و او حیوانیت صاحب فهم و گیاست
تجارت به عیون اقبیه مور نظر کند و حصول سالر اشناسد و اوقات باران و تدبیر حر اکا

خود اطاعت و تسکینات
شش قسم از آنها بعضی با
انها از حصول حلوبات و



و مطاع ملذ و کجه با و شاه
ارسطو گفته که نخل سه قسم است
بعضی الفت که در غذای

رطوبت است که از شکوفه و اوراق اشجار ترشح کنند که همه آنها را جمع کنند و ذخیره نمایند
و آن غسل است ظرفهای او یعنی خانههای او و مسدود است پس آنچه از گیاهان بردارد و بجز طوم
خود و چند و بر رانها بخورد بار کند و از ران خود ریشته نخل کند از کلام ملک علام چنان
مستفاد میشود که شکوفه در جوف وی سخیل بعمل شود و از درون وی بیرون آید اما
دانشه نمیشود که از دهن او یعنی بیرون آید یا از غیر او و هو قول تعالی کلی من کل الثمرات

فاسکی سبل ربک یخرج من بطوننا شراب مختلف الوانه و فیه شفاء لکن کس ان فی ذلک
لآیه لقوم یفکروا و اینها مراد بعضی ثمرات نظیر شش و اولیت من کلشی ای بعضه الوان غسل مختلف
میشود بسبب اختلاف زینور و گاه بر عمت بار خراگاه و می طعمش اختلاف یابد چه در بعضی وقتها
اشبار بد خورد و طعمش بد شود و از طبع او نیست که در پر در معاش خود کند بموضع ماکر و رسد
خانه از موم بنا کند و جایگاه او شاه ایشان نشیند خانه جدا گانه سازد و دیگر خانه او را و که کار

نخند و آنها از ماده خود بصیر عظیم هتیار دارند و ماده کبر خشم و درون وی خالی بود چون
برند بر بیات مجموعی و بکمر نه بیرون آیند و در هوا بلند شوند پس عود کنند و مکان خود
ایند نخل غسل اولاموم سازند پس تمام بریزد چه موم او بنزد اشیان بر عمت بعده نشیند و حنا
نماید و از تخم وی بهر سده که وی بود پس کرهها منجر شوند غذا از نفس خود خورد پس منزه
ر شکوفهای مختلف نشیند بلکه بر یک نوع از شکوفه نشیند بعضی از آنها از بجه و بعضی از نخل
پر کنند و از عادت ایشان است که چون از پادشاه فساد می پستند غل کنند یا بکشند و در
بیرون نخل اندازند اما همه ایشان بیرون نیامیند پادشاه ایشان بیرون نیاید چون از طبع
عاجز شود لشکر و برادرش گیرند پادشاه را بصوب نامند اثنانده در پای پادشاه
او پشت که میشی ندارد و اندک و بهترین او پشت که هیچ رنگ باشد و بدترین او سیاه بود که در
او قطهای سفید بود و شکروی کار نام این خود قسمت کنند بعضی موم سازند و بعضی است

اورند و بعضی خانه سازند بر شکل مستدسی که اهلا اخرا فی دروی بودنی الهی و برکاری بسیار
 هندسی در دانه مستدسی که اختلاف در آن بیم نمیرسد و آنها هم متصل و انفسه که گویا
 جمله کت شکست که اتصال و فوج در او نباشد جهت آنکه از اشکال مثلث و مربع و غیره
 از آنها که با مثال خود در دایره جمع شود بسته در مابین آنها فوج و فاصله واقع شود و بگوید
 متصل نشوند الا مستدس که هر چند اشکال مستدس را بر پهلوی هم در دایره گذاری مستدس
 دایره پر شود و فوج و فاصله مانند او اوسع اشکال است غزالی در کتاب احیاء اوزده
 که بزبور عمل منکر که بطریقیکه حسی نه بوی وحی نموده اولاد در کوهها خانه ساخت و از لغا
 خود موم برداشت و استخراج عمل نمود از یکی جنابید و از دیگری شفا اگر تامل کنی در عجایب
 کار او که بچه محل خود را باز مار و همار رساند و اشیاء طبیعه را گیرد و از ابجاس و اقدار
 اجتناب و اثر از نماید و اطاعت پادشاه خود کند و اگر یکی از ایشان از خارج در آید بفرمان
 پادشاه در آن گشته بیرون اندازد بچه و صنعت و بهتر از مادر خود کار کند سیما در فصل بیج و
 خریفه در بیمار بیشتر از طبع او لطافت و پاکی است چه محل مرده در محل بگذارد بلکه آنچه بود
 بیرون ریزند و آنچه آب شیرین و صاف باشد یا شامند و طلب کنند تا بر جا که مانند و از
 عمل بخورند مگر نه کنایت ایشان بود بدانکه اگر عمل در محل کم شود در آب اندازند تا خوف
 آنها بسیار شود از نفوذ آب چه هرگاه آب نفوذ کند خانه های پادشاه و خانه های دگور خود
 خراب کنند و باشد که پادشاه بکشند مثل مار پوست اندازد اگر سوسه بد و مضرت رساند
 شست بکند در محله ریزند و همراه یکبار بکشایند و بر کین کاود و دکنند سوسه بر طاق شود
 و دیگر آنکه ایشان جوان بیرون روند باز بکان خود آیند و غلط بکنند ابل مصروف گشتی
 بجهت محل جای سازند چه بغیر گشتی موضعی رسد که در او درخت و شکوفه بسیار باشد و بامی
 نخد با کشایند روزی از آنرا بر عمل بیرون آیند در آن موضع از از مار و انوار بار و دشت شب
 بختی آیند و بر یک محل خوروند و حفا کنند و اینچنان عمل در ایام بحد و جهد تمام کار کنند
 تا کاسل و کمالی نوزند مگر آنکه بوانا یکس و ابر و باد بود با آب و آتش که او را از عمل باز دارد
 بدانکه جمهور نام و اگر علماء بر نهند که عسل از دهن بخشل بیرون آید و از امام عباس حضرت
 امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه در باب مذمت دنیا مقول است که آنحضرت فرمود
 که بهترین طبوس است بنی آدم العابس که صفت و اشرف مشروبات می بر جیح شش یعنی گشتن

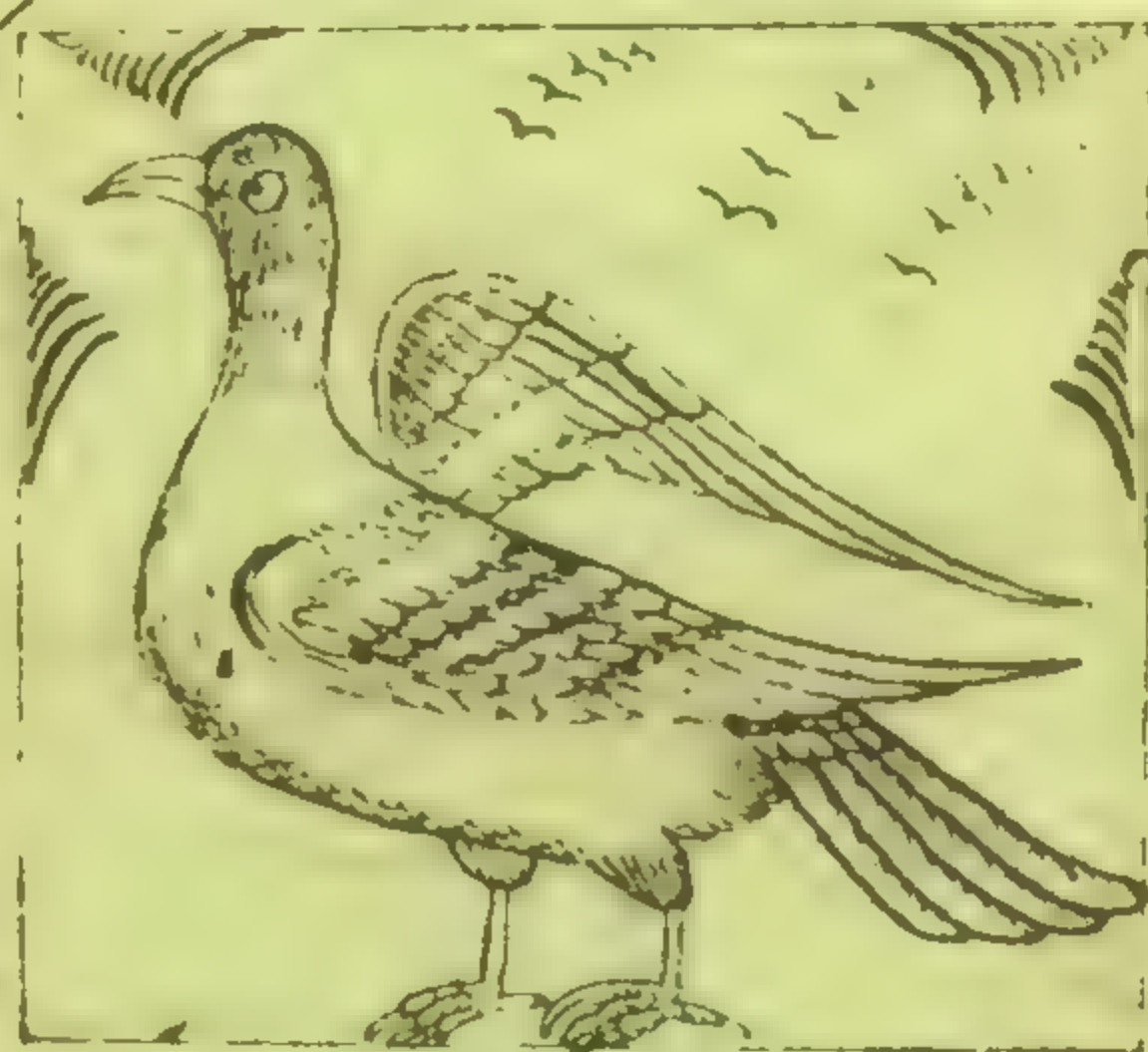
تیم

و این محتمل است که قی او بود که از دهن وی بیرون آید یا رجوع او که از طرف دیگر آید بر
طریق مضمون بکلام محبت انجام مطابق کلام ملک علام است که بخرج من بطونک
حاصل که عمل او از بطن او بیرون آید اما دانسته نشده که از دهن او یا غرض آن خانه یا بقاعه کور
شد گویند که از سقا طالیس خواست تا تحقیق نمایی نماید چه محل خانه از شیشه ساخت یا
نظر کنند که چه قسم تحت از او بیرون آید محل او را روی شیشه را بموم اندود تا عمل وی سر
نشود و بعد شروع در کار کرد تا کسی مطلع از احوال وی نشود مسود او را قی گوید که نکست در
اینکه عمل مقلوب کس است چه محل از طرفی موم و از طرف دیگر عمل دهد یعنی از جایی پیش
رساند و از جانب دیگر تحت نوشتانند چه شیشه محبت فی پیش محبت حاصل نکرد و در
بعضی نقاشی کرده که عمل از آسمان بریزد و میاید و در آماکن آن میروید و محل او را میخورد و کلام
در خانه های از موم بسته میزند و بعضی مکان برده اند که مکر عمل در درون وی از فضیلت غذا
بهر سیده و در معده او مستحیل شده بعمل چون چسبانه و تعالی او را ماکل حلال امر نمود تا العا
شیرین و شفا گردیده اری دوائی الهی شیرین و دوائی طبی التمج بود بدانکه اگر چه ظاهر
آیه دانی هدایه و فیه شفا و دلالت بر عموم دارد اما لازم نیست عام باشد چه تقدیر و فیه نوع
شفا و بعضی شفا یعنی این شفا کل عمل برده طبعه علی بن ابراهیم در تفسیر خود آورده که
مراد از عمل شفا محبت امیر کل است که علی بن اخطاب علیه السلام باشد لهذا آنحضرت را بعوض
الدین نامند یعنی پادشاه محل شفا محبت و شنای همه ذنوب شیعیان است چه مراد از نام
معرف بالف و لام تعریف شیعیان و بندها مبارک مردم بصورت باشند و معنی شناس و این
تاویل محمول بر تفسیر طالع است چه قرار محبت بطریق است بنا بر این آیه دانی هدایه مقتضی عموم است
و بن مسعود از حضرت مقدس بنو محمد حدیث نقل کرده که دلالت بر عموم دارد که آنحضرت
که العمل شفا من کل دار و القرآن شفا لمانی الصمد و فلیکم شفا من القرآن و العمل
عمل شفا بر علی است و قرآن شفا را بجز نیست که در سینهها است پس بر شما باد و باید و شفا که
عمل و قرآن است شفا است که عذوب بن مالک بشارت گفت بحدیث من آب پاورد که حق تعالی فرستاد
و از نامن السماء مبارک کاپر کشت عمل پاورد که فرموده و فیه شفا پس بیت طلبید که از
شجره مبارک طبع شده است هر سه را مخلوط ساخته با شامی شفا یافت ابی سعید خدری آورد
که مردی بخدمت حضرت مقدس بنویس آمده عرض کرد برادر مرا اسهال است آنحضرت فرمود

غسل بنوشان انشخص بر مش و برادر خود را بنوشاند باز بخدمت آنحضرت آمده عرض کرد که غسل
 بنوشانیدم اسهال بیشتر از پیشتر گشت آنحضرت فرمود غسل بنوشان همچنین نامه مرتبه نوبت
 چهارم آمده عرض کرد یا رسول الله غسل بنوشانیدم اسهال وی زیاده شد در این مرتبه آنحضرت فرمود
 که صدق الله و کذب بطن اخیک شبعه عسلا یعنی خدایتعالی راست گفت که و فی شفاء در و حکو
 ستم برادر تو است که کلام طهی در قبول میکند بر و غسل بنوشان پس از این نوبت غسل بنوشان
 بامر الله شفا یافت جمیع که مرض اسهال و در دیهای ایشان را نسخ گشته به مجرد شفا اعتراض نموده اند
 و گفته اند که موافق عقل نیست زیرا که اطباء اتفاق نموده اند بر اینکه غسل سهل است پس چگونه
 دفع اسهال کند جواب آنکه اسهال که از هیضه و تخمه حاصل شود و نیز اطباء اجماع کرده اند که در مثل
 این اسهال طبیعت را بحال خود گذارند اگر محتاج بر معین اهل حال باشد مادام که قوت باقی است
 اعانت گشته در این وقت یعنی بنده بستن وی ضرر است پس محتمل است که اسهال شخص مذکور
 نیز مثل این اهل حال باشد که از هیضه و تخمه حاصل شده باشد که بحال خود و اگر گشته باشد صبح وی قوی
 داشته مکرر آنحضرت در شفاء غسل امر فرموده تا آنکه ماده بالقیه دفع شده و اسهال باز ایستاد
 باشد غسل همان سهل بوده که دفع اسهال مهمل شده و هیچ اعتراضی در او نباید بداند که غسل کرم و
 که او را بر بول کند و اسهال نماید و هیچ قوی نماید و تشنگی آرد و بصر اسفیل شود و مولد خون با حدت
 گردد اما با آب بخوشاند و گفتن بکمرند حدتش بر طرف شود و نفخش کم شود و غذای بسیار
 خریقی وی انفع از ربی بود سبب ترش دفع مضرت آن کند اگر بر غسل حام که آب و آبش
 بر او رسیده باشد مشک داخل نموده آنجا نمانند دفع رزق آب کند بایدن او بر بدن دفع
 شش در یک کند بایدن او با بخت علاج گیرند سبب دیوانه کند اقل مطبوع او دفع زهر کند
 خاصیت او آنکه اگر کسی با خود دارد و محتمل نشود لیکن عسماً آرد چه شمد و شادمانی او رفته باشد
 اما بخله افشام کرده اکثر حرام تعبیر دیدن نخل در خواب دلیل ارزانی و رنج است بر او
 کسیکه او را فنا کرده باشد اگر محاله او را پسند از و غسل آرد بمالی حلال رسد اگر بمه غسل بر او
 بجهت نخلها خری کند او بر قوم حسم کند اگر خری کند از عدالت کند اگر والی یا طالب حق باشد
 اگر پسند بر سر و نخلها نشیند والی و رئیس قوی گردد اگر پادشاه بود ملک و ولایت تصرف
 او و راند اگر رانی از حاصل زراعت و فلاح است باشد دلیل خیر بود و بجهت شکر بود و آنکه ثابت
 امیر خود گنشد اگر در خواب پند که کلی بکشد بر دشمن خود غالب گردد و اگر حاصل فلاح بود

او بد بود و نیز دلیل علما و اصحاب تصنیف است چه بر او وحی نازل می شود و باشد که دید
 او و دلیل برگزیده و محمد در کسب باشد اما دیدن اصل در خواب مال حلال است بلا تعیب
 و بجهت مریض شفا است اگر پسندد که مردم عمل نوبتند بدیشان سخن شیرین یا قرآن
 باو از خوشش شنواند و اگر با بخشش عمل نسیب نیز بوی نماید و اکل و معالجه و تفنیل است
 یا شنیدن و میراث حلال و مال مشارکت است این سیرن گفته که محمد روزی حلال بود و بجهت
 آنکه بدو رسیده اگر پسندد که نزد او محمد کند آید با او علم عزیز باشد که مردم بشنیدن
 آنرا از رو دارند و هفت تنها علم و ظرف صاحب و بی مال حلال و بجهت زهد عباد حسن
 اعتقاد و یکتائی دین اگر پسندد که شهادت بخورد و فوق او عمل است کثیری نکاح کند لیسر
 که کس برکان قاجرانند از حضرت امام تمجید صلوات الله و سلامه علیه منقولست که
 او در صومعه خود گوید که عشر داشت فان الموت ملائیک یعنی برنجو یک خوابی زندگی کن که

بگویند که تواند بود
 طول عمر خود گوید
 عمر کند او را مشار
 لیکن ناخفای را
 با وی جمع شود چنان
 جمعی کمان برده اند
 نظر کردن بر خود



تو خواهد رسید
 که این قول بسبب
 چه او نیز ارسال
 باشد نه جناب
 مثل جنک دارد باز
 خروشن با ما کیان
 که داده او بسبب

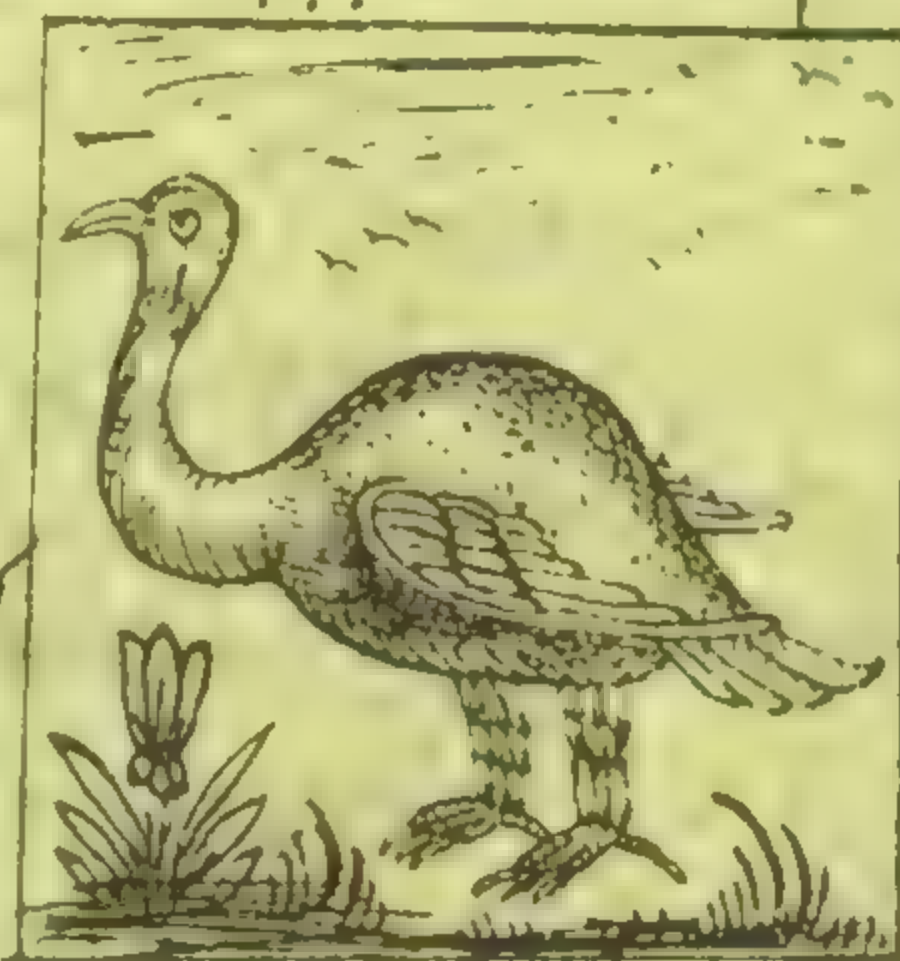
بعضی هند و حضانت نماید ایسمان باطل است آنچه بعضی رسیده آنکه او در اماکن جاری که قباب
 رو باشد بعضی هند حرارت قباب بحامی حضانت او باشد حدت نظر و قوه بصیر او برتر است
 که از چهار فرسخی حقه رسیده بعضی گویند که نه پسند بسکین بقوه شامه در باید طهذ اخونوی
 خوش اشام نماید در ساعت بمیرد قوه طبع آن او برتر است که در یک روز از مشرق مغرب
 تواند برید چون بر حقه نشیند اگر عقاب بر او باشد نشیند شکم بر کند چندان خورد که
 از طیران باز ماند پس چند مرتبه بدود و خود را طبقه طبقه در هوا بلند کند و بسیار که در
 حالت او را مردم ضعیف صمد کنند داده او از ترس خفاش بر چینه و بجهت خود رنگ چهار رنگ
 ناخفایش بگریزد و بر مفارقت از زوج خود پشتر از سایر طيور ممکن کرد و چه هرگاه یکی از

اند که هر چه شود آنرا بجز از غم مبد و مثل سنگی که در شبانه شبانه یافت شود در شبانه
او نیز یافت شود و بجهت عمر الواده نیگواست گویند در طیور شبانه بزرگ حبه تر از دبی
نباشد بد بجهت او را قطر کیف طیور گویند یعنی سید مرغان نقل از حضرت امیر المومنین صلوات
الله و سلامه علیه فرمودند و در حیات را خلیل الرحمن ابراهیم علی نبیا و آله و علیه السلام
حجت گرفت توحید باری تعالی خواندند و در حیات تکیه داشت گفت آنچه حق است که
تو میگوئی غیر شتم تا آنکه با آسمان روم و بدانم آنچه در آسمان است پس چهار کجه کرکس
پرو در تابان کشند و تا بوقی ساخت او را دو و گذاشت یکی بطرف بالا و دیگر بجانب زیر
و چهار بر اطراف تابوت نصب نمود بر سر آنها گوشه ها گذاشت تا بوقی را بایستی که گشای
بست جوایز رفیق خود کرد و پیاده در میان آن نشستند که گشای بطمع گوشت پروا
در آمدند و در هوا بلند گشتند تا یک شبانه روز بلند شدند پس بر رفیق خود گفت در بالا
بکشای بجانب آسمان نظر کن و بین که با آسمان نزدیک شده ایم بانه جوان در بالا بکشد و نظر کرد
و گفت آسمان بهمان طریق می نماید که در زمین می نمود و گفت در زیر بکشای و بر زمین نگاه کن بین که
چون پستی جوان در زیر بکشای و گفت که زیر مانند کجه و گویا مثل دو دمی پستم پس که گشای
یک شبانه روز دیگر پرواز نمودند بلند شدند تا آنکه با آسمان را از پرواز بکه داشت فرو
بر رفیق خود گفت در بالا بکشای و بجانب آسمان و زمین نظر کن تا چه پستی بکونی جوان در بالا
بکشد و گفت آسمان بحال خود است چنان می نماید که در زمین می نمود و چون در زیر بکشای و گفت
زمین سیاه و تاریک می نماید تا می رسد که آنها انخاطی بر کرد و غمره گفت جوانی که با پرواز
بود و بکمان برداشته بود پس فرو در و دیر می بجانب آسمان انداخت و در هوا بر می رسید
و خون او در گشت و پیش فرو افتاد و گفت از شغل آله آسمان فارغ گشتم پس بر رفیق خود گفت
تا چه با بطرف تخت کرد و اینها گوشه ها بر زمین کشیدند تا که گشای بطرف زمین کرده و
پرواز نمودند و از پراختن بمرته تند گشت که صد او را گویا چیده از مکان خود زایل شدند و کمال
الله تعالی و آن کان که جمیع نزول منیه بحال بدانند چون از منتهی است اکثش حرام است اگر
دل او را بر پوست کرک گذارند و بر آدمی او نهند محبوب القلوب امام کردند و در نظر مردم
هیبت بود و نزد سلاطین و غیره جایش رو کرد و در اندوه او حاضر نرساند اگر استخوان
بزرگی از استخوانهای او بر کسی او نهند که خدمت سلطان کند از عقوبت این کرد و در نزد ملوک

مغزو و محترم کرد و اگر استخوان ران چپ او را بر کسی آویزند که سحر و جادو و چشم ناف و روده کهنه
داشته باشد نفع بخشد اگر بر او در میان زراعت گذارند همه هوا می بکشد اگر حشر او را
بسوزانند و یا شامند قوه باه را زیاد کند اگر مضه او را بعضی بر بعضی فرا گیرند و مخلوط
ساخته سه روز بر اطفال مالند قوه عجبی پیدا کند اگر زهره او را با آب سرد مخلوط ساخته
اکتفا نمایند و بر هر دو چشم مالند از نزول آب مانع آید اگر کف اعلای او را بر کردن آدمی و بر
همه چیز از هوا می نبرد او نیاید اگر پری از پرمای او در زیر زین سوار الواده گذارند بزود
بارند تعب بر بدن او در خواب دلیل بادشاه بود اگر با او زراع کند بادشاه بر او غضب
کند و ظالمی بر او موکل گرداند که از او ترسد اگر مالک کر کسی شود ملک بزرگی بدست او آید
اگر مالک او شود و بر مونس کارش بلند شود و جبار و صاحب غنا گردد چون نمرود اگر کسی
به ستوی آید او را فرزند عظیم مادی به مرسد اگر روزی بخوابد پسند ساز شود اگر کسی کر شود
یا محض او را بخراند پاری و در از کند مذبح او دلیل بادشاه است اگر زن حامله کر کسی پسند
فرزند خود بداده دهد بود دیدن کر کسی را بانیای و صلی تعمیر کنند چه در تورا آه بسیار باشد
منوده اند اگر کسی کرمانی گفته که او را با کر ملک تعمیر نموده اند چنانچه و تعالی ملکی بر صورت
او خلق نموده که موکل از اوقطیر است چنانکه کسی که او را پسند یا او از وی شنود با نا
مخاصمت کند این مغزی گفته کسی که مالک او شود یا حکم را و کند بغرث و سلطنت رسد و
اعد غالب گردد و عمر دراز کند و با باشد که با ایشان مصاحبه کند و از شر ایشان محفوظ
ماند و افسار یابد آنچه نزد ایشان است از سلاح و مال و اگر از عوام انفس باشد بفرستی که لایق ادب
برسد و مال یابد و براه غالب شود و عمر دراز کند و باشد که دیدن او دلیل به عت و ضلالت
باشد دیدن او دلیل موت بود چنانکه سلب ارواح کند و سینه خور و لغامه
شتر مرغ و بترکی دوه قوشتی نامند حیوانیست که بر دارد و پیرد و جوجه کند بعضی بجا نرود
که مکر از شتر مرغ بهر سیده اینکمان باطل است بلکه او نیز نوعی از حیوان است گویا که بر خشت
گویا که بر رخ است این طيور و بهایم اعرار زعم آنکه او رفته طلب شاخ کند نداده اند و کوشیا
ومی بریده اند و لهذا او را ظلم گوشت یعنی شتر مرغ رسیده این زعم فاسد است و او را سمعاً نیز خوانند
یعنی کوهک کوش از اجاص امرا و آنکه بعضیها بطول خط مستقیم گذارند و چنانچه اگر شتر مرغ
انها بطول یکشد هیچ نحو از هیچک منحرف نشود بر مضه را بعد از آنکه باید حضانت نماید پس

بطلب طعم بیرون رود چون پشه های شتر مرغ دیگر باید بختانت آنها استعمال نماید و پشه ها
نمود و فراموشش کند و بسوی صید نیز بر گردد و لکن از آن در غرب موصوف بجاقت باشد و پشه ها
خود به قسم منقسم سازد و قسم اعلی را خضانت نماید و بیرون رود و او وسط را غذای خود کند و

شود غذای بجهای خود کند
نماید ماده را بخد فانی
اندک در رهنو قوس حرکت
اما اگر یکبار اکساری روی
کرستنه ماند تا بلا کشود او
او بر سه قوی بود که از قوه
باشد که از قوه شامه از



و از فی را که از دما گرم
را و در خضانت معاد
طیور که اگر یکی مکسر شود
اجانت بخت خود نماید
دید در جان خود خندان
قوه سامعه نباشد اما شامه
سمع مستغنی گردد و با

اما کن بعد از این صبا است شام نماید لکن اعران در امثال خود گویند فلان ششم من النعمان
خالویه در کتاب خود آورده که در دنیا حیوانی نیست که نشود و آب نیاید شتر مرغ را ساق پای نمود
از حماقت و آنکه چون صیاد بوی رسد شتر خود در یک فروردی بردارد و بدین وی معال و به
باد بود هر چند باد شدت و زدند ترود و استخوان صلب و این دشت و کلوخ فرورد و بخت
کند اگر در گوش طغی مر و اید یا حلقه باید زور و در درون و کله زد پس بختی بنابر و
و بخت و عجیب و غریب نیست چه نمرد در شش بوجه و پشه کند اکل شتر مرغ حلال است چه از جمله
طبیعت است از جمله خواص و آنکه زهره او سم قاتل است فوراً مع استخوان و مورث کالت
کاملی بود اگر سر کن او را سوخته و صلا کرد در بر سعه طمانینه در ساعتی که کند سقیه یا بهر
که در روی بود هر مضمه او را خالی کرده و در سر که اندازند در میان او از موضعی موضعی حید اگر اینها
که او فرورده شکم دمی باره کند و بیرون آید بر شمشیری و کار دی که زوی سازند بر که کند کرد
لغیب بریدن او در خواب دلیل زن بدو است و بعضی غایب بخت تعمیر میکنند اگر سوار شود
سوار است نذر و شود و بعضی گویند که اگر او را سوار شود با خواجه ساری دخول کند و نیز گویند و این
او دلیل کری باشد و باشد که دیدن بر یک زوی بر بختی دلالت کند مثلاً اگر یک غایب بخت بر
بخت و اگر دو بدو سه بر بخت دلیل باشد بختی مثل ماده در مثل گویند که این عمل من بخت
علی الحوض زیرا که چون آید بخت شتاب بر او افتد از جمله خواص و آنکه اگر رشاخ و آید کرد

بوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضه او ما عملت من سوء تود لو ان بیننا و بینک ما بعد از مرگ
 بخواند زیر سر زنی که در خواب باشد گذارد هر چه از پرسند جواب گوید از آنچه داند چیزی نهان
 نکند زهره او را اگر سوخته بریت مخلوط ساخته بر او طلا کنند مو را بسیار سیاه کند چون از
 شیر و برکانه نویسد ظاهر شود چون بر آب اندازد نوشته سفید ظاهر گردد اگر قسم او را زن
 بردارد دیگر بار بخیر و تعسر دیدن او در خواب دلیل زن شرعیه مبارکه مادر اگر فرزند او را
 دیده و اگر لاغر نمید مال گوشت و میراث و شتم و سرش مال اگر میند که نفع داخل خانه شد و زن
 سال دلیل ارزانی و فراخی معیشت بود اگر میند که نفع او قوی گردد و زن وی بر کربار بخیر و نفع
 بسیار دلیل زن صالحه باشد و بسیار باشد که دیدن ایشان دلیل عم و فقه از واج بود لقوله تعالی
 ان هذا حق لا یح و تسعون نجه ولی نجه واحدة الایه من ملک برکان فبیلان ما بین
 شیر بود لیکن بجه از و کو چکر باشد و منف است یکی بزرگ جبهه و کوتاه دم هر دو صاحب قوت
 سطوت بر همه حیوانات دود و از هیچیک ترسد و بخود معجب باشد چون سیر شود پیوسته بخوابد
 نیکو است بخلاف سایر سباع چون پارس شود و موش خورد و در شش زایل شود یا خط کفش او بین
 شراب دوست دارد چون در مکانی بیاید چندان از او شامه که مست شود در آنوقت بکار کند
 جمیع از عم آنکه مزه را وضع حمل نشود الا وقتیکه مار بروی طوق روزه باشد که نفس کشد و سر
 و نکتد از طبع او شدت حرص و بی صبری و عداوت با شیر باشد چنده و بر بایند از اما کن تعبیده
 چهل گز باشد بجهد و بلند شود چون صید نیاید چیزی بخورد و ناصیه بدست آرد چه و مردار بخورد



در اخبار حضرت سید الطهار
 آمده که روزی حضرت موسی
 علیه السلام در مناجات با
 ای پروردگار من خجسته مرا
 تو خطاب رسید که ای حکیم
 کسی است که بهوای من است

یعنی احمد محمدی ر ضلی الله علیه و آله
 کلیم الله علی بنی نوا و آله
 قاضی الحاجات عرض کرد
 گرامی ترین خلق خود و نفع
 گرامی ترین خلق من نزد من
 رحمت کند مثل بوا

کر کس بهوای خود و الفت گیرد و مذکان صالح من مثل الفت مردم کمودکان و غضب کند بر
 کسی که بدرد برده خود و حلال کند حرام من مثل غضب کردن ملک غضب ملک باک ندارد که در
 کم باشند یا بسیار و این شده منبیل است بلکه اکل ملک حرام است چه از جود سباع ضاره است

از حیا خواص و آنکه چون سرور در موضعی دفن کنند موثر بسیار بر وی جمیع شود انکمال زهر او
 روشنی چشم دهد و منع زول آب نماید یا سم قاتل است اگر کسی بخورد خلاص نشود مگر آنکه حد
 تعالی خواهد مغفرت او چون معفن شود بر آدمی که بوی آن بشنود در حال میرد بسکن او از کله
 انسان ترسد و گزند و جو نموی وی در خانه بخور کنند عذاب گریزان شوند اگر پاره و را که حته
 بر جراحت غنچه گذارند صحت بخشد هر که بخورد از زهر هر چه است معنی بد و ضرر رساندن
 در عجايب المخلوقات آورده که جمیع اجزای او سم قاتل است تجویف بره او میقول اصوب است
 اکل طنج قضیب او قطره بول و او جاع و سبک میماند مدت جلوس بر پوست وی در
 بوی هر که باز از پوست او باخورد و در نظر مردم هاست نماید اگر دست و پاخن وی در
 موضعی دفن کنند هیچ موشی در آن موضع زنده نماند چون ملنگ بر نخشی رحم زنده موش طلب آن
 شخص کند که بر او بول کند میرد پس هر که را ملکی رحم زنده بسته احتیاط کند از موش بعضی گویند اگر کسی
 پاره و را بر بدن خود مالد اگر ملنگ در اید از وی بگریزد لعن بر دیدن او در خواب دلیل
 ساحان جابر و دشمن ظاهر شدید الشوک بود هر که ملنگ را بجشد دشمن با نصفت بجشد اگر گوشت او را
 بخورد مال و شرف رسد و اگر سوار شود سلطنت و بزرگی رسد اگر ملنگ بر او سوار شود او را زدن
 ضرر نرسد اگر بر ملنگ دخول کند بر زنی از قوم ظلمه مسلط شود اگر ملنگی در خانه خود بیند فاسق در خانه
 او هجوم کند و اگر صید کند بفقعی رسد رطامید و سر کشته که ملنگ بسبب لغیر لون دلالت بر مرد
 زن صاحب کار و فرب کند و با باشد که دلالت بر بیماری و درد چشم گذاشتن شیر او
 دلیل عدوت شارب و است مسئله مورچه ترکان فارغ نمید بجهت کثرت حرکت سمی نمید و او را
 از دواج و مباشرت نیست



بر زمین ریخته از و مضیه
 حیوانات افساد بود و غیر

ملکه او چهره حقیر عقیده است
 مسکون شود بد آنکه مضیه
 النمل که لطاف و عظیم بحمل بود

طلب روزی چه برگاه چری یا بد سار مور کا را ترساند ما پیش وی آیند گویند این جنی خاص ترش
 ایشان دارد و تابستان روزی جمع کند بجهت نشان چون جمع کند و بکند در ترسد که آنها ستر
 شوند چون ترسد که معفن شود پروان ارد و متفرق نماید بیشتر در شب مهتاب کند حیات و تعیش او را
 قبل اکل نیست و موافق اکل نبود چه او را جوانی نیست که طعام در او نفوذ کند چه آنکه بدن وی از
 میان مقطوع است قوت او نیست که چون دانه بدو نیمه کند با ستناق وی تعیش کند را که اس

در روزی که مورچه را در خانه خود دیدم و او را در خانه خود دیدم و او را در خانه خود دیدم

ویرا کفایت باشد چه در قوه شانه قوی باشد و در او اسباب بقه مذکور شد که هیچ حیوانی سار
ندارد که آدمی و عکرموش و مورچه بعضی گویند بلبل نیز بکنند و اما فراموش کند بلبب بلبل
بعضی از مورچه است که برار و در وقت طیران عصاره بسیار شوند ایشان را رسید کنند و بشیر
دست و پایی که دارد خانه بخته خود خیز نماید و کجها در خانه خود سازد که آب باران بدو رسد و بسا
که دو خانه سازد یکی فوق و یکی تحت چه بر ذخیره خود ترسد نقل است که عدنی بن حاتم طائی بخته
مورچگان ناز را میبست و زیر میکرد و میگفت ایشان بمایگان مانند چه مسح حیوانی سوی او
راضی بضعف بدن خود نیست چه او با ضعاف مضاعف راضی است آنکه با بخته استخوان خراب دارد
و حال آنکه از او انتفاع نماید بلکه بخته حرضی که بر جمع روزی دارد روزی دو سال بکنند و دو
حال آنکه زیاده بر یکسال غم نکند از عجایب کار او آنکه خانه را که بخته جمع ذخایر سازد و در آن غرقند
و بلیز باو طبقات بنا کنند همه را از ذخایر مملو سازد بعضی از او باشد که مثل زنبور بکزد یکنوع از او را
نمل آسند مانند چه مقدم او باشد و موخر او نمل مشابهت دارد و نقل است که حضرت موسی علیه السلام
خداوند قوم را عذاب کنی و حال آنکه در میان ایشان صالح بود خدا تعالی خواست که مظلوم از حکمت خود
بوی نماید حرارت آفتاب بر او مسلط گردانید تا آنکه آنحضرت پناه بسایه درختی برد و راحت یابد
خواب بر او غلبه کرده بخواب رفت چون لذت خواب دریافت مورچه او را بگریخت آنحضرت برخواست
و همه را بسوخت و حی الهی رسید که یا موسی بچو چه از ارتو کرد گناه دیگران چه بود که جمله را بسوختی
یا موسی مطیع را ارتفاع درجه و رحمت و عاصیه عذاب و نعمت است بدانکه در احادیث مشحون اشعار
نست بدانکه گشتن نمل بخته رسانیدن از ارکانی دارد چه دفع ضرر از نفس و اجبت حریت احدی
از مخلوقات عظم از حرمت مومن نیست و حال آنکه ترا مباح گردانیده از ضرب و قتل و دفع
مومن از خود و مال خود بقدر ضرر یک بر تو رسانیده و عقاب یا موسی که ای مقام بخته نفس خود قتل
همه مورچگان نموده و حال آنکه مورچه از نیت تو رسانیده صریحت بر آنکه دفع مودی از نفس
واجب است قصه نمل در تفایر حضرت سلیمان استهار دارد گویند که او بقدر گرگی بوده بعضی
بقدر شتری گفته اند نام او طاغیه و بعضی خرمنی گفته اند فائده بخته دفع مورچه در سوراخ او
دایره کشیده این آیه بخواند که یا ایها النمل ادخلوا مساکنکم لا یحکمکم سلیمان و جنوده و هم لا
یشعرون و دیگر بخته دفع مورانه است العروس تفضل و تفضل و تفضل و کل شیء یقتل غیر ان لا یقتل
الرجل حضرت مقدس نبوی بن افروز از تجویز نموده و مؤلف حیره حیوان گوید که بخته بعضی علما

دیدم که بجهت دفع مورچه سه روز متوالی روزه بگیرد هر روز وقت صبح از ایام مذکوره نزد طلوع
 افتاب دو اقسطری و ابروی قد فوه بنوه بر نقش و یغیب اشکها با حیرت لاجول و لا قوه
 الا بالله العلی العظیم بعد از اتمام تف بر موضع مورچه کند پس باید زیت پاکیزه با کشت بر آورد
 و بمورچه مسح کند و نیز گفته که بجهت دفع مورچه مورچه خشک بنویسد و در ظرف پاکیزه
 این اسرار و تسوید و برخانه مورچگان ریزد بذه الاسماء که آمده با بسیار اسرار سالک و نیز گفته
 بعضی از مصنفات که بجهت افیون مورچه بر چهار سفال آب نهیده بنویسد و بر چهار طرف
 آن موضع دفن کند که مورچه در آن موضع دیده نشود بر زمین فرود و در او اذیت طاقت نهند
 الی یارب لا مقام لکم فارجعوا لا تسکنوا فی مرینا فینصدوا و الله لا یصلح عمل المفسدین اللهم
 الی الذین خرجوا من ديارهم و هم الوف صد الموت فقال لهم الله موتوا فقالوا انک لم تکن الموت
 التمل من هذا المكان و یدیب و یدر جمل مخزبات بجهت دفع موران است که بر لوحی از پوست بز
 بنویسد و برخانه موران نهاده اوله الی م ل ح م دوله الی م ل ک الله و الله الا شول
 علی الله و لقد بدینا سلنا و لنصرن علی اذینما و علی الله فلیتکل الموقلون قالت یا ایها النمل ادخلوا
 مساکنکم لا یحکمکم سلیمان و جنوده و هم لا یعرون بسیار بسیار از دمای الی سدی رحل اینها النمل
 هذا المكان بحق بذه الاسماء و بالاف لاجول و لا قوه الا بالله العلی العظیم و مع ح م در چهار راه
 رنشیند اطهار که حضرت مقدس نبوی رگشن مورچه نبی فرمود لغث کشید مورچه که روزی حضرت
 سلیمان علیه السلام با قوم خود بطلب باران بر دین رفت مورچه دید که رشت افتاده دستها بکاش
 آسمان بر داشت گفت یا خدا یا مخلوقیم از مخلوقات تو که محتاجیم بغض تو که ما را گناه نمی آید که بجهت
 ما باران بفرست که اشجار بشیر شوند و میوه او را طعام ما کن از حضرت قوم خود را فرمود که برگردید که
 بحقیق که بسبب عمر خود ابداده شدید بدانکه کرده است اکل آنچه مورچه بدین و بدست و پای خود
 برداشته باشد و اکل مورچه حرام است چه آنکه غیر صحنی فرموده است کشتن او را بر کاه مبط
 او که تخم سفید است از مورچه گرفته سائده از بدن کنده یا بر شیده بموضع وی مالند و بکر موی بر
 سار و اگر تخم او در میان قومی باشند آن قوم مشرق شوند اگر وزن یکدربم از آن بکسی دهنند
 اسفل خود را آنکه تواند داشت بسیار زاوحد میشود اگر خانه موران در کین کا و یا سر لین کرده
 و یک کجایند بگردان موضع بگردان چون سنگ مقاطیس در سوراخ ایشان که از بد جمل غیر معتبر
 و یدن و در خواب دلیل بر ضعف و صاحب حرص و کاه بشکر بفرستند و کاه بخورند و از بیهوده

سافران اقدام بر هر مخوفی می نمود و خود را از هوام و سباع و دزد محافظت می نمود و سعی از
 حال او تعجب نمودند و او را بخولیف نمودند که مغرور بنفس خود باش او گفت من بر احوال خود
 با بصیرتم اما با جری سفر کردم بارهای چند دزدان بادیه بر شب بر سر راه می آمدند و من پیش
 از همه محافظت می نمودم و بسیار پدار بودم از یکی از اعراب بادیه که امار صلاح از ناصیه او
 می نمود را حلقه کرایه گرفتم مرا گفت صد مرتبه بر محمد و ال محمد صلوات بفرست و نعمت باش من صد
 مرتبه صلوات فرستادم و بخوابدم ناگاه شخصی بر می خیزد و بر سر من می کشد و گوشتی بکوفتی کن
 و مرا بجات ده که من ترا چه می شود گفت دست مرا متاع تو بکنند شتر چه او باریک او را در او خواند
 بودم شکافه دست خود را آورده بود و متاع در آوردم دست خود توانست که بیرون آید
 پس مکار بر پدار کردم و التماس نمودم که او را دعا کند گفت تو دعا کردن و لای که بخت تو بدین
 بلا گرفتار شده پس دعا کردم دست او خلاص شد هیچ وقتی فراموش نمی کنم دست او را از حقان
 پس بیک صلوات بار دست او را بکنند شتر تا بدین مرتبه عاف گشت کعب الاخبار گوید که در کتب بعضی



انبیاء دیدم که نامه بخد مت حضرت سلیمان آمد و سلام کرد و آخرت بعد از جواب سلام رسید
 نامه نوشت که زراعت بخواری عرض کرد چته ای که آدم را بجهت کندم از بهشت بیرون کرد
 رسید که آب چرانیاش می گفت زیرا که قوم نوح بجهت آب غرق شدند پس رسید که چهار در معمره
 نباشی گفت در خرابه ساکنم که او میراث خداست گفت چه می گویی در وقتیکه در خرابه می نشینی گفت
 می گویم گمانند آنجا نیکه در دنیا شتم می گردند رسید که در خانه که کز کنی چه کوفی گفت می گویم و ای
 بر فرزندان آدم که خوب بخت می خوانند و از شداید غافلند رسید که چهار روز بیرون نیامی گفت
 از شتم می آدم رسید که در او از خود چه کوفی گفت می گویم که تو شتر آخرت بر داری بدایع افلان و

سفر عقبی باشد سبحان الله خالق النور سلیمان علیه السلام فرمود که در میان مرغان بصورت کنند
 تر از بوم نبوده بد آنکه اکل هوام و مع آنها حرام تعبیر دیدن مانه در خواب دلیل زن
 قواده است که زنا را بجهت مردان قیادت کند یا دلیل زن زانیه بود فصل دوم در
 کموره هر که بیدار در محله کرب و تیری مشک نامند در باب الحف در اسد گذشت که کرب
 از عطش بمرجوع داشته از منی وی برون آید او هر ره نقل کند که پیغمبر صلی الله علیه و آله مردی را دید
 که ایستاده آب میخورد و فرمود که اگر اساتیر است که کرب با تو باشد عرصن کرده فرمودند جهت آنکه



شیطان با تو آب شام
 از آنحضرت نقل کرده فرمود
 اکلش حرام تعبیر دیدن
 اگر پسند که کرب چهری درید
 سلمان فارسی رضی الله عنه
 که کرب را طبعیات است
 او در خواب بیلیل خادم و حفا
 دلیل در دهانه بود و کرب که

فصل بی نهم و انسی باشد دلیل سال راحت است بجهت رانی و کرب و وحشی دلیل سال تعبیر بجهت کرب
 پسند که کرب بفرودخت مال خود تفقه کند بود کرب را بفرار و در و تشنگی کنند و گاه بخت چه در او
 و مضرت است از طایفه و س گفته کرب دلیل زن فریبده و گردن او دلیل بیمار است فی زردان
 سیرین آید که گفت در خواب دیدم که سنوری سر خود در شکم شوهر من فرو برده بارج کوشی از او
 برداشت گفت شخصی از شوهر تو سیصد و شانزده دینار در زویده گفت راست گفتی از کجا گفتی
 گفت از عدد سنور پس علامه که در جوار ایشان بود حکم ساخته بودند اقرار بمال نمود بگرفتند که
 پسند کوشش کرب میخورد و سحر تعلیم کرد هر که بر بزم و با و بخت و در از محله بعضی گویند بلبل است
 دم او کاسه است بزر خود گیر و بول کند پس باشد هر که بریزد بکشد چه بول او سم قاتل است
 فصل سیم در بار مضموم به هشت معروف است بفارسی شانه سر و مرغ سلیمان نامند
 ترکی بوی صاحب خطا و رنگهای بسیار بالطبع بد بود و کرب را که بود چه خانه خود در زبل بنا کند گو
 از خاصیت او آنکه اگر او زیر
 شیشه دلیل حضرت سلیمان بود
 نمود و اخبار آمده که روبر
 سمات سمعین در مو
 نماز نزد بکشد تفقه بد بود



در این بسند بطریق آدمی در
 در آب بدین سبب تفقادی
 حضرت سلیمان نبی علیه السلام
 رو نموده که اگر خود خوب
 یافت غلاب طبع بد فرمود

از خاصیت او آنکه اگر او زیر
 شیشه دلیل حضرت سلیمان بود
 نمود و اخبار آمده که روبر
 سمات سمعین در مو
 نماز نزد بکشد تفقه بد بود

که زود در ساعت او حاضر گردانیده او را در سجده نماید یا عذاب و در ذاک کنم بکنند بر او یا در تشریف در آنجا
یا عارفانند وجه یا آنکه دلیل روشن سپارد پس عذاب در هوا بلند گشته همه روی زمین در نظردی



سک کاه در دست شخصی بنمود برین و شمال طشت گشت بدیدارید که از جانبین میاید پس بقوت
تمام فرود آمده بدور استم داد گفت با آنکه ایکه ترا بقوت داد که بر من رحم کنی و متعاضد
من بخودی عذاب گفت و یک نفر خدایم خورده که ترا در سجده عذاب در ذاک نماید پس رسید که یا
هس استخوان کرد گفت آری که آنکه محبت روشن سپارد دهد گفت ای خدا که نجات یا هم پس
بر دو پر دار نموده نزد آنحضرت آمد چون بدید نزد آنحضرت آمد دوم خود دست کرد و دو بال خود بر
زمین میکشید که تواضع و فرود تنی آنحضرت نماید پس آنحضرت سر او را بجانب خود کشید و بر عین کرد
بنی است او که و قو کابین بدی است یعنی یاد اوستادان خود را از خدای اراستماع اینکلام آنحضرت را
لرزه بر اعضا داشت از او غور کرد و سبب غیبت وی پرسید بدحوال شهر سبا و کیفیت امر پس
چنانچه مشهور است بیان نمود پس بدید عرض کرد که خواهی شکر و ترا در فلان روز در فلان جزیره نشاند
کنم پس آنحضرت قبول نمود در روز موعود بال شکر خود بخیزد مذکوره حاضر شدند بدید طیران نموده
محلی گرفته و بخت و بدید انداخت و گفت همه بخیزد از این شور بای بدید پس آنحضرت م و لشکر ازین
ارج شدند که روند گویند که سبب غوا آنحضرت از سجده او آن بود که او باید و ما در خود نیکی کردی
که در وقت پری عجمه ایشان طعم آوردی چو نماده وی نمای شود بخورد و نیا شام و فریاد قطع نکند
تا آنکه بسوی وی معاودت کند انکاش حرام است چه آنکه قتلش منعی و منکر ترج است از خود خویش
او آنکه هرگاه پری از برای او بخور کنند بوام از آنکه گریزان شوند چشم او را اگر بر صاحب بسیار آید

نه فراموشش کرده بخاطر وی رسد و همن خاصیت دهد اگر دل او را بریان کرده باشد تا اولی
 و نیز قوه حافظه اش زیاد شود و دیگر خیزی فراموشش نکند اگر ده پدید را بپوشند و در خانه یا
 دکائی آویزند آن محل ویران گردد و هرگز آبادان نشود و اگر روی او را بر کسی آویزند که از پستی یا
 جراحت او خون رود و خون را باز دارد و هر که شمار او بعد از آنکه مرده باشد گرفته بر پوست وی
 بدوزد و با خود دارد هیچ ضرر نرساند و ادام که با او باشد اگر نزد پادشاهی یا بزرگی رود
 گرامی دارد و در جانش روا کند اگر خال آشیانه او را در زندانی باشد همه مجوسان بیرون آید
 و نبات باشد اگر بکنک از پای او بر کودکی یا غیر او آویزند آنکس از چشم بد محفوظ ماند و ادام که با وی بود
 همه در عافیت باشد اگر دم در باخونش مخلوط ساخته بر درختی آویزند هیچ باز نهد اگر بر میان
 سفیدی آویزند پخته بخندارد اگر بر کسی که خون از جراحش مانده آویزد آن بود او آویزند ساکن شود
 زبان وی در روغن کهنه اندازند هر که در زیر زبان بگذارد هر جاستی که دارد رو و اگر در هر که بر او
 با خود دارد بر خصم غالب گردد و در جانش روا گردد و بر مقصود خود طغیر مابد اکل مطبوخ گوشت و باغ
 قلع بود اگر مغسروی با آب مخلوط ساخته خمیر نموده قوسها سازند و در سایه خشک نموده هر که بخورد
 و در نفس خود بگوید طعنک فذل بن فلانة هدی و جعلت سمع بقولی و تطع لی و تشهد لی كما شهد
 سليمان بن داود علیه السلام مطعوم آنکس بسیار دوست دارد و از سخن وی بیرون زود اگر دوست
 او را بر بازوی چپ محکم بندند در زمان محبوب القلوب گردند اگر شمار زبان وی و اسما را بر
 بر ورق آهون نوشته بر تنه پشی که سیاه یا سرخ باشد مجموعا محکم بسته در زیر در خانه کسی که دخول
 و خروج بروی بود و فن کنند آن شخص و بر اعظم دوست دارد و از سخن وی بیرون زود و اسما
 این است خطیطا مودایل و صفایل اگر خون وی بر چشمیکه موی زاید دارد و قطره بنامند موی
 زایل کند اگر هر چه مرده یا زنده بود راست در خانه آویزند هر که در آن خانه رود از سر چشم بد محفوظ ماند
 اگر او را زنده بود نموده مغسروی خشک نموده با مصطکی صلا کنند و دست و پیکر مور را با او گرفته هر که
 بگوید محبت بویانند کرد و چشم راست او را اگر بر گوی تازه چیده بر بازوی راست محکم بندند زود
 هر کس رود آنکس دوستد روی گردد و اگر روی او را شکست و صلا نموده بار و روغن کهنه مخلوط
 سازند بر موی سفید سه روز متوالی طلا کنند مور یا بغایت سیاه کند خون او را اگر گرم بر سفیدی که
 در چشم افتد بکامند او را زایل کند اگر مغسور او را در برج کبوتر بخور کنند هیچ جانور کبوتر را از آنجا که
 بچه اسفل او را با خود دارند مردم او را دوست دارند اگر بال او را زود دیوانه بخور کنند صحت یابد

گرفت و اگر چه مقصود مسخر بخور کنند کساده کرد و اگر ماله بر مال حب و در خانه ظالمی را
سه روز متوالی پیش از طلوع آفتاب بار و بکشد و بگویند چنانچه قلع میشود استخاره را از
این مکان قلع شود فلان بن فلان شخص از امکان بیرون رود و دیگر عود بخند اگر مال حب را
سوخته خاکستر او را بر سر راه کسی که مقصود تو بود بریزی چون شخص بامی برانجا کستر کند
ترا دوست دارد و اگر دو پیر از مال راست او را در پوستی بدوزی و با خود داری بنام وی و
بنام مادر وی بنایت دوستدار بگو کرد و در از ترین بر مال از مال حب و بجهت حب قبول بود
نعت سر دیدن و در خواب دلیل مرد عالم غنی است که با و بد گویند از جهت حق او و هر که او را ثواب
خود پسندد دلیل غرت و مال است و حکم بجز نزد سلطان از امر حادثه و جنگ من بسیار یقین
یا او را مسافری آید و بر دیدن او امان است بجهت خایف و بار باین مفری گوید که دیدن او در
بر ویران شدن خانه های که با خود است از هم او یعنی بدد که شوق از بدد الدار است و باشد
دلیل رسول صادق و مقرب ملک یا جاسوس یا مرد عابد کثیر الجلال و باشد که نجات از شداید و عذاب
بود یا دلیل معرفت الله و شرع و دین و نماز و اگر نشسته پسند بسوی آب راه یا بد باب هست و مقصود
در او مشتمل بر کفصل چه او مکسوره و مضمونه دارد و خوش بود او مملو و شین بجز آنچه از دوا
بهر که با آدمی انس بکند و جهت دفع آنها و اعادی و رفع مخوفات انس و جن آیند حاجت او است اللهم
بیلا لا نور بهاء عرشک من اعدائی اجمیت و بسطوه بجمروت ممن یکسید و فی استرت و بطول و بید
و کت من کل شیطان استعدت و بکون بر سرک من کل هم و غم خلعت یا حامل العرش من حملة العرش
باشد البطلش یا جانس الحشیش اطمین عنی من ظلمتی و اطلب من غلبتی کتب الله لا غلبن انما و رسلی ان الله
عنی عزیز حجاب و یکر اللهم الی استلک بر الذات و بذات السر حیوانت لا اله الا انت اجمیت بنور
و نور محش الله و کل اسم الله من عذوی و عدوانه و من شر کل خلق الله مائة الف لاهول و لا قوة
الا بالله ختمت علی نفسی و دینی و مالی و جسیع ما اعطانی ربی بخاتم الله القدوس المنیع الی
ختمه اقطار السموات و الارض حبنا الله و نعم الوکیل و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرين
و از حجب مجریه مانع بجهت دفع شر سلطان و شیطان و سامع و دوحش و هوام نزد طلوع آفتاب مفت
مرتبه بخواند مشرق نور الله و طهر کلام الله و ثبت امر الله و نفذ حکم الله و استعانت بالله توکلت علی الله
ما شاء الله لا حول و لا قوة الا بالله تحصنت بنعمی لطف الله و بلطف صنع الله و بحمل سر الله و بحکم
اگر الله و بقوة سلطان الله و خلعت فی کتف الله و استجرت بر رسول الله ص و برت من حول و غنی و

استغفر بحول الله وقوته اللهم استرني ووالی واهلی ودمی وولدی بسترک الذی به سترت ذانک
 عین بک و لا یقتل الیک رب العالمین محبتی عن القوم الظالمین یا قوی ویا متین ویا صلی
 علی محمد خاتم النبیین و آل اجمعین و سلمت لیما کثیرا الی یوم الذین و الحمد لله رب العالمین و شاک
 برادر مظلوم و شین معجزه کبوتر صحرایی ساق السحر مانند در باب سبب گذشت و بعضی گویند که مرغیست که
 فاخته و کبوتر متولد شده بکنوع از او طوقی و سیاه رنگ و مجاز است الا انک او از او خیرین ترا ویش



مزاج کبوتر صحرایی نسبت بکمان
 مثل او از خود است و شان
 بر او لا خود اگر چه خود در
 خود را بکشد اکلش خلال چه

سر و راست صوت و ماهن صوا
 موصوف تعطف و مهربانی است
 دست بسیار دیند بسیار باشد
 از جمله طباست اگر قطره از خون

او در چشم چکانند که جراحت یا نقطه خون باشد بزد و خون مجتمع متفرق سازد و خون کبوتر اهلی بر همین
 خاصیت دارد و بر سر حکیم گفته که هر که مداومت با گل پخته و نایه قوه باه وی زیاده شود لعنتی
 دیدن او در خواب دلیل مرد غریب بزرگ است و گاه باشد که دلالت بر اخبار و رسل کند چه خبر کشدن
 آب در روی زمین در کشتی نوع علیه السلام او آورد و بعضی گویند دلیل زن صادق است و رسل
 جانور است مانند سوسمار لیکن او بزرگتر است بعضی گویند چلیپا به بزرگ دراز و سریع است و خفیه که
 است عبد اللطیف بغدادی گفته که درل و سوسمار و تحت الارض و حباب و چلیپا همه اینها در خلقت

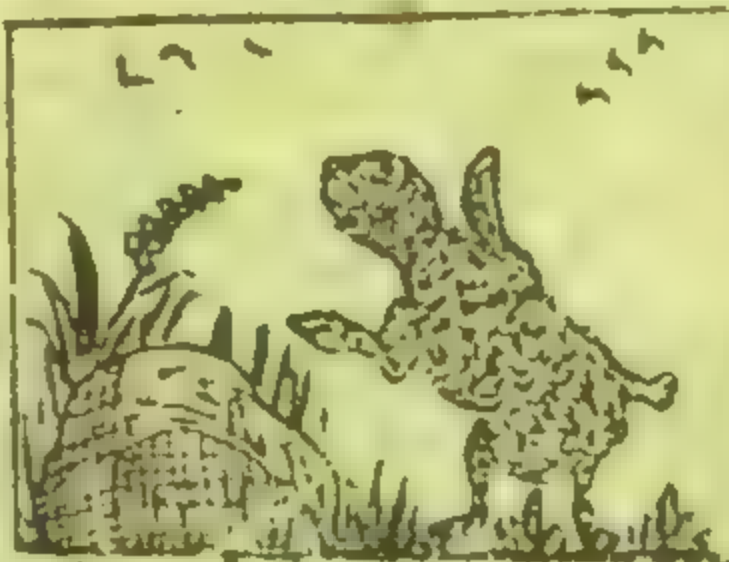


شده سگد بگرداند او درل
 در حیوانات کثیرا بجماع ترا و
 لیکن چون بر سوسمار غالب
 از سوره اش بیرون آورد

حرزون است که در خاک گشت
 نیست میانه او و سوسمار عداوت
 آید بکشد و بخورد گوشت سوسمار
 و برادر ستولی عین و ماخن و

بکند رسم او انکه مار را غضب کند و سر او بشکافد و ببرد و چون او را بکشد اکثر مار بزرگ در شکم او باشد
 حافظ گفته که حرزون غیر درست و حرزون جانور است که در نواحی مصر باشد طبع و منقش با انواع
 کشیده او را کف ویت مثل کف آدمی انگشتان مقوم با مایل بر حیات و عقارب غالب آید و بزرودی مخور
 و از سوره اش بیرون رود و در جایش ساکن گردد اکلش حرام موی او را اگر بر زنی آویزند بار نکند و دام
 که با او باشد اکل گوشت و سوسمار را نیز آید کند طلار گوشت و خار از بدن و پوست بیرون آید اگر پوست
 او را بسوزانند و بار و عن زیت مخلوط ساخته هر عضو که خبر کی دارد بر او طلا کنند خیر کی وی یاق

شود و طلا میسر کن وی نافع کلفت و عشق است تعب سر دیدن او در خواب دلیل بر دشمن
 حسیس التمه که صاحب دلایل ضعیف بود و ز غله هزار و غن مجر حلیاسه و برکی باشی بعلو مهند
 از جمله خشرات و موزیات است در احادیث نبوی ص آمده که در گشتن او بواب بسیار است در وقت



القار حضرت ابراهیم علیه السلام
 انش می نمودند الا و ز غله که
 لند احتیاجه و تم اورا بر ص
 قتل و بر اسباح گردانیده

در مار مرود و همه حیوانات اطفال
 با و میدتا انش نشند تر شود
 و پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله
 از طبع اوست که در خانه که از

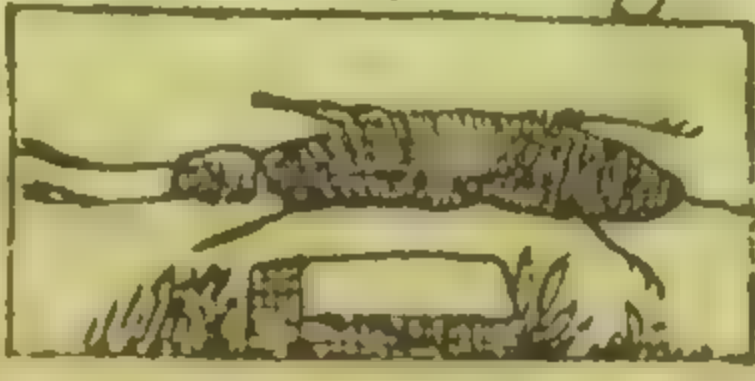
را بجه زعفران اید داخل نشود و با مار الفت کرد چنانچه عقرب حاصل از دهن بار کرد و بطریق بار
 نهد زیستان چهار ماه در خانه خود اقامت کند و پیزی نخورد و احکام او در سام ابرص که نشست
 تعب سر دیدن او در خواب دلیل بر دیت که امر بر وف و نهی از منکر گشتد کم نام باشد که نام
 نرند و باشد که دلیل دشمن بود که آشکارا شرت کند و بدگوید و عسل بزکوبی در او می کشد



از طبع اوست که در
 مادی کند اکثر ز و مادر
 تولد شود و چون شیر
 ز او چوپالوده خورد
 شود چوپالوده نیاید

اما کن در شت نام هوا
 با هم مجتمع باشند و در وقت
 در پستان او جمع شود و بکند
 قوت شوش زیاده
 خود بکشد پرون

اگر او را جراحی رسد بستر یک در میان سنگ براید بجای و بروی نهد به شود چون احساس خستگی
 کند اگر بر بلندی باشد به شت افتد و خود را در و دین تالاک کند و فرود آید و بگریزد و فرود
 او که از سر تا دم اوست محافظت کند او را از سنگ و غیره بجه نرمی که بشا نهی وی است او را
 در رفتار سریع گرداند اکثر اشخاص جماع سال چه از جمله طمس است اگر غر سر و رازنی که خون
 او روان باشد در شمش بر دار و خون وی منقطع گردد و اگر گوشت وی خشک و صلابه کرده صبر
 سعد و قنقل و زعفران و عسل و خلموده بکفقال از و باب کرفس نوشند سنگ شانه را بریزد



بنات الوردان
 متولد شود اگر در حمامها
 و بعضی اصهب یعنی میگون

جانور است در اما کن نمناک
 و بر که بعضی سیاه و بعضی سفید
 و از نیست که مرصها گویند

درازهند و دراما گنج سیرا الف کیر واکلش سرام ارسطو گفته که اورا زیت برزد و در کوس
 حکا کند و در شش ساکن کند و اگر بر جراحتی که در ساقها باشد طلا گشتند صحت بخشد ماب
 نیست و هشتم در یار شمل بر دو فصل چاه مکسوره نیامده فصل اول در یار مقو
 با جوج و با جوج بجم تعالی گفته که ایشان از فرزندان یافث بن نوحند و از ترک اند خدغه
 یافثی از حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و آله وسلم نقل کرده که آنحضرت فرمودند که با جوج
 چهار صد میر است و با جوج چهار صد اسیر میجوک از ایشان میر و پادشاهان و سواران و فرزندان
 خود نیز صنفی از ایشان باشد که طول هر یک صد و پست زرغ باشد و یکنوع دیگر باشد
 که یک گوش خود و شش و یک پیکر محاف نمایند هیچ فیل و خوک نکند زنده الا آنکه بخورند و گشت



ایشان بر تبه ایست که مقدمه لشکر ایشان در شام و ساق و در پست المقدس باشد هر که از ایشان
 میرد بخورند از آنها مشرق و بحر طبریه ایشانند حقیقانه و تعالی دخول کرد و مدینه و بیت المقدس را
 بر ایشان سرام فرموده و ببین منبیه گفته که ایشان در حث و جوب خورند از حضرت
 امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه مقولست که صنفی از ایشان باشند که در طول
 و صنف دیگر را طول با فراط بود و بطریق طیور منخالب و مثل سباع انیاب و گوشهای بزرگ
 دارند بطریق بهایم جماع نمایند و مثل کرک فریاد کنند مویهای ایشان چنان درشت و طول
 باشد که ایشان را از سرها و گراما کنند و بر روز بزرگسد میکنند و خف کنند تا آنکه نزدیک
 باشد که آنرا سوراخ کنند چون فردا آیند حقیقانه و تعالی از احوال اول خود داد باشد تا در

اخرا الزمان بگویند فردا انهم و سوراخ کنیم چون فردا میباید بحالت اول باشد و قفسه آخر
 سوراخ کنند و بیرون آید مردم بجهار متخلف شوند تر نظرت آسمان اندازند مطلق بخون بازگرد
 پس حق تعالی بسبب لعن ایشان از اهل کشتن داد و گرفت که در گردن ایشان پیدا میاید موی
 زرد و نوری از بزرگو بیست یا شیب بوی یکشاخ در میان سر دارد که منقب شعبها بود بعضی گویند

که دو شاخ در فشار دارد
 کاو کویت در موی صغیر
 دارد موی کبر و چون آب
 میان در حشای خمیده
 که شاخ او شاخهای درختان



که با مور کوزن تراست
 اگر صفات وی مشابه
 مفسد و عیسان بسیار
 خور و نشاط در اید و در
 شاخها بازی کند و باشد

بیکر و قدرت است خلاص نیاید زیاد کند چو مردم فریاد او بشنوند بیایند و رسید کنند اکلش حلال
 و از طبیبان است نشستن بر پوست و دفع بواسیر کنند بجهار و زکوبی ترکی داغ اشکی مانند
 دو شاخ مثل فشار دارد که در خار ابدان قطع کنند چون نشسته شود بکنار آید اگر درختی با
 آید با شاخ خود بر و بعضی گویند که بجهار همان یا مور است که گذشت شاخهای او بجهار نیست و
 او بایل بر خن اکلش حلال است پس در روغن او در دیر که در پهلوی آدمی بهر سدا فاع است
 اگر بر روغن بمان مخلوط کرده بیایند انفع باشد سایه این جزی در کتاب عربی او رد
 که از بعضی از طبیب علم شنیدم که گفت وقتی که از شهر خود بیرون رفتم در راه بعضی رسیدم با وی
 مراقت اختیار نمودم چون شهر که مقصود او بود نزدیک رسیدم گفت مرا بر توح حق رفاقت است
 و من مردی ام از جن رسیدم که آن که ام است گفت چو در پیشتر بظان مکان رسمی مرغان و ماکن
 پس در میان ایشان خروسی پس از رضا پیش بخود رج کن گفتم مرا نیز بوجاهتی است گفتم هرگاه
 شیطانی و جنی مار و سرکش که عزیت دارد اثر کند علاج وی چه باشد گفت دوی و آنکه قدری
 از پوست خرگوبی بسیار با او انکشت بهام جنی گرفته چند پس از روغن سداب بزی در سوراخ پس
 راست وی چهار قطره و در پس پستی چوب وی سه قطره بچکان که جنی دارد ببرد و انشخص نجات یابد مرد عالم
 گوید چون شهر درآمد بدان مکان رفتم خروسی رسید در میان ما گمان دیدم جوایسم بجهار صابون
 نفروخت بوی قیمت بسیار و آدم و بخریدم و چون مالک شدم جنی که در راه بهار فوق من بود اشاره
 کرد که بکش بگشتم بعد از آن جمعی از مردان و زنان دیدم که بغوفای تمام آمدند مرا گرفته میزدند که تو

ساحری چه قسم که اجروس را بچ نمودی زن جوان را از ما جن گرفته است پس از دست
 نمیکند از پس از ایشان زهی بقدر ز قیر از پوست تخمور با قدری از دغ و غن سداب بری
 طلبیدم چون آوردند هر دو ابهام ازین محکم تبسم جن فریاد کرد که من ترا تعلیم کردم که با من چنین
 کنی گویش سخن وی نکردم پس چهار قطره از آن دغ و غن بر پستی راست وی و سه قطره در پیش
 حکانیدم ازین در حال صحت یافت و خنی فریاد میکرد تا پیشاد و بمر و پس از این دهنه شد که
 نمیکند شستن خروس عقیص سفید و و تاج چنانکه در باب دال در دیگ گذشت دفع جن کند
 و اندک علم و نیز تخمور مرغ سبک ریخت شنبه رنگ زرد یک سفیدی زرد و متغش باشد در بختان
 حجاز بسیار باشد زعم اگر آنکه کک راست انگشت حلال بر نوع برار مهند و بار یک قطره و عین
 مهند موش دشتی در محل است که در باب دال گذشت ذوالرحم یعنی صاحب سینه در باب گذشت
 حیوانیت که پامای درازا



خود مثل دم بلع کند
 ساکن شود در طوبه زمین بخت
 همیشه طالب نسیم باشد از
 زمین سبک خرم باد و بخت
 خانه سازد و در کنار دیگر اظهار کند و بیکر مخفی و اندر مخفی برای گریختن قرار میدهد و
 طبع اوست که در مواضع نرم راه رود تا کسی اثر قدم او شناسد و چون ز چری ترسد بر بلندی
 برست تمام بالا رود و تسخوار کند و سر کین اندازد و دندان در خاک اعلی و دود در خاک
 دارد و این نوع ریس باشد که همه بنی نوع وی مطیع و مشاود وی باشند بر سر بی یاسنکی برآمد و
 راه چری پسند دندان بر دندان شاید و صد کنند چون ایشان بشنوند از هر ناحیه بسوزانند
 خود گریزند چون ریس مزبور تقصیر کند همه جمعیت گریزند و بر آید و دیگر ریس گردانند چون
 بطلب معاش روند ریس پیش مشرود و بر بلندی برآید و چون امر خوف پسند او از کند ایشان
 پروان ایند طلب معاش گریزند بکنه باب را در طلب روع زیاده است مناسب نبود که در باب
 راز مرقوم کرد و لیکن چون بعضی مخفی است لهذا در بار نوشته شد انگشت سیم خامش
 آنکه بر موضع که موی زاید در یک درآمده باشد طماننا بعد از آنکه موی را آورده باشند و بپروان
 پروان نیاید بعتسردیدن و در خواب دلیل مردیست که بدو غوغا فرستاده و اگر با او رخ

ناید با چنین مروی جنگ کند بحسب بعین و سیم مهر بادشاه ز نور عسل که همه نخلها بطبع کی

باشد که دو همیشه در یک
نمایند یکی زاینده و دیگری
و حضرت امیر صلوات الله
بعصب الدین نمایند



شعیان است فصل دوم در باد مضروب یو لوبو بدو باد غیبت که گنیت او بور باح
و او جلیم است که در چم گذشت چرخ است اکاش حرام اگر سر او را خشمگینوده و مسلمان کرد

باشکر طبرزد سائده و با سر کن سوسمار مخلوط
سازند و آنکمال نمایند باطن غیرا
زابل کند لگزیره او را با آب

شده پنج سائده
پنی سائب
سوط کند نفع عظیم نمید

بکتاب النیس العشاق من تالیف محمد بن الحسن الشهر الرامی فی علم و

بسم الله الرحمن الرحیم
حمد و ثنای بعدد خالق عز و جل است که وجود خاک را از اتم شرف و تقدیر متبانی آدم شرف کرد و
و شکر و سپاس قادر بر اراد است که با امار قدرت نفس نفس انشا برادر سلک موجودات شرف
نطق بخشد و عقل برآمده را بر ملاک مغرب کریم و محرم اسرار وحی گردانید و دل صدر شریف را بر
و قرب حضرت عزت از زانی داشت و منزله قبول الهام قلم آن بکار حقایق معانی و دست تصرف داد
و صحنه آن بکار نور کتب آسمانی موشح گردانید و حق نجات بر روضه مقدسی که لوای رسالت را بحکم
انما افصح را از فرش عرش کشید و سالکان برده حق را هدایت و امار سلک الارحمه للعالمین را نصیب
مساک ظلمات کفر نجات بخشد و در دبر ال و اصحاب او که کار فرمایان کارگاه و مند و مقنن کون
کل نقیض رضوان الله علیه اجمعین اما بعد عرض از انعمهات انکه در تاریخ فتح روز افزون شده
کشورستان یکصد و زیاده از زمان متولی الملوک العرب و انجم الملک رقاب امم مافطیلا و انعمه ناصر عباد

الموبد من السمار المظفر من لاهدا باسط الامن والامان باشر العدل الاحسان ظل ابيه في الارضين
 قهرمان جهان الدنيا بالطول والعرض سلطان السلاطين مغزال دينا والدين شيخ اوسين پاد
 خان حسنة الله سلطانة وادفع على العالمين برانه روزي بنسبه درگاه از در محروسه مرافه از
 درون صفای جسم طواف اطراف رسد کعبه الحکماء سلطان العلماء استاد البشر افضل المناجرین
 نصر الحق والدين محمد بن محمد بحسن الطوسي نور الله مضجعه بستان بودم از فضل قباب جهان فروز از
 امار کوکبه نور روز بر انفرش مینا فام مجلس دیدم چون مینوار هسته فرد نیم ماود را عجا رتبه
 کردن خاک بر داب همه معجزات عیسی را از بافت غیب اشاره فائز و الی امار رحمة الله کعب
 محمی الارض بعد موتها لکوش عالم رسید تعجب کنان کفتم فرد بازارین در جوانی و جمال است جهان
 و خیال که نوشته زینت او زمارا ساقیان عجب ارجام لاله کون در میان انداخته و مطهر مان غرا
 ساز برک طرب ساخته ز کس از عین سستی تاج زرین بر گوشه فروخته و عجب ارجام لبالب سکود سر
 منظر شاخ برانده این یک ستار اغان حشیا ر بوده آن یک حشکان خواب عدم را چشم اعتبار کشا
 فرد کل در محاف عشق خوش خفته بد سحر که باد صبار او خواند یا ایها المزل سرد از او طیفه
 بنده کی خدمت سلطان کل مقام نموده و بدین خوشخوان حسنه اردستان بنعمه داود می در ترم افرو
 فرد بنسوزانده سوسن زیند غم آزاد در زکوه زبان خوشیج در کفار از هر طرف
 انجمنی و از هر گوشه صاحب سخی عرصه بازار طبع را از آب اشعار اوجیدی زد اشندی درشته
 بازار نظم ارکو بر کفار مشیری کرده کردند می حکیم اندکفته اند مصدع حوکان نماند کوهر فرونها
 در آسای محاورت خود فروسی آخاز و زبان بطمین بر شعری ماضی دراز کردند لغتیه فحوی کلام از
 صاحبش می دور انجامید و مضمون بحث معلوم نکشت چون بحر طبع اگر انما دیدم و کوکب و ج
 دانش بلند پایه با فم محال معال بود و محل سوال فرد سرست شدین میل کلزار سخن
 ناکه بهانه بفرماد آمد نصیرم کرده گفت فاضلی از انضال عصر میفرماید رباعی هر چند که
 سر و قامت افزاشه و اسباب جمال مومو حاشه بر فرق تو موسی بدو مضای نمود
 ما عهده ز نوزده اند خسته و ایرامی مشتمل است و صاف حسن خوبان و منوط با و ل
 از باب سخن هم ما عهده اشکال انیسوال بجواب شکل کشانی اعیان زبان بحلال باید تا بیاج
 اجتماع اهل بهر خبر کرد بعد از اهل بسیار عذر خوانان گفتند نظم از بعد کج خویش خنده با
 که تو هم ناقد بصیری و هم ناقل خبر جوان باتفاق از غرور دعوی بقصور سنی قائل شدند

قسم شعری سخن آفرین و هستاران بار یکس این ارکضت معانی و غایت سخندان سرای معشوقه بر نوزده
باب بنوبت کرده اند و از روی وقت مویر بر همه بالائی داده اند چرا که گفته اند بالازار سیاهی
شک و بکری نباشد هر چند در شرح این ابیات بحر را نمی بینند و زبان فصیح و فصیح است
مستور بخود و فایا حکم اشارت به سبیل ایجاز و رفتی محمل نمایی الضیم قابل مرقوم کرد و در این فصل
و اینمخدره مستفی شد بانیس العشاق بروجه استحقاق من بالیف الضعف عباد الله و احوالهم حسن بن محمد
ملقب بشرف المستظهر الرامی احسن الله عواقبه باشد تا چشم بخت بکشد مسکنی که در جواب
رفع صد گونه برده خواهد کرد آنکه در مذهب نوزده باب است باب اول آنکه در کشور
چین سراسر ملک است مویر گرفته اند و فرق در اصل اوست و مقسم بر سه نوع است اول
معتق و پهلوی کشن خوانند و آن چنان باشد که موی اترک که کرده بند از اسپاری کاه گویند چنانکه
شیرالدین دامانی فرموده فرد کرد دست بن بدن کله عفرین رسد پایم قرار یاب به مرغ برین رسد
نوع دوم مجذوران موی دلم و پهلوی نقوله گویند و سپاری کلاه خوانند و مراد از کلاه آن است
سکن بر سنگن باشد چنانکه سید ذوالفقار فرماید فرد بت دلم مشکین کلاه مشک چنن گرفته
روی لاله نوع سیم مسلسل و آن چنان باشد که مو تجمان زره در یکدگر رفته و از
پهلوی مرغول و سپاری کاکل گویند در شیرالدین و طواط فرموده فرد کاکل مشکین بران
از رخ چون آفتاب حیف باشد بر روی توار کاکل آفتاب و هر یک در کشوری است
و در مملکتی کار سازند اگر چه سبیل را مو و طره و کیسو خوانند فاما در میان این جمیع متفرق رفتی بقا
و از آنجمله بر یک اقرار کاهی و نیاهی است آنکه در حشار جو مار در کلزار حلقه زند و بر آلف خوانند
چنانکه در وصف دلیان گفته اند فرد وقتی برای آنکه بغارت برند دل زلف آورند
سر خسار و کج نهند و آنچه برینا گوشش هر فرد و او در و بر کردن محبوب سجده و بر آلف گویند
چنانکه شیرالدین خستکی گوید فرد از بنا گوش از در و داری با گردنش برینا گوشش حرا
کردن بند کیموی و آنچه بادوش رسد از درازی و دیر باز پس بنند از طره و اند
چنانکه کمال الدین حوایه فرماید فرد یا غمزه را پندی بده تا ترک خو خواری کستد یا
طره را پندی بنه تا ترک طرا می کنند و آنچه کمر و از میان معشوق در میان گیرد و براموی
داند چنانکه بزاری گفته فرد موی تو ایا میان و میان تو موی جو تو که دید موی میان
در میان ترک و آنچه مسلسل و در خاک افتد و در پای معشوق سر اندازی کند آنموی دراز

که نقش خواند چنانکه قائل گوید فرد آنچه که زلف بخش بینی که در خاک افتد باز من دیده مشکبان
 از سینه جاری بود و زلف دلاور معشوق را بعبیر نسبت داد و انداخت چنانکه شیخ سعدی گفته کیست
 غریبه و کردن تمام بود محبوب و خوبروی چه محتاج ز نور است و شعری عربی است و مورد است
 اسم شریف در عبارت آورده اند چنانکه صنع ذواب صغیر غدیره غدا طره فرغ
 شعر و اسم موی سیاه را گویند و جف موی سیاه را گویند و مسلسل زلف بخرم خوانند و
 اربوی و لون و شکل مجموع سی و هفت تفسیر کرده اند و از این سی و هفت کلام ایشان مشخص است
 و در عبارت بلغات دولست چنانکه حاد مشکبک تید ظلمت ظلام میل حل دور
 غنیم غنم جل متین و سبک کل کیور که حایل دلند است تعویذ عاشق می نمایند چنانکه
 الشعر اخافانی در یکجا است فرموده فرد بدو موی که نتواند من است یادگار از سر مکن سر است
 و از ده دیگر مستعمل است و در عبارت بلغات دولست چنانکه عقد که جبهه جبهه جش برقع نقاب
 طاب طاب غراب سجد عقرب صلیب و محمود سوزنی گفته فرد روی بناماد که عجب
 خود کالیه سله زلف کشا و اگر ارباب بخواند کالیه و در استعمال بازده دیگر این غنم مخبر
 مشوش مشوش مشوش عمار طرار دام تمام حلقه نعل شبان دغان برج و ملک الشعرا
 ظیر الدین فاریابی فرموده فرد چشم بجا و بی بهای باطل است زلف بکافری عوض برج
 خیر است و بعضی از بلغات عرب اوکت زلف را خوشه صفت کرده اند و شعری از اردشیر
 آورده اند و این تشبیه بایست چنانکه امیر مغزی فرماید فرد گرفته زلف کرده کبر در میاد و
 چه خوشه غنم اندر میان دو غناب و آنچه تعلق با رسی گویان دارد و زلف از روی مجاز
 هم نهاده اند چنانکه سمن با بنفشه نعل ناله نازگشای مشکبوی مشکبک مشکبش
 مشکبک مشکبک مشکبکین خیرقام خیرکن عین عین عین عین عین عین عین عین عین عین عین
 غایب و غایب غایب غایب غایب غایب غایب غایب غایب غایب غایب غایب غایب غایب غایب غایب
 شب یاز شب دجور شب قدر عمر از سایه سایان برده جنگ غنیم عین ماهان هندوستان
 رنگبار هندو لاله سیکار میدان ولدوز دلاور دایمند و بر سر کردان سرکش سرکش سرکش
 سر باد داده سر باد از سر بخشنده سر از از نهادار زده کند کند انداز رسته رسته رسته رسته
 رسته رسته رسته رسته رسته رسته رسته رسته رسته رسته رسته رسته رسته رسته رسته رسته رسته
 بند زخم شویده سودانی دام نافع پریشان غم اندر خم پا و پا بودار پریشان کار است

رونگار تار ماه سحر بهم برآمده انصاف و احسان است دراز و مفردات این کتب نامعدود
و بکشف این شبهات طهر الدین فارابی زلف را جادو میخواند و در این شبهه بجز محبت چنانکه میفرماید فرد
زلفت بجادو میبرد و هر کجا و لی است و آنکه بچشم و بروی ما مهربان دهد و این شبهه را بواسطه آن
در عقد صدقه هم زلف وصف نموده اند که جمیع اینها در استعمال این شبهه مفقود میشوند و این بفتنه
برگاه منظور میسر تر شدید و منضای موسی ظاهر کرد و صدقه زلف که هر دو نور زده با حسن است
از دیوان و لری منوخ کرد و تا کسی خفیه است یعنی نه است و با شبت معترض کفایت امر کرد و که قائل فرماید
بر فرق تو موسی میو مضامینود تا عقد صدقه از نور زده اند چنانکه باب دوم در مفتاح
وجه و ضمیمه استوار بسته و در بارسی بسته زلفانی نام دارد و در ورکار بدین چهار اسم معروف
روشناس است و چهاره دارد و چهار گوشت سه شنبه کرده اند اول آنکه قدای عرب چنان میشود
از جهت خطاب ابرو و کف خضیب نشسته کرده اند و نصفیت پسندیده اند و به پیشانی ازین پسر میرود
پدری گریان نمک جراین که پست ندارند کف خضیب کشاید که زنا صید اند که ماه من گره
سته از جن کشاید دوم آنکه شعری نرسان چنان در خان را بسیل نشسته کرده اند چنانکه بی
در کفایت نشسته گوید فرد بهر دل به پیشی پوسته سید رخشد آن بر تو چفت چون خیرمانی سیم
سعادتمند شش سر خوانند و این پسند روشن است و گفته اند فرد انشیری چنان سر عاشق را
نداشت کورالمطف روی جانیست شتری چهارم از روی کشادگی و بر ازهره گویند و این
همه سزاوه است چنانکه فرخی گفته فرد بر ملک حسن که بر زهر جیبی زهره بر نفس آید چنان که کشا
باب سیم و هفت ابرو و از اهل عرب حاجت خوانند و بطاق و محراب و عین و غل و بلالش نشسته
کرده اند و آن بر دو قسم است متصل و مفصل یعنی بهم پوسته و از هم گسسته و از روی لطیف پوسته
خوش است چنانکه گفته اند فرد پوسته کسی خوش بود در عالم جزا بروی بار من که پوسته خوش
و در عجم بسزوه صفت سوم و هفت اول آنکه اهل نظر از ماه نو خوانند از روی که بر سر حسن بخش
نماست و از روی او بهی عظیم مشاهده میروند و همه را دیده بر او بخوان و او خود را چنانکه هست همه
می نماید عاشق مستمند بی تکلف گوید فرد به کس نبودم کم ابرو که تو داری منوهر که بر من
همه کس نیاید و او را که حقیقت او تعلل بدقت نظر دارد و چرا که گاهی با زلف از نظر محسوس کرد و در
طالب دیدار از عین تصور گوید فرد یکجانب از زلف سیه گوشه ابرو دنیا گرچه در ابرو به یکجانب
دیدن دوم آنکه اهل تعبیر بگوید از اول او هستند لال مغنی قلاب تو بین کرده خوش منخوانند

و سارمی کمانش میسکونند چنانکه رامی میگوید فرد از دور کمان برویت میسکونند
تو افتاب در خوشی که دیدم سبتم آنکه شیخ سعدی قدسین چنان کرده را از دور یکی نفوس و روح تشبیه کرده
میسکونید فرد از دور سحر بر کمان ابرو چون نفوس و روح بر تابست بایست چهارم آن که
ابروی سبز را در کنار کمان میسکونید فرد از روی رنگاری کمان چو نروده برداری عیان تاوش
باشد در جهان دیگر نباشد مشتری چشم آنکه از گوشه سارچی دارد راست کمان میباید که معشوق
در کین عشاق کشد چنانکه گفته اند فرد بوسه کمان ابروانست بوسه کشیده تا بنا گوش
و گوشه کمان ابرو و زلف که دل بسته است چنانکه شیخ عماد میفرماید فرد دل من گوشه گرفتار
همه عالم لیکن گوشه گیریت که در بند کمان ابرو نیست ششم آنکه در افاق خوانند از
آنکه بر منظره دیده از تمام دارد چنانکه این بنا گوید فرد ندیده دیده معمار عشق طاقی جفت جز
ابروی که جفت است و طاق در عالم هفتم آنکه قبله عشاق است و گوشه نشینان و بر محراب خوانند
و از وجود روی دل بر آورند چنانکه شیخ عماد میفرماید فرد ندر به غره خورز تو دار دل من
لاجرم گوشه ابروی تو شش محرابست ششم آنکه او را بن جلال بین نقی تشبیه کرده هر چند که
یکی نقی است بر سر عین است و در عشق اصفی گفت است فرد از خط سواد ابرو است مثل
عاجز شود این مقلد و این سلال نهم آنکه ابل قلم ویرا حلقه نون خوانند چنانکه گفته اند فرد
خوش نویسان باید در قلم هیچ نونی بهتر از ابروی دوست اگر چه خطی مدد است چنانکه گویند
فرد حرفیکه بود بر ورق حسن نودال نون چشم ابروی تو باشد کافی دهم شسواران غصه
فصاحت چو کاش گفته اند چنانکه قطب چو کافی گفته فرد خال تو فرار خم ابروی کجست بگویند
که اندر خم حوکان باشد یازدهم آنکه چون نیکیان داغ قبول آن بر ناصیه همان دارند بد آید
کرده اند چنانکه قائل گویند فرد نیکیست اینود که پوسته داغ ابروش بر چپان باشد دوازدهم
آنکه چون از روی شوخی سر در گوش محبوب باشد در دیوان حسن و جمال راه محراب بند و ابرو
دشته اند چنانکه قائل میفرماید فرد بالای سر نورلف از آن دربان است کار روی تو حاجت
بشایر سیزدهم آنکه طغرای حسن و جمالش گرفته اند فرد ابطال خط مستطور ظهیر الدین قاریانی
فرموده فرد طغرای ابروی تو بامضای شیکونی برمان ماطعت که انکار مزور است
یاب چهارم در صفت چشم چشم ابل غریب با صبر و مقلد و ناظره و عیان خوانند و این چهار
نوع است شهادت کشیده و خواب لود و میگون و غنیمه لازم سر چهار است و چشم شاد را

عجری گویند و بجام زرگس نسبت داده اند چنانکه قائل گوید فرد در خرابات معان کوئی که بشان
غافلند از شراب شوق جام زرگس هشیامی تو و چشم کشیده چشم زرگس است که از شکی برخطوط
اجفان متصل است و بعینه بکاف سطح نماید چنانکه گفته اند فرد چشمش کیطری کافی بود لیکن جو
می چشم گجا ایندل که من دارم قبول بر نظر گردد و چشم خواب الوده را مخمور خوانند
بر چند سدهام منت است و معریت که از عین مردم آزاری سیر فرد دنیا را چنانکه گفته اند
فرد نماید که سر عریده دارد و چمت مست خوابش بندد و نامکند آزاری و چشم میگون است
رنگ شراب دارد و محمراست و از شوخی در یک نظره العین شهر آشور بر یک فرد و او را افغان خوانند
چنانکه میر کرمانی گوید فرد روشن است این هسل بخیر که در دیوان حسن چشم شور آید
چون شایه مشنویست و اهل نظر چشم معشوق را چهل صفت وصف کرده اند و از آن جمله سیزده
عرب تعارفست چنانکه عهر زرجن شقم طیل قمری خمری مخمور ساحر معرید فقه قمان
زجاجی جرع مردک دیده را بعد و س چشمی تشنه کرده اند که در جمل جرع یابی در خواب باز
باشد چنانکه خاقانی گوید فرد اند و مخمور عروس چشمی حقه در رده حشرع میمند و بی و
خبر تشنه کرده اند و در عجم متداولست چنانکه زرگس با دام خواب الود نوشته استین مردم دا
خار سیاه خطا ترک فتنه جاد و فریب جاد وانه جاد ووش جاه بمل خوشخوار خوریز
مردم آزار کمالدار تیر انداز ابو آفریب آهوانه شیرکار نیم ست مست مستانه
خراب بیمار ناتوان چنانکه شیخ فخر الدین عسکری فرماید فرد خرابان که چشمش که توان
در عالم چه شاید گفت که خود را ناتوان سازد و طهر الدین فارابی چشم را با قیاس تشنه کرده عیار
آنکه نورانی در روشن است که چشم را عین میسگویند و چشمه افکار ایمان و در این تشنه محضر است
چنانکه میفرماید فرد چشم شوخت که آفتاب و شراست خطبیرت که آسمان آساست و
خا و ستم خنان شده اند کاسخ ایشان کنند عدل و وفاست باب عجم در صفی کا
مرکب از اهل عرب جن نامند و در فارسی یکت هر چند خیل مرکب چشم ترک قلب بکن بکای نامند
اما در عین ایمان بدو از د شعب مشعب میگرد و در پیش سنان خوانند لطم مرکب کدر
کنده سستی از جوشن مانند شان کیودر جناب لشن و طایفه خجروش خوانند چنانکه گفته فرد
انجیر مرکب تو خون جهانی رخته و آن زرگس خجروش با خون دل امیخته و بعضی مرکب
سرسبز را میگویند نسبت کرده اند چنانکه امامی گوید فرد تا واد چشم مست ترار و کار بیغ بی

نکر بر سر موی گذار تیغ و قومی مژه را ملک نامیده اند چرا که در کمان خانه ابرو پوسته در کین عشا
 و موی سگافی شعار اوست چنانکه گفته اند فرد مرکان تو با کمان بروست برش همه بر نشاند
 آمد و گرویی مرکان را بنا و ک نسبت داده اند که از مجری دیده خون دلهار از و چنانکه قائل گفته
 فرد ناوک مرکان و خون دلم بسکه ریخت کرد جهان سر بر در نظر من سیاه و فشران
 بنیشت شده کرده اند چنانکه خاقانی گفته فرد نوک مرکان چنان زد می بردن که سرش بر سر ریخت
 و بعضی از نوک در سواد حلقه هندوی از هر طرف پوسته و در دیده طلایه کشیده است صفه ز قلب
 شکش خوانند چنانکه عاشق و صفا بحال از زبان معشوق گفته فرد خیل مرکانش دو صف راسته
 در پیش هم ریزش خون میکنندم که بر هم میزنند و قومی نوک مرکان را از روی ستری
 بالماس ریزه اش نسبت کرده اند چنانکه در صفت سنگ ریزی معشوق امیر معری فرموده فرد
 فرو زده بد و بادام صد هزار الماس برون نشد و صداما سها ز در خوشاب و جماعتی از
 شعری قدیم مرکان هستند و آن اینده در گفته اند چون این شبهه خلاف تشبیهات متداولست برای
 غریب نماید چنانکه شاعر گوید فرد سبیل رخسار تو رنگی آتش پرست نرگس مرکان نوهندوی آینه
 و سخن گویند باریک نظر بر مرکان را پای عجبکوت نسبت کرده اند که از پرده عجبکوتی دیده از هر طرف
 راه دل عشاق نیز چنانکه سیف ابغری میگوید فرد از پرده عجبکوتی نرگس تو و در دل زده عجبکوت
 مرکان تو چنگ و طایفه بسیار بورچه کان که در کرد بادام جمع شوند نسبت داده اند چنانکه سحر فرین
 گفته فرد موران بهوئی بکرستان لبش در حلقه گرفته اند باد اشش و کلام امر به عجم است
 چنانکه گفته اند کلام الملوك ملوک الکلام و اکثر قضایای عرب مرکان را بطعن رمح و نوک قلم تشبیه کرده اند
 اما در رساله شیخ حسن ابوزری در صفت حسن آمده گفته که چون بر صفی جمال نون خطا بر روی خوبان می کشند
 فرد موی زهر خامة تغیر و افقاد بر دیده نشسته و نام آن مرکانند بابت ششم در صفت روی
 و آن در لغت عرب بهشت اسمی است چنانکه میا غره طلعت مطر عارض غداره خد وجه
 و بر وجه موصوفت اول آدم و ویرا اسم خوانند و در لفظ آدم ایها میت چنانچه افضل القرآن حوا
 سلمان میگوید فرد دانه خال تو بر عارض کندم کون دید آدم آمد زنی دانه و در دام افتاد و نام او
 و گوید بوردی معروفست و اصل عجم کلرک میخوانند چنانچه بهشتی املی گوید فرد رخساره کلرکست تو ای
 سرور و آن وردیست که از باغ بهشت آورند و ثالث اینضا میگویند و با بعضی تشبیه است و نه
 سفید پوست میگویند چنانکه شادی گوید فرد تابر کل شیرین شد روی سپید از تو ز ترمی و شاد

در پوست میبکشد و زبان پاری هشتام آوراست اول آنکه اهل نظر دیدارش گویند مولانا
همام الدین شمس رومی فرموده فردا اگر دیدار بنامی بهشت را یارانی برای همه دو تن کشند
روضه طوبی را دویم آنکه خراسانیان چهره اش خوانند چنانکه طاهر الدین فارابی فرموده فردا
شمعیت چهره تو که هرگز نور خویش بر دانه عطا به اسمیان دهد نسیم آنکه اهل بخارا
رخسایش گویند چنانکه نور و دکی گوید فردا رخساره او برده عشاق درید تا آنکه نهفتد و در دهم
رده چهارم آنکه عشاق مشتاق خارش میمانند چنانکه غریبه دانی فرماید فردا گشاده کوی کرمان
ترسب رخ بر سینه کشیده دانه صیحو چی زینل بر خند پنجم آنکه شاهبازان موعده حسن خوش گویند
چنانکه سحر آفرین گوید فردا بر که رخش دیدار کناره نمیدان در شطرنج او فاده براید ششم آنکه
پاری کوبان کوزه اش گویند فردا شد بار در دیدن رویت روزی در بخت نداشتیم بدین
کوزه میسازیم و بر زبان بچلو می دیم خواهند چنانکه گفته اند فردا او نم و اشو بدیم ایمن
و انش اشو بدل بوبادادان هشتم آنکه سایر خلق رویش گویند چنانکه شاعر گوید فردا روی نما
تا که ایمان آورند بت پرستان از زمین سونات در وی نازش ناز بچل محضت را
ارستند و در عزب نشسته من وجه بدو خبر کرده اند قمر بدو پنهان مرآت شمع مادر عاج
کافور اهل عجم از حقیقت او بر یازده صفت بر محار اطلاق کرده و در لسان هرب آورده اند چنانکه
گفته قبله دین معترف صحیفه نسخ ورق طلعه نور بدو پنهان بقم و ویرانوز و صفته
آورده اند اثبات ماه جام جهان نما اینست دست موسی انش آب شیرها کلزا
گلستان کل لاله سمن یا سمن نسیم نسران کلزار ارغوان نیمروز خنک کارخانه پهن
چنانکه گفته اند فردا خیال روی تو در چشم من چه جلوه کند کارخانه پهن در نظر بدیدد و از
عدو دهل و پنج نشسته شش وجه در میان اینطایفه مترادف و متداولست چنانکه شمس آفتاب
قمر ماه پنهان دست موسی ناز انش مرآت اینست در بد کل و شعری رؤسای سیم
صفت پسین نموده اند چنانکه یک بیت که چون پسین در وجه نشسته فردا ما بین دو عین است
شد از نون میم مینی الفی کشیده بروی از سیم باب هفتم در صفت خط و خط نزد ارباب حسن
نقصیت مشرک میان اهل علم و حسن خط از غایت لطف در عبارت نیاید اما از روی قیاس مرد
قسم گرفته اند اول آنکه گرد لب بر میاید و روی پسین دارد اهل عرب از نبات خوانند که حقیقت
نشود ندارد و شعری عجم نیزه میگویند چنانکه طاهر الدین فارابی فرماید فردا در خطش را

نسبه خط تو هر زبان تالاب چار آن لب شکر فشان نهاد و استادان بر کبر سخن
خط سبزه فستقی میخوانند چنانکه گفته اند فرد از بسته فسقیت معلوم شد کما مرور خطیت
روی نسبی دارد و شعرای خراسان دایره خط سبز را بواسطه دور و لون با سمان نشسته
چنانکه امیر مغزی فرموده فرد خط سبز است از آنرو آسمانی گشت نادانی بجان منت پذیر
اند عظامی آسمانی را و از باب معانی مهر کما شش گفته اند و این دلیل روشن است چنانکه
جمال الدین سلمان فرماید فرد رخ تو چشمه مهر است و کرد چشمه مهر دمیده سبزه خطیت
مگر که مهر کیاست و از یکدوش بر کار این نسبت کرده اند چنانکه میخواست فرد
روی دوست زنگار گرفت از یکدوش آن سو حشاکان آه زدند و همسبیل روحش برین
خوانده اند چنانکه قائل گفته فرد خطت ز عمار روی در ریجان کرد یا قوت لبست سترت
دارد و با وجود آنکه در قلم مصطفی نسخ نسخ حسن میگید چنانکه طهر الدین فاریابی فرماید
معزول کی شود خشت از نیکوئی بخت زیرا که بر تو ملک طاحت مقرر است و جان از سوا
او تفاوت مراتب انواع خلوط درج یا قوتی متحقق نمیکرد و ادیب کاتبی گوید فرد خط غیا
لبست نسخ گشت در عالم که ناکهان شود آن نسخ لبست توقعات و حرف کمران لوح
عشق شکل دال خط را بلام نسبت کرده اند چنانکه عماد حسن و میگوید فرد خط تو که شان لبست
نازل شد لایست که برایت و جهت دال است و در اینجا چهارده صفت قلم در آورده اند
چنانکه سبزه ریجان مهر گیاه پرورده زمره مینا زنگاری فستقی طوطی خضر لاله
دایره و شعرای خراسان دایره خط را به این نسبت کرده اند چنانکه ادیب صابر گوید فرد
ور و در رخ تو ناله انداخت سپهر تا دایره خط تو بر ماه کشید قسم دوم آنچه در شام زلف سرفرا
کوش محبوب آورده اند سیاهی غبار خیل ز کیمیا است که در خط خطا دارد و در حسیل حسیل
کرده چنانکه امیر مغزی فرماید فرد زمینان که خاقن بهم برآمد بخت کونی ز جیش سایه پدید
وامر القیس از ابود حشمت نسبت داده و در پاریسی ترجمه شش گفته اند فرد لاله را تاب
رحمت در دل بجز افکند عود را بوی خطت بر سر ببرد و ابونفراس مشکبش تشبیه کرده و
حقیقت این تشبیه نیز مفید استدلال میتوان کرد فرد تیره آن خط مشکبم که کونی مورچه
مشک الوده بر برک کل نسیرین نهاد و آنچه صحیفه غدار را دور نموده گرفته است و در سیمای نوی
کوش از وی منشیون گردانست که عارف تجا بل گوید فرد گرد مشک است که بر کرد چشمه

مانند است که در دهن کل بچشمه و منبتی در خط را پیشتر شده کرده است چنانکه طبر الدین
فاریابی گفته فرد آمد خط سیاه بلالانی رخت وین نیز منبتی است که لایق است و این
نوع خط نیز تازه صفت موصوفت چنانکه سنبل شکست خضر عود سمندر بر غراب
دوده تاریخی ابر انکشت قیر نیلی مای سیاه مورچه بنفشه شب چنانکه انوری فریاد فرد
ای از بنفشه ساحه کلک را ثواب و شب طایفه از دوده بزروی اثناب و درین
تشیه که ذکر رفت بنفشه با اصطلاح ال عجم است و نیز دوده بعوت اهل عرب چنانچه نبات ریحان
خضر عود شکست خضر بنفشه نیل قیر لایم دال غراب بر غراب ماده و یکی بر یکی خط مجبور
خط محبوب را با اس ال عباس تشبیه کرده و این معنی بغایت غریب و بیاری در این باب ازین
فرد در قلم نیامده است سلطان رخت لباس جاسی را پوشیده مگر سر خلافت دارد و
خط از روی حقیقت انحرای مشور و در نشو و نما است اما دام که محبوب بحاسن اوصاف حسن خط است
نکرد و چرا که گفته اند فرد اهل معنی را اگر صورت بنفشه خط تو صورتی بودی رخت از روی هستی مای
فاما او را که غبار در دیده بود از مطالعه خط غبار چشم فرد چشم کویه نظران بر ورق روی بخارین
خط می بیند و عارف قلم بنفشه خدارا با سبب بنفسم در صفت نال و آن موصوف و معرفت
زیب جمیل و زینت جمال هم از عربی است و شاعر عجم شد و حال نیست از آنکه نقطه سودانی رسولی
خال مشوق را سودای دل عشاق نیستی باشد از آنکه بر دوشند چنانکه گفته اند فرد تا تو بر کمر
نقطه سودا زده در سویی و دلم آتش سودا زده و از آنچه خال را با سبب نیست کرده اند که پوسته
آتش خار در تابست فرد و در اسب و خال تو زینهار زین شمشیر آتش سودا زده سبب و از
سیاهی دل کفر و فرعون نیست کرده اند چنانکه قایل گفته فرد رخ و خالت بد و مضاد و لغت فرعون است
رقم کفر مرارید و مضارده و اکثر قدامی عرب خال را بجز الاسود تشبیه کرده اند و شعرای عجم حقیقت این
معنی را از قدام سبب کرده اند و در عبارت آورده اند چنانکه شاعر گوید فرد خالت محراب سودا
اهل منقائیم مسعی کجاست بوسه اهل صفارا و ستاره شناسان نیک اختر کوکب مخفف تشبیه کرده اند
چنانکه گفته اند فرد این دو ابروی تو این نقطه خال چو کوکب مخفف بیان و در اهل
اسمعیل خال دلپسند را بهاروت نیست داده چنانکه میفرماید فرد زلف تو بر سنا گوش ثعبان و در سبب
خال تو بر سناخندان ماروت دجاء اهل و خال الدین خواجهم در وصف الخال که از امکاه بر لب تشبیه
آب زندگانی دارد و میگوید فرد چه بکجاست سیاهیت خال هندویت که نیک نیست کانی برد

خروهند وستان خال از بخش تشبه کرده چنانکه میفرماید فردر روشن شده از رخت که خالت خشت
در مملکت بدن مغرب فاده است و شعر از بخارا با مکرر دیده نسبت کرده اند چنانکه مولانا
شمس الدین میفرماید فردر یکیزک چشم است خالت یارب اگر عین سواد مردم دیده فمشاد
و در صفت خال اهل لطف لایحه مر ازین رباعی گفته اند از رباعی انحال که بنده بر رخت می پسند
ز اغیبت که جز کل تر میشد بی بی عظم که در گلستان رخت زنجی بچه برین کل میخند و دان
خال بقطره خط منبت است چنانکه قائل گوید فردر و از خال تو بر طرف خم ابرویت هست یون
نقطه از غنیمت بر سارابون و هواداران ثابت قدم میسر نسبت کرده اند چنانکه گفته اند فردر
انحال که هست طالب تنگ شکر بر تنگ شکر آن کس بر نیست و اثر خشکی خال را بد نیست
کرده فردر و دان است خالت فاده بر رختان باید که کوشاری را سبب روز کارش و در
خال از نقطه دایره حسن بیست و پنج وجه قرار داده اند و از عدد بیست و پنج بر عدد بیست و هفت
بعضی مسفل بر بعضی غیر مستفل چنانکه حجره بود و یکب منخف نقطه ماروت فلفل حبش عذر
سگ و در عجم شکم میگویند چنانکه گفته اند فردر ای برهن از شکم بعد از زده عالی مسکین
دل از خال تو افتاد بحالی و بجهه دیگر عجم مخصوص چنانکه هند و رنجی سیاه دل خون سوخته
مشک آیین عذر آیین بجز فروش غایبه بوی غایبه رنگ فردر خالی که بر رخ تو پرورش فاده است
چون فلفل بود که بر آتش فاده است و آنه زاغ کس دل فرعون مهر کین انور دیده اند
و سو حکان سودای عشق از غنیمت تر خالی عمل میهند چنانکه عارف مرده بحال استغفار می کنند فردر
نقطه از خار نقاش ازل فاده است بر گلستان رخت تا تو بعد از زده و حقیقت بجز عشق مجاز
معلوم نمیکرد و این از ارباب قاریب دانند که صد رشتان بارگاه قبولند و قائل اسیر عشق
چنانکه گفته اند بیت اسرار تو عشاق تو دانند کجای کمال سید طینت که سریت الهی
باب مخم در صفت لب و لب ابل عرب شفا گویند و شعری عجم حلقه بر آتش یا قوت نسبت کرده اند
چرا که مدح چانه های سنر و کان در آید و چنانکه طبر الدین فارابی فرمود فردر و نماز مهره
خوشت از حلقه لبش در چ ریش نقش و از مهره مار داد و بعضی بطوطی نسبت کرده اند چنانکه
گفته اند فردر طادس جان بکلاه در آید ز خرمی کر طوطی لبست بجدی زبان وید و شیرین تر است
خسکان فراق سکرش خوانند چرا که بی سهاران عشق از دست و در رنگ بنار و آتش است
چنانکه گفته اند فردر و صفت لعل لعل بعد از فردر بیار عشق را شکر فردر ان وید و سخن گویند

خراسان و در پیشتر نسبت کرده اند هر چند که خط سراسر او نیست و سلطان الشعر انوری میفرماید فرد
 خط تو بلب تو جو شیرمای مور زلف تو بر رخ تو جو بر مره غراب و بعضی بلب معشوق شکر گفتار
 شکرستان گفته اند چنانکه گفته اند فرد طو میان شکرستان ترا چه توان گفت که شمارشند
 و جوهرش اسان حلقه ارباب لطف به العمل نشسته کرده اند چه آنکه طبع و ادب را است چنانکه شیخ سعدی
 فرماید فرد ملاحتی است لب لعل ابد ترا که در حدیث نیاید چه در حدیث آید و دیگر گفته اند فرد
 لعشند بزرگست لب او گفتم یا قوت بزرگ قیمتی تر باشد و ابل سرفند لب بار یکبار تو
 نشسته کرده اند و مسدع الدقایق میفرماید فرد لب از روی باریکی بنماید بچشم سوزنی چو شمار فرد
 ارباب دوات بخشش خوانند و از این فرد شهری دارد و فرمود این جام لعلت اگر بدست آید بخو
 نهرم ملکت سلیمانی و مضحای عرب برابر طبع نشسته کرده اند و در پاریسی لطیف تر از این نیافته اند
 چنانکه طالب در حسن طلب میگوید بیت باری کرد و طیفه ثور و ز جو شستم گفت از لب طبع
 و هم از غره خار و رد و لب اطحال نوباوه را بخران نشسته کرده اند چو هر دو شیرمند چنانکه تاج
 طوائی فرماید مستعد عید یک عیدم بفرست خرمای لبست که بوی شیر آمد از او و شور کمان
 عشق نکندانش دلشتر اند برالدنکی دارد چنانکه خواهد سلمان فرماید فرد ترا بکردنم که ان ندید شد
 سبزی سبزی و ملک شد همدار جان همان و از آن رو که روح الله است عیسی و شش
 میخواند فرد لعل حیات بخت روح الله است کرده در در چشم نیست جای پرشی ملک شکان
 شرب خضر آبجانش خوانند بلکه حیات آب از او ست اما حیوان چه داند قدر آب حیوان و در این باب نمیکفت
 فرد نشان آب حیوان کردمان خضر مجسم دانت میدد یک بلب نشان مارا وستان جل
 عشق را حش دانند چنانکه گویند لعل تو راحت و خون در دیده مازدمام چشم تو ست است و
 در سینه باشد غراب و بار یک همان جان شیرین بلب آورده اند المبر از روی مست و
 صفت او را کرده اند و از این صفت بزم شازده مخصوص عرب است و بازده هم چنانکه
 حوض کوثر راح روح راحت یا قوت لعل مرجان ز بر جد عقیق شد رطب غلات و
 نج خضر مستعمل چنانکه حلقه حقه قد نبات لعل و سیرزه نشسته و یکو هم منو بست چنانکه
 لیکن جان شیرین آب حیوة شیرینی نقش زیاده مجاده جام خون نادرانه نمکدان شکر
 شیرین شکرستان طوطی و ابل عجم از استمالات ابل عرب نمیکند بلکه در سبب و سلیقه
 تصرف دارند و منفی از مطالعه و او این استادان عرب متحقق گوید که هر حرفی نظریه است و هر

نقطه وار حسن مطلع فارابی بمعنی استنایط کرده فرد چو ایوای لبست خون من بکوش آید و اگر
نشانه خون از خواص غناب است باب دهم در صفت دندان و دندانرا ابل عرب
سنام مترادف نهاده اند چنانکه سن و ثغر و فم سین و بنه صفت موصوفست اول نور که در
عجم شکوفه گویند و در جمیب و ساری که بر اثرش گویند سیم بر دینگی برگ و اگر اهل عجم دندان را
بزرگ تشبیه کرده اند چنانکه نسبت از اند و صفت خوشتر است چنانکه گفته اند پست زاله از پیش
فرو بارید و کلا آب داد و ز کمرک روح پرور بالش غناب داد و سلطان الشعر امانی
دندانرا بشک تشبیه کرده و لبر از خون چنانکه در قیاس است آورده فرد بزرگ تر و خون همدم
بسته برون و درون دهن است و اصل خراسان دندانرا از آبداری بقطره شبیم نسبت کرده
فرد و دانت بقطره های شبیم ماند کاندردین غنچه خندان افتد و همچون عامری و دندانرا
بقدر ثیاب نسبت کرده و بر حبه کمال الدین اسمعیل گوید فرد دور شده در دندان چون لبست باید
کونی تکریر یاد راه کرده منزل و اصل عجم ثیاب را پروین خوانند و در دانه بزرگ گویند دملولو
متعارفست چنانکه از در دندان کرشن محبوب اشیر الدین ارمانی فرموده فرد بوسه خواهم ز تو و لعل
بوی گیری خوش جو هست حکیم که شکر منجائی و در بیان برمه صفت مولانا کن الدین بکرانی
فرماید فرد المولود لا که شد دندان او پر دین جان از دیده اصل نظر در خوشاب انداخته
و شعری سابق دندانرا از حبه قیمت بدر نسبت کرده اند و در باب دندان محبوب گفته اند فرد در
لعل لب کو بر شکست و ریخته هزار کو بر از زید شکست و عاشق بگذر بر یکد یکرا افتاد و دندان
معشوق گوید فرد در برج عقیق تو آن چندین در و بر یکد یکرا ز سنی و افتاده است و جوهر
شناسان رشته فرورید دندانرا از ابجته که در یکد سنگند بگو بر نسبت کرده اند و بخلاف اینی
ایشان علی مخزومی تستری گوید رباعی میگفت دندان بتم عقد دور من هیچ تو ام خوشاب و بکفر
که خندان حنث آن بزرگ کشت خموش بسته دیگر باشد و بر بسته دیگر و در صفت
جمع و ثغر و صفت خط لب و دندان این سام فرماید فرد و تا بنم کنی عقل بگوید برگز که تو در آ
خفته لؤلؤ داری و نیک اختران زیر روشنی ستاره اش نسبت کرده اند چنانکه مولانا جام فرماید
فرد بختد اگر چه بخت بدست میدهم که اقباب بزم ستاره بنماید و ال نجوم بگو لبش را
دکست مادران قدیم دندانرا مهر نسبت کرده اند چنانکه در حقیقت لب با دارد و ستاره این نسبت
نسبت نیست بر دین چه عجیب اگر برانگنده از حقه مهر لب و دندانست و هر چند کوسر باک

نیکو بخشد اگر از خون او از خارج چشم بر پسته تر کرده بصفه بیه در و عن کل نهند در چشم رای کند
 فتنه بر دیدن او در خواب رسول بین یا دوست صادق یا حبیب مونس است یا دلیل زن
 مبارکه نیکو که زوج مثل او تواند بهم رسانید و باشد که دلیل نوحه بود بر سر پاره کبوتر مرگست و بین
 برج او مجمع زمان بود و بجای او دلیل پیران و اگر پسند که ایشان را علف میدهد و بویخو میخواند باشد
 که کبوتران و کلاغان در یکجا جمعیت نموده اند قیادت زمان نیاید و اگر مریض شدن و از ایشان
 در خواب دلیل شنیدن کلام باطل است اگر تر د او آید نامه بدورسد اگر از و گریزد ز نش طلاق گیرد
 میرد اگر میند که مالک ایشان شده گزینگان بخرد جا آسب کفشد میسد نمودن کبوتران در خواب مال
 دشمنان است اگر نقصان در چشم کبوتر پند نقصان زوجه اوست **حوصله** مرغ زرک حوصله
 در مصر بسیار بود و او دو قسمت یکی سیاه کر تیه الرانحه پوست آنرا استعمال کنند و دیگر آنکه پوستش

او پیشتر از حرارت و کم عمر
 او مناسب است بزواج
 دارند یا خیار ایشان
 نام شیر و لقب حضرت امیر
 گویند چندی ز شکم گوشت



استعمال کنند رطوبت
 میباشد پوشیدن پوست
 جوانان و کسان که مزاج حار
 غالب باشد **حسد** در
 صلوات الله و سلامه علیه

شکس عمتلی باشد چون حضرت عیسی بود و لقب بچیدر شده یا آنکه والدیه با حده اش با هم در خود او
 اسد ماسیده بود یا آنکه در کتب او اعلی اسد بوده **فصل** دوم در عمارت کسوره حجر حکیم و خواب
 در باب خا و حیل باید ان شاء الله تم اما تعمیر دیدن او در خواب دلیل زن شریفه مبارکه است پیر
 در حدیث آمده که ظهور ما غر و بطون ما کفر یعنی سواری بر پشت آنها غر است و شکس کجی که بچه دهد اگر میند
 که مادیان بازی و حجام سوار شده زنان مبارکه عقیقه بکاخ صحیح در آورد اگر بی انجام سوار شده زن
 عصمتی ترویج کند یا ترکب کاری بی ثبات شود و بدین مادیان بقیه دلیل زن صاحب حسب و نسب
 بود و سرخ او دلیل زمان بازی و مادیان زرد زن چهار و سیاه زن صاحب ملک و بیا بود و با
 که دیدن مادیان قرمز سال بر نعمت و ارزانی و لا غر دلیل سال قحط باشد حد آنکه قلعون و شیرازی
 کور کوره و تر که چلانغان نامند خوش طیور است و دو پشه و گاه سه پشه نهند و سه جوچه بر آرد و پشت
 خضات نماید زنگ وی سیاه و خاکسری و از مرغان شکاری نیست با بجای مرغان بر باید که طیور
 مسایه ایشان وی باشند ایشان را نیاز از دو حق جوارح محافظت نماید اگر چه اگر شکس کجی میرد بجای

ایشان بخورد و در طهر آن خود کتبت نماید این چنینه و این نیزه را زعم آنکه عجب قلیواج و قلیواج
 شود و همان است القادر علی ایثار گویند از طهور جوارح سلیمان است و لهذا الفت و مکتب و مکتب است
 چه او کس نیست که کتبت کند و هیچ احد را بعد از وی نماند ازینست کتوبت و کتبت است کمال است
 لاحد من بعدی اگر با وی صبر کند که زین ممکن بودی بر اینیه در طهور کتبتند و ترازی نبود و قلیواج
 همه فردن بودی هر چه باید از دست کسی ریاید و مشکل که از جانب چپ دی خبری ریاید و کمال
 ز باشد و کمال داده نعلت که امری همیشه این بت میخواند و یوم الرشح من اعقاب ربنا علی
 انه من طهر الکفر بجانی یعنی باید کردن بند از عیایات پروردگار راست چرا که مرا از طهرت کفریات
 داد و چنین بدوست این بت ساز و پس بدست روزی در عروسی حاضر بودم بعد از آنکه عروس
 بغسل گاه رفت که غسل کند کردن بند خود را بر زمین گذاشتن همان بود و بر بودن قلیواج بان چنانکه
 کسی بر آن مطلع شد بعد از عهد آن آن مراد بدو می متهم ساختند پس من دست بدر گاه قاضی احکامات



بر آوردم و کتبت انسانی لغیات
 و سبیه بود که قلیواج کردن
 و در من بودند میکفت که بار
 مراد این بت در شستن میسند
 کتبت و از کتبت فو اسق خدایه کتبت

استغفیر من بسوز ایند عالمات
 بند را پسند است و زمانی کرد
 طلال کن که ترا یکده ششم را چشم
 و اگر سخاوتم با نعت منم جیسی فراموش
 بقتل و می شد و نه قلیواج و

و کتبت از این و عقرب و دوش و کتبت کرده بختی خیر اینها حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و آله و سلم
 فیه و دره و اکل قلیواج بر دست اگر زهره او را در سایه جنگ عوده و در میان شش شمع کتبتند و هر که
 هر که اینان بودی کرد قطره آن در موضع کرده چکانند شاد و به اگر جانب چپ را گرفته و چشم راست
 سه میل از او کتبت نماید و اگر جانب راست گرفته بکشند شاد و به اگر زهره او را چپ و سه میل
 نموده در موضع کتبت و عقارب باشند یا شند عجات و عقارب بپزند اگر خون او را بپزند
 شکست و کتبت مخلوط ساخته بپاشند یا شند از صینت نفس قطع بکشد اگر خون زنده او را در خانه بپزند
 مار و عقرب داخل آنجا نشود و چشم و بدن و در خواب دلیل حرب و قطاع الطرق یازن زانیه باشد
 و بسیار باشد که دلیل شانه با کسی باشد که ترش حلال باشد و بعضی گویند و بدن و دلتا و شاپت کتبت
 او مشهور باشد اگر پسندد که او را در خیمه کتبت بپاشند و تعالی او را فرزندی که راست کند که قتل از بلوغ
 پادشاه شود اگر پسر و آن فرزند میرد و هر باب احباب برست او را جلای شود و مانند یانور است که با اقباب

میگرد و در وی ز روی نگرداند بر هیت ای کو یک سرشس چون سر کوسار مثل کرماسو چهار دست و پای
دارد و مانند شتر کوهان دارد و زبان او دراز در حلق اند صاحب عجایب المخلوقات آورده که خسیانه
و تعالی و بر صورت عجیبی آفریده که چنان او میگرد و در جهه که در آن عیسید باشد بی آنکه تن
کرد و با حرکت نماید گویا خاموش است و در سر و رخی که باشد مستلکون بلون اندر حیش کرد و در بان
او بد زنی سه گز باشد چون بعضی حیوانات است که در سر و رخی که باشد مستلکون بلون اندر حیش کرد و در بان
برق ریابد و زبان زردی در کام کشد و بخورد و چون جانوری بدند که از او ترسد بشکل مشکلی
شود که اینخوان از او گریزان شود و بهر ساعت رنگ دیگر شود لهذا همه حیوانات از او گریزان
شود از اینست که کسی که بر کمال قرار یگیرد گویند مثل حرامستلکونست و مادام که جوهر است که خست
رنگست و بهر چند بزرگ شود در بخش صاف شود و چون آفتاب طلوع کند و بطرف او کند و منوجه آفتاب است
آفتاب که آفتاب بهمت ریس رسد آفتاب را به بند مثل خون علی در وی ظاهر شود و همیشه طالبی
بودار و بطرف مغرب آرد و غروب کند و چون آفتاب غروب کند و قرص او از نظردی غایب شود
ما صبح طلب معیشت کند اکثر حرام چار ذوات السموم است خون او را اگر طلا کنند بر چشم موی
زاید و آرد و بعد از آنکه موی او را بردارند دیگر پروان نیارد و کمال زهره او و مریل فشاوه خیم است
اگر چه او را بار بار آهین گذاشته در آتش بسوزانند و با خون او اندک آبی مخلوط ساخته خون و سه باره بر او
بیزند و بر جراحات سر طلا کنند در دفعه اول شفا دهد گوشت و بضایه او سم قاتل بود و لغت
دیدن او در خواب دلیل وزیر یا خلیفه که از پادشاه جدا نشود چه او همیشه با آفتاب است ... باشد که دلیل
رسیدن رومی باشد بخدمت پادشاه با حصول مشقه در دین و مذہب یا دلیل زن آتش پرست
یا دلیل جنگ دیگر بر منیت حمار خروبر که اینک مانند گویند که در جمیع حیوانات هیچ حیوانی بنا
که با غیر جنس خود جمع گردد و بار گیرد و چون سیاه از تولد او گذرد و بر حیوان جدید بکنوع از
قابل احوال و احوال است و بکنوع دیگر از آن هست که در دین بر سبب یا بوقت کرد و از عادت
اوست که چون استشام شیر نماید از شدت خوف مضطرب گشت خود را بر بالای او اندازد و در آنجا
رقه باشد در خاطر او نماید و موصوفت بخدمت سمع و شنوای طوائف نام را در مدح و ذم او اقوال
ستبانه است جمعی رکوب از ارباب زخشیار نمایند و گویند او حیوان است بوقت و بار برد فرد
میکن خمر اگر چه بی تمنا است چون بار می کشد غریب است و دیگر آنکه خورشید از آنک و کار
کند و سوار می آید بکمر بر طرف کند و حضرت مقدس بنویس که او را بسیار سوار میشد و زوار او

توان نزد و آمد و در قرب خود حراست و بعضی دیگر در دست او کوفتند که حقیقتاً و تعالی اگر صوته
 تشبیه بصوت او کرده چنانکه فرموده آن انگر الا صوات بصوت الحیم و از جمله آداب و امک و در مجلس
 نام او نیزند بلکه از او بدراز گوشه تعبیر کنند و عمران در مثال و کلیت نمود که بنده انکار سخنان
 و الیه عاری یعنی سواری خمر ز عیب است و سواری خمر داده عار و دیت اند و از وجه مهر زنان
 داده نشود و پنجم و ده و ده فرمود هرگاه او از حمار بشنود عود بانه من شیطان الرحیم گوید
 چه آنکه او شیطان را می بیند و در باب حمار قول چهارم و در دست انفل غری نماند که شناخت
 که مذکر حمار محتویست مذکور میکرد و آن انگر روایت کرده از حضرت امام بن حق الطهر جعفر بن
 محمد الصادق صلوات الله و سلامه علیه مرویست که آنحضرت فرمودند در بنی اسرائیل مردی
 ساده ولی صافی عقیده بود و زنی داشت که اجل زمان آنرا بود و از خایت حرص که بحفاظت
 وی داشت هر نوبت که بیرون رفتی در آنخانه منتظر میمانی که بمقتضای انسان حریف تا مانع زن خود
 بمحسوس دیدار دیوار و روزه خانه مشاهده مردم را بگذر سیتمود و روزی نظرس بر جوان مسکین
 شامی که موافق طبعش باشد و افغد شیشه و داله او کرده او را طلبیده اظهار اشتیاق بملاقات
 او نمود چون جوان را بر روی نظر افتاد و صید دام وی شد عاقبت بعد از تامل در اینجا بگوید موافق



تجسس نموده بر وقت که جوان پیامی کشادی رکاب خود را از در بسته باقی میزد و را بکشودی و میراد
 خود از آن زن حاصل گزینی و مدتی با آن زن مکاره دیدن طریقه صحبت داشتی و صحبت خود را از آن
 امر شنیع باز داشتندی تا روزی ثوبه پیامی دهکش ازین بهیج بیدانیک من ترا بر ختم و ترانجا
 دوست بیدارستم و پنج نوع غبار مال از تو بر خاطر من هست اما چند وقت که دغدغه از تو در خاطر من و دوست

از تو در دلم بهر سیده و بر تو این بستم بنجام که قسم خوری و مرا این کردانی از آنکه تو بجز من مردی را
 نیشناسی و جماعت بنی اسرائیل را گویی بود که مقسم ایشان بود و آنکه در حاجت شهر بود که مدعی
 مدعی علیه نزد آنکه میرفتند منکر قسم یاد می نمود اگر دروغ قسم یاد کردی بپاک شدی و اگر راست
 گفتی نجات یافتی و آتشی بدو رسیدی زن گفت ای مرد بعد از آنکه من قسم خورم تو خوشنودیشوی و
 خاطر تو از طرف من اطمینان بهم میرساند گفتاری گفت هر وقت که خواهی قسم خورم چون شوهر کنی
 همی بیرون رفت جوان شایه باز ماند و در بخت و دزدن آمد زن گفت ای جوان شوهر من خواهی که



مرا در دامن اینکوه برد و قسم دهد و من قسم خورم که دست گیری این بنسیده و من اگر قسم خورم که
 شوم و اگر قسم نخورم شوهر را بر من اعتمادی نیست و نزدی بی اعتمادی شوهر و سوا شوم جوان از
 استماع اینکلمات متحیر و مبهور ماند پرسید که پس چه خواهی کرد گفت مرا حیل نماند رسید که گفت بگو
 گفت باید که تو علی الصبح لباس مکاربان پوشی و در از گوشی با خود بکنار آن نه که در خارج شهر
 حاضر گردانی چون آنجا رسیدم او را از تو گریه کنم تو شایه بدو مردار از گوشی گذار تا من در قسم خود راست
 گفت باشم که جز تو و این مکاری دست کسی من برنسیده جوان گفت جفا و گریه چه نیکو گفتی هرگز فکر من
 بدین نرسیده پس جوان بیرون رفت و در منزل صاحبش دور بگشود و بخانه درآمد چون صبح شد زنا
 گفت برخیز تا بجانب کوه رویم و قسم یاد نمائی زن گفت من طاقت پیاده رفتن ندارم گفت برخیز و بیا

مبارک اگر چنانچه اتفاق افتاد و دراز کوشی بجهت تو گرایه گم نس زن بر جنت و لباس خود را نیز غامی نوشید
برفاقت شوهر از شهر برون آمد زن جوان را دیدن این کار بان نوشیده و دراز کوشش در وقت انتظار
میکشید زیاد کرد که اینکاری بند را از کوشش را تا دامن اینگونه نیم در هم راضی بشوی گفت آری
جوان پیش آمده زن را برداشت و بر بالای دراز کوشش گذاشت رفتند اما دامن کوه رسیدند زن
گفت اینکاری بیا و مرا فرود آر قبل از آنکه جوان بدو رسد زن خود را از بالای دراز کوشش زن
انگشت عورت دی کشوف گفت نظر جوان بروی افتاد زن جوان را دست نام داد جوان گفت و آن زن
بعد رگیاهی گناه ندارم زن برخواست و در دامن اینگونه بایستاد دست بطرف کوه دراز کرد و شوهر
خطا کرد گفت بشنود قسم یاد نمود و گفت ای شوهر سواهی دست و نظر تو دامن مکاری دست و نظر کسی بن
رسیده از گرد چیل شدید چیل چیل در این طرب آمد کوه بان شکوه از هم فرور بحث بنوا سراسیل از
شاید اینحال انکار بلوغ نموند و از اینست که حبشیانه و تعالی کرد نماز اعظم و کبر شیطان ضعیف نموده
چنانکه فرموده این کید که عظیم و در باب کبر شیطان فرموده هن کید الشیطان ضعیف و از جمله خواص
او آنکه هرگاه از حرکت پنج کوشش او را در شراب یا غیر آن داخل کرده بکمی نوشاند آن شخص خواب رو
و بهوش شود و عقل وی را میشود و هر که در وقت جستن زانو براده از دم نرمونی کشیده بران
خود بندد قوه باه و مغز زیاد کند و اگر استکی بر دم او بندند یا مقعد او را بر و غن چرب کنند فرای
گند اطبا گفته اند که هر که گوشت حمایل بطوخ نموده در آب آن نشیند کسی که مرض گزاز دارد و را میشود
کز آن مرضیست که از شدت برودت و سرما برسد اکثر از ستم و سازند و کسی که صرع دارد و در آن سخت کند
شفا یابد و اگر سر کین او را با سر کین سب مخلوط ساخته بر خون روان که از عضوی بدباشند باز دارد
اگر سوزانند و بدباشند بهتر است اگر پوست پستانی او را بر کوه کان آویزند از قرح و خوف این شوند
و نیز اگر بر کین او سر که بدباشند و در منی معوط نمایند رعا فرایا دارد و اگر عترب گیرنده و اگر کوبه را
سوار شوند چنانچه مومی او بظرف دم آن باشد تحت یابد و باشد که دراز کوشش در آنوقت فریاد کنند
از آنکه در روده ورود و نیز اگر در کوشش او کوید که در فلان موضع مرا عترب گیرید در داز او برود اما اول
اصح است و اگر ترساق او را بار و غن زیت مخلوط ساخته بر سر طه کنند مویر او را کند اگر شیر او را بر
تقیب طه کنند نفوذ کند و فریاد او سگر امیر باشد و باشد که از درد مقعد فریاد کند و اگر کسی حلقه او
بر آن کند و خورد و در سر که نشیند و راد فکند لعن سر دین او در خواب دلیل جدی است از آن
و در تیسال فرزند خیر و سیر عامه چیل بود و قول تمام کوشش اینچا چیل است و باشد که دلیل عترب بر کوشش

و انظر الى حمارك يا ديدن حمار نشان خرد و علامت نجات بود و رجوع بناسب سواری و در خواب
 دلیل رسیدن مال و زینت و اولاد بود که قوله تعالی و انجسر کنوا و نیز دلیل نجات
 از غم و دیدن موت حمار دلیل موت صاحب اوست و دلیل فقر است اگر مندر بقصد خوردن و بیج بود
 و بعضی در روزی بهر ساند و اگر قصد اکل نداشت و بیج نزد مال و معاش او را میزد و اگر مندر که
 پشت او برآمد و قصد سواری ندارد و بیج کند دلیل بر فقر او کند و اگر دم حمارش دراز و پش
 قصه و دولت و مال و جاه و می زیاده شود حمار زین کرده دلیل فرزند و غرتست حمار فریال
 بسیار باید تخمیر که پاک ز می بود و حمار سیاه باشد حمار مصری و کبیل است و نمار ماده زن صاحب
 معیشت کثیر انجیر و صاحب نسل و اگر حمار ماده بندد که او متعاقب می آید دلیلست که ز می نخواهد کرد
 همراه آورد اگر مندر که حمار راه نبرد که تبار باز و دلیلست که مال بدست نرسد که حمار و حسی
 خرگویی بزرگ و داغ اشکی که او قرا و بگوید باب و عین بر آید بغایت شدید البقرة است ایندازد
 او همیشه محموم بود چون ماده او بر آید اگر ز باشد زانم خستین خرگوه بدندان گیرد پس ماده او حسیله
 کند در کرچین باشد متب بماند و دست سال یا پیشتر کند این پنهان آورده که بعضی از لشکریان و



قرب جزو که گاهی از قرار شام است و در دامند و حمار و حسی بسیار سکار نمودند بعضی از آنها را زنج و طنخ
 و دیگر دانه تابش در زبر او را فرو حشند چینه نشد پس بعضی بر خواسند سار و بر گردانند و دست
 کوشش او چیزی بخلاف کوفی نوشته دیدند که باسم برام کور بود و موضع علامت سیاه شده بود چون
 کورام ملک فرس متبیل از بخت پسر هم زبان بسیاری بود و از عادت او آن بود که چون شکاری
 میکرد و شد بنام خود که کوشش او را داغ میکرد و در ماسینمود و ندای عالم است که آن خر و حسی
 عمر کرده باشد قبل از داغ نمودن شاید زیاده بر شستند سال فرموده باشد که نیند که در دهان

چهار دخی باعث دوام صحت چشم و مانع زوال است از چشم که حال زهره او تحریک بصیر نماید خوردن گوشت
 فربه او مرض مفاصل را منع دهد و گوشت او نیز نافعت از برای نقرس طلای پنهان و از آله کلف کند
 زهره او دفع بول و زهرش کند اگر مغز ساق او را بار و غن زینق مخلوط ساخته بر بقی طلا نمایند زایل
 کند اعتسر دیدن و در خواب دلیل فرزند زن جنکار صاحب قود که از اصل با دیه بود و
 رکوب او دلیل عصبان و افروانی و افتادن از پشت او دلیل وقوع بر عصبیت است نوشیدن شیر
 دلیل عبادت و دینداریست کمک شدن او با عفوئی از او دلیل رسیدن غنیمت و مال و دشت
 او دلیل شرف و خرد و انس بوی دلیل نفعت چهار قبیلان بنارسی باشد که جانور است شکم با یک
 شت او مداومت کو با سیری بر پشت بسته بقدر دینار سیاهی و از جمل کمر است و از او که جگر و ریه
 ضعیف نم بهر سدر و مرشال گویند فلان زل من همار قبیلان کلهش حرام است اگر او را در رکومی عجم بر صبا
 تب و ی ربع او یزد لکانه



حر و ون بذال
 جانور است از ذوات
 معموره غیر مسکوره باشد
 انگشتان و بند ماتی
 بیاضی دارد و مختلف

تب و ی مفارقت کند
 معجمه سوسمار از بعضی گویند
 السموم است و در جاهای
 کف او شکر کف انسان است
 انگشتان و پوشتن پا
 حلیاسه که بیاضی دارد

انگشت حرام فقر را بکند اگر کسی سیاه بر بدن مالده و خود را بر تنگ زند ضرر نم رسد
 و چون بوی او بشنود برسد و بگزید طلا و سوغه بویست او الم ضرب و قطع را مجوس کند که سیاه
 سر و جد کنند تا بار و عیار آن جنس بر کند بر الم ضرب و قطع ثبات و زند کند شستن او در میان
 رکوبی سیاه با خود میراث تب رعیت اعتسر دیدن و در خواب طمع و حرص است در کتب اختلاف
 در مزاج و غفلت و فراموشی است فصل سنم در ماه مضروب چهار بی جز و بر که دغدیری
 و حره آمد مرغیت در از کردن اندک طولی در متفکر دارد و خاکستری رکعت در بصره بسیار میا
 و اگر صید مردم اینجا بود و در عرصه او دانه یا بند که از دشت بطم بغی حبه آن خضر بهر سد اگر را و را
 از رسیدن باد بازاند از غم میرد و گوشت وی اخف از گوشت بط است چون مرغ خواهد که او را
 سر کین بر او اندازد برش کنده شود لکن اعرابان گویند سلاحه سلاحه یعنی بر کین او سلاح او است
 طيور حوارج صید او شوند نمود و او صید ایشان کند افکاش خلاست از سیاه است

و بعضی از آنها سیر مذکور است که او را نوری بسبب کنایان می آید و معنی هرگاه کنایه ایشان بسیار
 شود و باران کم بار و چه با مقدار مضاف بر این و رسید و بیشتر از همه ظهور در گفته میانی روزی حد
 نماید و لهذا سیر در جوع فیهان است القادر لما یشاء و چه او را هزار و جوعه مرغ خاکیر الیل مانند شاعری گفته
 هزار اریکت منصف اللیل و لیل ایت نصف النهار یعنی نیمه شباری در نصف و جوعه مرغ خاکیر
 و در نصف روز دیدم اکل گوشت و در نیمه بادا نامفت و لیکه بنظر قویج و مفصل است معصا و در
 و زیت و سرکه است و خوردن گوشت از مبدل خوست یعنی موافق از چه بارده است بجهت در میان
 و بلا و سر و سیر و بعضی گفته اند گوشت و می باید خورد و چه عظیم و در نیمه است بهتر است که بعد از ذبح
 گوشت او را در روز یکا بدارند و بعد از آن طبع نمایند در سینه و در اندامی و سیر و فلفل و او را در
 کنند و این است که بعد از اکل او را خود صاحب عجایب المخلوقات آورده که در حوصله او کی

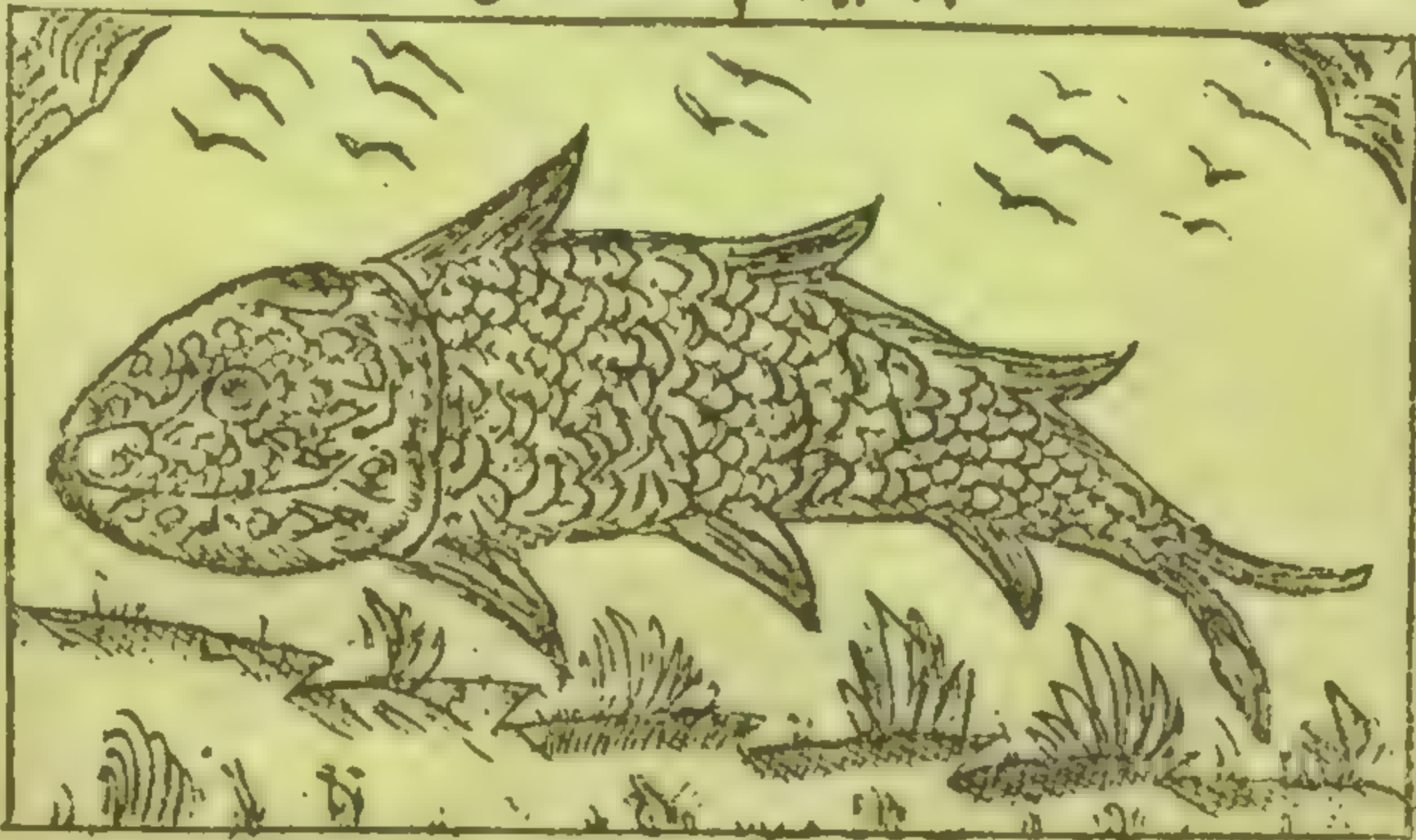


دارد و محتمل شود و در
 بند و اوام که با او
 که خواب بسیار کند و خواب
 عفت و عفت او که با او
 سیاه کند و با کمال
 سیاه کند و با کمال

یافت شود اگر کسی با خود
 در ساعت قطع کند و شکم
 اگر دل و ریه کسی بندند
 کم شود از سطا طالع و
 از او نیز بهر سده می
 و آنچه او از او بهر سده

آیند و شکم رفته در سوزن کند و در سینه در سار و اگر رشته سیاه کند رفته راست و الا مادم و
 اگر پوست نکند آن را را خشم نموده با آنکه نکند ازانی صلا کند و احوال نماید در پستی می رود
 آبر او خشم نافع بود و در دیدن و در خواب و لیل مرد جوانمزد که در خل اندک و خرج بسیار داشته
 باشد کثیر الکل که هیچ وقت در شب و روز از مشقت خالی نبود و هر قوس بسیار و میان در دو
 جانور است که میل بهر جنی زرد و زردی غالب رنگ سیاه است بسیار که در بال زرد و بر او
 هر روز مخسری گفته جانور است خرم آورده بزرگتر از یک کزیدن او بتر از کزیدن یک است و نمیشد
 زبان غارت نموده و آنچه مورچه بر بدن او ریخته که بعضی گویند که بعینه بر غوث یعنی یک یک و یک و یک
 خرم آورنده بطریق زبور صاحب شمس و کزنده است مثل ستر از یانه و کمی که او را باز باز نشاند
 او را هر قوس گرفته اگلش حوام است جدا که از خست خست و تر که بالغ اند
 و تقبیر می در سبک باید اشارت شد قشری گوید روزی به یلیان علی بنیاد و اله و علیه السلام از قشر

باری التماس نمود که یک روز مکلف روزی حیوانات شود پس از آن طویل طعام گشود نمود خداوند عالم
از دریای ماسی فرستاد که همه آنها را یک لقمه نمود پس زبانه طلب نمود آنحضرت فرمود و یکو خری نماید
من و رسید که هر روز آن مقدار طعام منجور می گشت من آن روز ثلث روزی خود خورده ام گرسنه نیامدم
کاش صریحا میگردی هر روز حق تعالی هر روزی نداد مگر آنکه تو صریحا گفتی صدق الله و ما من دابة
في الارض الا على الله رزقها **حوت** حیوان بزرگ است در دریا که گشتی باز دارد چون
اهل گشتی بر دریا گشت میگردند حیض نزد او اندازند گریزان شوند لهذا در احوت حیض نامند و
او غاطس است که انشاء الله در باب فایاید و چون زن حیض در گشتی باشد نزد آن گشتی نباید



بعضی خون او را پاک دانند چنانکه چون بشکد سفید شود بخلاف خونهای دیگر که سیاه شوند
اگر بوزن جبه از زبیره او در پستی متعوع سقوط نمایند شفا یابد و این تجربه رسیده اگر جگر او را
خاک و سلاخ نموده بر خون روان باشند باز دارد اگر بر جراحت نهند گوشت آرد اگر چه جراحت
عظیم بود و این تجربه قبت گوشت میان نشت او را اگر کسی بنماید بهنج باه کند لعنت سر دیدن او را
خواب خون حیض و دلیل نکاح حرام و کثین دروغ بود اگر خود را حیض مندا کار نمی کند اگر زن
باشد کارش بد شود پس اگر غسل کند غمی زایل شود اگر خون خود را مستحاضه پند که خون قطع شود
و دلیل کثرت کنایه او است و توبه میکند و اگر توبه کند بر توبه خود نیاید اگر مرد زن حیض مندا کارش
بسته شود باین حوت موسی و یوشع ابو حامد اندلسی گفته که ماهی دیدم بقرب شهر بسته
از نسل حضرت موسی و یوشع علیهما السلام از او تمنا نمودند بودند و چون نصف او را بطول خورده
بودند و نصف دیگر چون یوشع و یوشع ساخته بود آب وضوی وی بر او چکید بامر الله زنده شد

از میان مغره میان دریا بسته رفته و او ایست که طوالتش بسیار از مدیحه است قریب بیست و هشت
 یک شریک هملوی او خارد و استخوانی است دست نازکی برایش می آید و گشته شده و از بچم و بچم
 حیرانند هر که او را پسند چون این صفات در او مشاهده نماید گمان برد که مست نیست و ضعیف بلکه
 صحیح او را بسیار که شمرند و با ما کن بعیده بدید برند و این محلی که با بی زنده مدح جمع البحرین است که در
 دریای فارس و روم هم رسند و بعضی گویند در دریای دیو است و قریب است و بعضی گویند در دریای
 مغرب و قاف است و حکمت در معنودن موسی و خضر علیهما السلام است در مجمع البحرین اجتماع بحرین
 ظاهر و باطن است یعنی شریعت و حقیقت و الله اعلم اهم حسن مثل این عرس و انور است که
 را سو و سام بر من گویند یعنی حلیا است و خلقت جبر است و ای سینه او و بعضی گویند که ماده حرا
 و این حیوان است بقدر کف دست سه سوهار مراد و این بود زیاد گفته که او را چهار دست و پا است
 که صید می کنند این



اندر بوریکی آن را امر
 چنینک پس او را
 شود و هر دو پای است
 رخت یکسر که زیاده از

بندار بنفاتی چون حوله
 افون بخوانند ام حسین
 ناظر الکی خاطر مبوط
 میرانند با عجز و بی تباری
 بایستد و وبال او که خمار

دو مال اول است بعضی از آنها سرخ و بعضی زرد و در گمان تراکت چون میادون و از این میادون
 مال خود و اگر دارند گویند این صفات ام عرفیه که انشاد در باب عین بیاید بر اصح الکلیات حرام عابد او را
 صاحب بر وزن مهاد ولد الزنا و او حیوانی است مثل گرس ذوال و او در شب بر
 شود و گویا آتش برافروخته است و بر اسم مرد کجیل است و او را ضعیف است که از ترس میمان شب
 روشن میشود یا در شب معجم و رخا معجم شمل بر سه نفس و فصل اول و در خانه معجم و خا
 باز و خرا باز اسم و طرا اندکی که در دانه جایز است که از عمر الزباب باشد هر یک از اینها که
 و اینم ابو سعید گفته کسی است که چون در بهار طیران نماید و لیل از زانی سال باشد خنجر و از سطا
 گفته که او مرغ بزرگ است که در بلاد بین و بابل و ترک بسیار کسی او را زنده و زنده چه بکشد و بکشد
 او دست بر من ندارد و از شان او است از خون زهره نام او و زهره شود و عرق کند و چسب شود
 بعضی گویند که در مرغ ضعیف و شت از ترک یکدیگر است و چندان اشتیاقی ندارد و منفی

زهر بسیار در راه او ریزد چون سم کند خیره گشته میفند و میرد جسته او را فریاد و استخوان او هم

زود گیران شود و

نیاید خطاف

قوج گویند عریان زود

بصیده قطع کند با خود

در خانه های معجزه کار



هر حیوانی بود و مار

بسمع وقت بار را

برستوک و تبر که در

الندی تر مانند شا

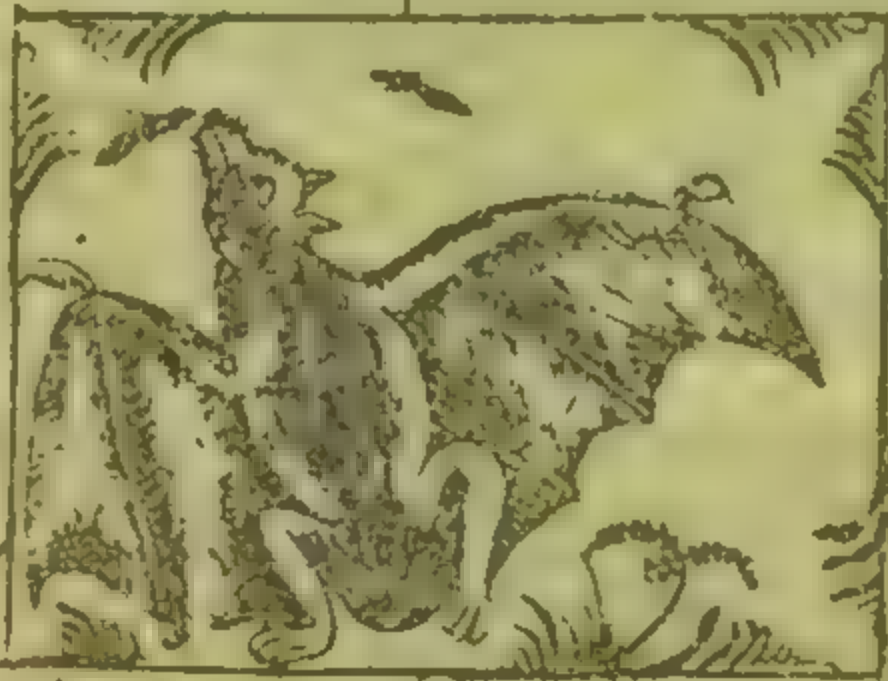
یخوار مردم رساند

بقدر آنچه بجای ویرایید شیان ساز و در جاهای بلند و در خطر و جبهه زهدی که دارد و نظر با خود
که در دست مردم است نذر و وعص نور بخت نامند یعنی کنجک بخت و بد بخت او را دوست دارند
چه او مال یک و شش اکتفا نماید و بسیار از بهوار بایند او را خطاف نامند یعنی ربانیده و از عجا
کار او اگر چشم او از محل خود بر آید باز بخود برگردد و هیچکس او را ندیده که بر چیزی بایستد و
بخورد و با آنکه ماده خود جمیع شود خفاش شب پرده دارد و بمن و بست بدین سبب چه بگوید
از چند شاخ از کرفس در خانه خود نهد با بجای او را از نجا زد و چون از کل شیان سازد گاه داخل
کند و اگر کل نیاید خود را در آب اندازد پس در خاک غلطد تا مالهای او بر اثر کل شود و خانه سازد و در
شیان خود زبل کند و آنچه باشد بیرون ریزد و محل خود را پاک کند از دو و چون بچه او بزرگ شود
صحاب بر تان او را بر عفران زرد نمایند پس چون بچه خود را از زرد پسندد کمان برود که از شدت
تیرت تنه شده برود از زمین هند سنگ ترکان ماورد و در شیان اندازد و آن سنگ
کوچکی است که در آن خطوط سیاه و سرخست و مشهور است بچرخ سنور و باب سین بیاید نشان
تعالی پس آن سنگ بردارد و بایند و از آب و می بیاشامند با مرند شفا بماند قشری در آخر
رساله خود در باب محبت آورده که خطافی بر خطافه مراد و بود و استماع کرد و خطاف گفت سخن مرا
قبول میکنی اگر خواهی قسم قبیله ما را در هم نوردم با دایم کماله سمیع سلیمان علیه السلام رساند
آنحضرت فرمود او را طمبیده فرمود چه چیز ترا باعث شد که چنین گفتی یا نبی الله عشاق را
با قوال ایشان خوانده نماید فرمود که راست گفتی تعالی در تفسیر سوره نمل آورده که چون دم
صفی الله از بهشت بیرون آمده از تنهایی سکایت نمود و جبهه آن و تعالی خطاف را بموانست و می
فرستاد و بر او لازم ساخت که در پوت ایشان شیان سازد و از بنی آدم مفارقت بخوید و با او
چهار آیه از کتاب خدا تعالی بود و آن لو انزلنا هذا القرآن علی حبیب ل تا آخر سوره حشر و از خود

بغات کلمات الغرر الحکیم ترنم و متمدی سازد و او چند نوع است یکی آنکه در سواحل بحار بسیار
سازد و از این نوع بسیار در جزیره گوینگر از قریب است باشد خاکستری رنگ که او را سوسو خوانند
اشاره اند در بین بیا در نوع دیگر سبز و سخت در پیش علامت سرخی است گوینگر از زره که می
مینا است که در باب با گذشت این مصرع از جمله سبزی او را خضر نامند هر جا که کس در روانه پند
چسند و بخورد و این نوع بیست و یکست در مسجد الحرام بسیار ایشان کند و در شفق و در
باب بی شبیه بعضی کن برده اند که مگر این باطل است که حیوان و تعالی اصحاب فیله را با این
عذاب نمود اکل جمیع انواع آن حرام است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده و از قتل او نهی نمود
تخصیص آنها را که در خانه کعبه عبد الله بن عمر از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده که کشید مرغ را
در سبزه که او از او تشویع است و کشید خفا را حرام که در حین کشت التمس در غراب کردند گفت
خدا یا مرامسلط کرد آن بد را تا ایشان را بد ریافتن کنم از جمله خواص او آنکه چشم او را بر روی بسته بر
روی بخوابد و او را بش نبرد اگر خشک نموده بپایند و بر روغن خوشبوی مطیب بپزند و بهر زخم که شود
محب ساقی گردد و اگر بار روغن زیتون مخلوط ساخته در وقت زانیدن ناف زربا با دست نمایند
عظم تشنه خوردن دل و بعد از آنکه خشک کرده بپایند تیج باه کند اگر زیر از خون و نوشا باشد
بشرطیکه نداند شویتش تسکین یابد اگر بر صاحب صداع طلا کنند و دروش ظاهر شود هرگاه بسبب
عادت شده باشد شامیدن زهره او مویر سیاه کند اما چنان خورد که بداند نامی وی بخورد و سیاه
کند خوردن گوشت و بخوابی آورد و در سر بعضی از آنها سنگ زنی است چون بافت شود هر که با خود او
از شر در محفوظ ماند و زهره که رود و جانش بر او اگر در دست سوال او نماید اسکندر فرموده که چون
تختین ویرا کرد و متیکه قرزاید النور باشد شکم وی بسکافید و شکم در او بپایند یکی سفید اگر
مصرودع یا معقود آورید شفا یابد دیگری سرخ اگر بر عسر البول او بزند نجات یابد و باشد که این دو
سنگ یکی طولانی و یکی مجتمع و مدور باشد اگر این دو سنگ را بر دست کوساله گذاشته بر صاحب
وسوسه او بزند شفا یابد و این دو سنگ در یک خطاف که شبانه او در ناحیه شرق باشد از خانه او
نیاید و در باقی بپایند اگر کل شبانه او را بلب نمرودج ساخته بنوشند در این یون کند اگر حامد اندکی
که خطاف بجمع نماید و در دریا میستیه باشد او را دو بال سیاه بر پشت است از لب برآید و در
پرو و باز برآید و کند خفست و سر کین کرد آن و تر که روزان قوروی نماید جافور سیاهی است
از جمل که چکر پیش طولانی بود میان دو عقرب صداقت و دوستی است و لهند اهل مدینه

اورا باریا العقب مانند یعنی کثیر عقب و ایچده و عتبی بمل و دیگری حاربان و دیگری حقب و این
که گذشت و دیگر حقب که مشهور بکثیره الفسواست و لهذا اورا فقلو گویند و عریان گویند و حقب را
تحریک فست یعنی تا جبهه این بوی بد از وی ظاهر شد صاحب عجایب مخلوقات آورده که مختصر
نظر بر حقب افتاد گفت آیا چه حرکت است در خلقت وی و بنسب کوئی صورتش یا بوی خوش بعد از
تکلم با شکلام بی انجام حسیانه و انامی او را بجز استایش مستلک کرد که جمیع اطباء از معالجه او عاجز
آمدند پس امر در بیرون درواز به شتر تمام گرفت و روزی آن از طبعی از دهنش ری رسید بسمع او گفت
بیایید اورا تا بحال من نظر کند گفتند او را چه علاج خواهند نمود و حال آنکه اطباءی حاذق از معالجه تو
عاجز آمدند پس گفت البته بیایید اورا پس چون حاضر شد جراحش بوی نمود و حقب طلبید حاضران
خنده کردند مرد حلیل بخوابش رسید که روزی استنهایه خلقت حقب را نموده بود و گفت حاضر سایه
ایچده نوید که انیم در صاحب نظر من بستم پس حقب را از او فریاد نموده و راس و خنده جراحش باشد و حال
باز شد تم شفا یافت پس امر و گفت که ندای تبارک و تعالی خواست من تنها سازد که اخس مخلوقات
احسن و زیاده است و استاکش چنه سبب حرام است اگر سرای نماند که در برج کبوتر بسایه جمع بشود و حال
بر طوبی که با جوف او است تخمدید نظر و جلاء بصر نماید و پرده چشم را زایل کند و بیاض و سبب انفع عظیم
کشد و اگر در موضع برک چهار بخور کنند خافس گزیران شوند اگر یکی از آنها را برگزیده و قنبر که از
شفا و اگر کسی بخور او را بخورد و مصلح شود تا بیکم و در حال بیدار و تعب پس دیدن او در خواب
دلیل موت زن صاحب نفاس است و اگر رانی مرده بود خد متاثر از کند و باشد که دلیل دشمن بود
فصل در خا کسوره خن و خن تر که طعم مانند صفات بهایم و سبب عامر
دور و موجود است از سبقت دندان گرفتن و بودن و مرد از ازی دورندگی و از بهیمه سم و علف
سوزان و در نهوت بر تبه حریص است که ماده در چار باشد و زرد رشت او ماده شش پای باشد کسی که
اینمغنی باشد گمان برد که اگر از جمله دراب نوعی است که شش پای باشد و باشد که دوز بر سر کما چنگ
کنند تا یکی بمیرد چون وقت میحان شود و حوکان سر به پیش اندازند و دهنها بجنبانند و او از نا تیغ
سازند و بسا باشد که ماده او از بکر تبه که زرد و جد سبب بچه آرد چون چار ماهه بر ماده جد و ماده
چون شش ماهه شود بار که در بعد از پانزده سال و بکر زاید دندان خوک از دندانهای همه حیوانات تیز
تر که شش تر از انسان نبود و دندان پیش از زیر دوز بر چنان دراز شود که از یکدگر گذرد و دوز اکل از
ماند و از جهت بزرگوئی که دندان کیرد سبک بریزد و سرعت بجات و قیاب خورد و زهر آنها

حدودی اشکند از رویاه ترسناک تر بود چون سه روز گرسنه ماند و روز دیگر خیری بخورد و به شود
 علمای نصاری چنین گفتند چون بیمار شود سلطان خورد خوب شود اگر او را حکم بر حرامی بزنند
 چون بخار بول کند خواب میرود و چون بیدار آید در حال بیداری است و بر گوشت حرام است
 مثل انسان بخلاف سایر حیوانات دشتی و اگر ابله شود قبول مادیست کند بعضی کلامی که علمای
 حکم او حرام لقوله تعالی حرمت علیکم البیهة و الدم و لحم الخنزیر خوردن جگر او اگر زدن جانور آن
 بخشد اگر خشک کرده بخورد نجس و قوی را نافذ آید و در ساعت صحت دهد اگر زهره او در غنی مرطوب
 ریزد از هر جانب سه قطره روان شود کشاده گردد اگر خشک گردد بر بوی بسیار نهند به کند اگر صاحب
 خاق سیرکین او باغوز دارد صحت یابد اگر یا شاید خشک نشانه زهنگند و اگر بعل و سیر مخلوط خشک
 بر سر طلا کنند جرمها ترا به کند اگر بر پنج انار ترش ریزند مبدل بانار شیرین گردد و مالیدن و آشامیدن
 سوخته استخوان و بعد از آنکه صفایه نموده باشند بوی بسیار شفا دهد و اگر صاحب تب ربع بخورد
 و از روز ایل شود یا شسته او را اگر سوخته و صلابه کرده بستر که و عمل معجون نموده کیر که درد شکم
 تقح معده و روده باشد بوزن یک مثقال اسامه نفع عظیم بخشد و عسر دیدن او در خواب دلیل شرو
 بگشت و افلاس و دیدن ماده او دلیل زیاد شدن نسل و گزشت رسیدن زهر از وی دلیل
 بگشت و زهر از نصرانی یا دشمن قوی ملعون که نزد مصایب خراج بسیار کند سواری او رسیدن مال
 و غالب شدن بر دشمنان بود خوردن گوشت او رسیدن بدلت و خاری و سستی و مال حرام اگر
 پند که مثل او راه رود خوشنود گردد و مال کشدن او دلیل غم و ابله او دلیل ازانی اگر مسافر بود و پند
 دلیل برف و سرما بود و چرانیدن دلیل حکومت بر بود و نصاری اگر پند که زن او خوک گردیده است
 دلیل طلاق و دست و گمشد او حرام است مردی نزد این سیرین آمد گفت در خواب دیدم که قلاو را
 کردن چونان میاورم کشت البسته بنای علی تعلیم علوم سینمایی فصل سیم در غار مضمومه است
 یوسف مانند از جهه ضعیف تعبیر



حواس شب پره بزرگ
 شب طران نماید بزرگ
 خفاش مانند در روشنی
 شمس در طران آید چه در
 و وقت نیمجان پشته است
 روز ابر و هوای صاف نهند و غمش جدا است که در روز نهند و شب نهند و غمش ضعیف البصر است

یوسف مانند از جهه ضعیف تعبیر
 او را و طواط و کوکان او را
 ماه و روز نهند قوی بفرود
 انوقت نه نور بود و نه ظلمت
 که قوت خود کند و در شب
 روز ابر و هوای صاف نهند و غمش جدا است که در روز نهند و شب نهند و غمش ضعیف البصر است

این کتب است

با سیدن سنگ و خفاش اجنبی طور نیست که از پستان و دو گوش و حنجره و شمار باشد
بعضی و طریقی چند مثل انسان چند و کند و مثل چارای بول کند و که خود را شیر دهد و او را برینا
بعضی منیرین گفته اند که چون مصنوع مخلوق است لهذا میان صفت خلقت از چندی تا بوی سایر
طیور باشد و مرغی که گوشت خورد و او را خورد و آنچه گوشت خورد و او را بکشد بدین سبب او را
غیر از این تواند بود و بکشت نظر مردم بر او باشد چه رود و چون از نظر غایب شود بیشتا فضل عالی از
فضل مخلوق است و تا بداند قدرت کامله قادر بر هر چیزی است آن طلب خفاش را از حضرت مسیح علی
نبی نماید و علیه السلام نمودند که از انجیل طهور است از گوشت و خونی است بی رشد و انجیل
است باشد و کس در جم شکند و بخورد و بعضی میگویند اکل نماید مع بد اینها از چهار دخی و اگر کسی بخورد
ماده او میان سه و هفت میگذرد و کثیرا جماعت در میان حیوانات سوای او و میمون و سایر
همسایه حیوانی که خود بر ندارد و چون بچه خود بردارد و در زیر بال بکشد و او باشد که از کمال شگفتی
برود و این خود چنانکه و در زمین طیاران بچه خود شیر دهد و چون برگ چنار بد و خورد و برسد و برسد و اگر
دور اگر در طرق گرای یعنی سر به پیش اندازد و فرودای بر زمین چسبد لهذا او را بکفاقت و صفت
گشتند اکلن مرام و قشش بر مرام او نیز مثل پستور و زمین بکشت و منت المقدس کشتیاری بر او
سلط کن ما که ایشان از غرق کنیم از جمله خواص او آنکه اگر بر ملا او را در میان بالشی بر که بر او باشد
نخواهد و اگر در طرف سن آهن بار و عن زریق مخلوط ساخته کر و بپایند تا محو شود پس از غن
صاف نموده بر صاحب نفس و فایح کنند و از تعاش و درم جسد و تنی نفس مایلند و نمایند و این
تجربه رسیده در خانه که بکشد دل او را در همان خانه بپزند و عرق کر و انشود و در آن خانه
نمایند و در زمان مسیحان او دل وی بر آسانی او زند عتیج باه کند بر که کردن او با خود دارد و اگر
عقرب این باند و اگر زهره او را بر فرج زن عیسای ولاده مانند در همان ساعت وضع حملش شود اگر چه
او را از یک خون زومی بسیار رود و بخورد و او را خون و می قطع شود و مر قلع کرد و اگر خفاش را در آن
نزد و بر قضیب اندازد و قطره بول این کرد و اگر صاحب فالج بر شور بای او نشاند صحت یابد اگر
سگین او را بر قوبایی که زده باشد از پنج بر کند و هر که موی او را بر کند و سر کین او را با اشک چشم بر
بنا بماند موی بر نیاید و اگر بر زار کو دکان قبل از بلوغ موی نرود و بعد از بلوغ موی نرود و در آن
و لیس بر دماغ او را میزد و رس که که دلیل بطالت و خونیست و اگر زن حامله چند دلیل است
و در وقت بچه مسافر بداند و اگر تمسک که بخانه داشت دلیل خرابی آنرا بود و درین ماده او دلیل

این ساحره است بعضی دیدن خفاش را دلیل مسمایگان دانند که این کس با کس را ایشان باشد
 خلد بر وزن جمل موشش کور و ترنگ کور سحران مانند بعضی گویند جانور بسته که پیش خود بیند
 بوی از سوراخ خود در آید و من کشاید و بایست تا کس میان دولاب و اطراف دمن او جمع شود
 بسیار از او بهر را فرود بر دوازده سوط کشته که هر حیوان را و چشم است چسبی از و تعالی عونس پشانی
 بوی ششوانی عطا کرده بهر که از ساحت عبده اصوات غیبه آسوس کند و چون احسن صدای



خوانند که او را عید کنند
 پدما او را بگریه و بر آید از طبع
 و بوی باز و کند عاشق باری
 او را عید کنند بعضی از اهل

کند زمین را و کند و چون
 لغی در سوراخ او کند از دیر
 دوست که از بوی خوش گزند
 نماید و باشد که بسبب ایند و خیر

تفسیر گویند که از حیوانیت که سداب را بر او بگردانند و ایشان بود که قوم بسیار او را باغبان بود و میر
 که و او ایشان شد یکی از جانب یمن و دیگری از طرف شمال و ایشان مستغنی نعم الهی شده
 بودند چنانچه حقیقانه و تعالی فرمود و کلا من رزق ربکم و اله یعنی بخورید و روزی رزق کار
 خود را و شکر او را بجای آورید ایشان را شکر بگریه بود که او شکر و کس و یکبار و غریب و
 سایر مودیات بنو و مردم غریب که دارد و انجا میزند آنچه از شپش و غیره در رخت او بود و میر چون
 کسی داخل باغبان ایشان میشد اگر زنبیل و چین عبور بر سر او بود از امار و فوا که مملو میشد به آنکه
 و سنی بانها رساند حقیقاً سینه و بهر بر انقوم خیر فرستاد ایشان بکدیب همه نمودند و حشمت
 و انداز نمودند تقدیر نعم الهی بر ایشان کردند فایده بخشید فرد بر سینه دل چسود خواندن و عطا
 زود میخ آهین برنگ آباد استماع را شعار و دار خود داشتند که خدا را سبب نعمتی بخود میدادند
 و ایشان استدی بود که بلیقیس در حبس که او شاه بود بسته بود و بر آنند بر که ساخته که از دوازده ماه
 بیرون میآمد بعد و انار که مقسم ایشان بود و بعد از ازدواج سلیمان بلیقیس ایشان بدقی در سر
 و نعمت بودند پس طغیان و کفران ایشان از حد تجاوز گشته حقیقانه و تعالی موشش تراعی سحر کینه
 فرستاد تا سداب را از پنج سوراخ کرده سیلی غلیظ آمد و اشجار را از اصول قطع نموده از افعی ایشان را
 غراب کرد و ایشان قبل از وقوع این حادثه از علم کدانت کجا نرفته بودند که موشش بحرب سداب
 نمایند از دیر سوراخ موشی کجا بسته بودند چون وقت خدایا انقوم باصواب رسید حقیقاً سداب
 موشش سحری بشکر کشته شد فرستاد که از بیست و جمیع کربها سوراخ موششان گرفته و کینه بر آن موش

کور رخنه عظیمی در ستایشان کرد که از آن رخنه سیل داخل باغستان و خانه ها شده جمیع اشیاء و اموال ایشان را
 قطع کرده و خانه ها را هزار یک نمود کوفت که موش مذکور نیاب و مخالب او از حدید بود و در خواب دید که رخنه
 در ستایشان شده چو صبح شد آرزو به بجانب سه رفته موشی دید که بچکال آئین رخنه در ستایشان بنیاید برشته
 زن و فرزندان خود را برده موثر ابدان نهایت بد ایشان نمود چون برگشتند گفت دیدید آنچه من دیدم گفتند
 آری گفتند بداند که این کار خداست که ما علاج توانیم آقا مرا حیل در دفع آن بخاطر رسیده اول
 ببینیم که ندای تعالی رحمت بملک این قوم داده باشد پس برفت کر بر گرفته نزد موش برده بجزیره شول
 بود اقبال بگریه کرد اما چون گریه موثر ادید روی بگریه نهاد و با دلا خود گفت چاره کار خود بگویند
 گفتند چه چاره کنیم گفت بدرستی که مرا حیل بخاطر رسیده گفت بکن آنچه خواهی پس اصغر اولاد خود را گفت
 فردا که من در مجلس قوم نیستم و هر کس در مرتبه خود قرار گیرد و ترا ما مور نمایم تغافل نمانی چون ترا دشنام دهم برخیز
 و سببی بصورت من زن پس باقی اولاد را گفت چون این چنین کند شما هیچ گویند من در آنوقت قسم یاد
 کنم بسمی که کفاره نه داشته باشد اگر خلاف قسم نمایم که بعد از این در قوم اقامت نکنم که اصغر اولاد من با
 من چنین بی وفایی کند بچکال ادرا عیب نماز کند اولاد گفتند معاف طاعت چنین کنیم روز دیگر که عقد مجلس
 انتظام پذیرفت عمرو با اصغر اولاد گفت برخیز و فلان کار بکن او بحرف پدر اقبال نموده بتغافل گذرانید
 عمرو و پادشاه دشنام داد برخواست و سیلی بر پدر زد اولاد وی سر به پیش انداخته هیچ گفتند قوم از جرئت او
 سکوت سایر اولاد تعجب نمودند ایشان نیز پیچیدند هیچ بخو حرف نزد پس عمرو گفت اصغر اولاد را
 سیلی زده شما هیچ گفتند و جمله ساکت شد بدو میان شما پنج قومی اقامت نمیتوان نمود پس قسم خورد
 بسمی که او را هیچ کفاره نباشد که اگر از میان ایشان بیرون زد و قوم بر خواسته عذر ما خواسته که ما را
 کان بود که اولاد تو منع او کنند و لهذا سبقت در منع نمودیم عمرو گفت امحال چاره نیست بغیر آنکه
 بیرون روم و چنان قسمی از من صادر شده هر علاج دافعه قبل از وقوع باید کرد و رنج سود ندارد
 چه رفت کار از دست پس اظهار بیع ملک خود نمود قوم بر عبت تمام املاک وی بخزیدند پس
 عمرو امحال و اطفال و عیال خود را بار نموده از مواضع ایشان محل دیگر نقل نمود پس
 اندک زمانی گذشت که موش کور رخنه در ستایشان کور کرده سیل آمده و دواب و انعام
 و اموال ایشان را برده خانه های ایشان را خراب کرده چنانکه کلام ملک عظام بدان معنی ناطق است
 که قَدْ نَسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَبِيلَ الْعَذَابِ یعنی فرستادیم برای ایشان سبیل عذاب را جمعی
 گفته اند که سبیل عذاب رخنه است و بعضی دیگر سبیل را گویند که کسی طاقت

آن نداشته باشد اما زبیه بگویند همزه اسم نصر و لقب پادشاه شهر سباست چنانکه مع ملوک یمن
 یمن است سعودی و سهلی گفته اند بانی سده سبا این یثی بود هفتاد و دو در باب باشد جاری می شد
 سبا قبل از تمام وی رحلت نموده ملوک هر با تمام رسانیدند گفته اند که سبا اول کسی است که
 از ملوک یمن که تاج پوشیده نام او بعد الشمس بن یثی بود بقریب فخط است سعودی گفته که لغات
 بن عاد بانی او بود یکفرسخ ساخته بودند خدا تعالی بسبب سیل عرم مردم انجارا متفرق ساخته
 قصه ایشان در جهان مثل گردید از جمله ادویه و اسکالیکه و افغان نخله بیت که در و اب می افتد
 اینده ها است که بر کوش چپاسب باید آید بخت که با حله سیدمان بن داد و ذکر غزرائیل عن و طک
 و ذکر جبرائیل علی راسک و ذکر اسرافیل علی طرک و ذکر میکائیل علی بطک لالتب و لالتب و لالتب
 کعبا کما یس لئن الله جاعه و قرن انکار یفترده العزیز القهار ذاقول جبرئیل و میکائیل و ملائکه
 الله المقربین الذین لایا کلون و لایبشرون الا بکرانه هم یعیشون احبا و انا آل مدای امین ایما انکله
 من دابة فلان بن فلان او من بده بقدره من یری و لایری و یسئلونک عن اجمال فقل فیسفار ربی
 نسفا فیذرا قاصفا لا تری فیها عوجا و لا امسا الم ترالی الذین خرجوا من دیارهم و هم الوفه
 الموت فقال لهم موتوا فما توکلوا کذک یوت انکله من دابة فلان بن فلان و من بده الدابة ط ۱۱۹ ط ۱۲۰ ط ۱۲۱ ط ۱۲۲ ط ۱۲۳ ط ۱۲۴ ط ۱۲۵ ط ۱۲۶ ط ۱۲۷ ط ۱۲۸ ط ۱۲۹ ط ۱۳۰ ط ۱۳۱ ط ۱۳۲ ط ۱۳۳ ط ۱۳۴ ط ۱۳۵ ط ۱۳۶ ط ۱۳۷ ط ۱۳۸ ط ۱۳۹ ط ۱۴۰ ط ۱۴۱ ط ۱۴۲ ط ۱۴۳ ط ۱۴۴ ط ۱۴۵ ط ۱۴۶ ط ۱۴۷ ط ۱۴۸ ط ۱۴۹ ط ۱۵۰ ط ۱۵۱ ط ۱۵۲ ط ۱۵۳ ط ۱۵۴ ط ۱۵۵ ط ۱۵۶ ط ۱۵۷ ط ۱۵۸ ط ۱۵۹ ط ۱۶۰ ط ۱۶۱ ط ۱۶۲ ط ۱۶۳ ط ۱۶۴ ط ۱۶۵ ط ۱۶۶ ط ۱۶۷ ط ۱۶۸ ط ۱۶۹ ط ۱۷۰ ط ۱۷۱ ط ۱۷۲ ط ۱۷۳ ط ۱۷۴ ط ۱۷۵ ط ۱۷۶ ط ۱۷۷ ط ۱۷۸ ط ۱۷۹ ط ۱۸۰ ط ۱۸۱ ط ۱۸۲ ط ۱۸۳ ط ۱۸۴ ط ۱۸۵ ط ۱۸۶ ط ۱۸۷ ط ۱۸۸ ط ۱۸۹ ط ۱۹۰ ط ۱۹۱ ط ۱۹۲ ط ۱۹۳ ط ۱۹۴ ط ۱۹۵ ط ۱۹۶ ط ۱۹۷ ط ۱۹۸ ط ۱۹۹ ط ۲۰۰ ط ۲۰۱ ط ۲۰۲ ط ۲۰۳ ط ۲۰۴ ط ۲۰۵ ط ۲۰۶ ط ۲۰۷ ط ۲۰۸ ط ۲۰۹ ط ۲۱۰ ط ۲۱۱ ط ۲۱۲ ط ۲۱۳ ط ۲۱۴ ط ۲۱۵ ط ۲۱۶ ط ۲۱۷ ط ۲۱۸ ط ۲۱۹ ط ۲۲۰ ط ۲۲۱ ط ۲۲۲ ط ۲۲۳ ط ۲۲۴ ط ۲۲۵ ط ۲۲۶ ط ۲۲۷ ط ۲۲۸ ط ۲۲۹ ط ۲۳۰ ط ۲۳۱ ط ۲۳۲ ط ۲۳۳ ط ۲۳۴ ط ۲۳۵ ط ۲۳۶ ط ۲۳۷ ط ۲۳۸ ط ۲۳۹ ط ۲۴۰ ط ۲۴۱ ط ۲۴۲ ط ۲۴۳ ط ۲۴۴ ط ۲۴۵ ط ۲۴۶ ط ۲۴۷ ط ۲۴۸ ط ۲۴۹ ط ۲۵۰ ط ۲۵۱ ط ۲۵۲ ط ۲۵۳ ط ۲۵۴ ط ۲۵۵ ط ۲۵۶ ط ۲۵۷ ط ۲۵۸ ط ۲۵۹ ط ۲۶۰ ط ۲۶۱ ط ۲۶۲ ط ۲۶۳ ط ۲۶۴ ط ۲۶۵ ط ۲۶۶ ط ۲۶۷ ط ۲۶۸ ط ۲۶۹ ط ۲۷۰ ط ۲۷۱ ط ۲۷۲ ط ۲۷۳ ط ۲۷۴ ط ۲۷۵ ط ۲۷۶ ط ۲۷۷ ط ۲۷۸ ط ۲۷۹ ط ۲۸۰ ط ۲۸۱ ط ۲۸۲ ط ۲۸۳ ط ۲۸۴ ط ۲۸۵ ط ۲۸۶ ط ۲۸۷ ط ۲۸۸ ط ۲۸۹ ط ۲۹۰ ط ۲۹۱ ط ۲۹۲ ط ۲۹۳ ط ۲۹۴ ط ۲۹۵ ط ۲۹۶ ط ۲۹۷ ط ۲۹۸ ط ۲۹۹ ط ۳۰۰ ط ۳۰۱ ط ۳۰۲ ط ۳۰۳ ط ۳۰۴ ط ۳۰۵ ط ۳۰۶ ط ۳۰۷ ط ۳۰۸ ط ۳۰۹ ط ۳۱۰ ط ۳۱۱ ط ۳۱۲ ط ۳۱۳ ط ۳۱۴ ط ۳۱۵ ط ۳۱۶ ط ۳۱۷ ط ۳۱۸ ط ۳۱۹ ط ۳۲۰ ط ۳۲۱ ط ۳۲۲ ط ۳۲۳ ط ۳۲۴ ط ۳۲۵ ط ۳۲۶ ط ۳۲۷ ط ۳۲۸ ط ۳۲۹ ط ۳۳۰ ط ۳۳۱ ط ۳۳۲ ط ۳۳۳ ط ۳۳۴ ط ۳۳۵ ط ۳۳۶ ط ۳۳۷ ط ۳۳۸ ط ۳۳۹ ط ۳۴۰ ط ۳۴۱ ط ۳۴۲ ط ۳۴۳ ط ۳۴۴ ط ۳۴۵ ط ۳۴۶ ط ۳۴۷ ط ۳۴۸ ط ۳۴۹ ط ۳۵۰ ط ۳۵۱ ط ۳۵۲ ط ۳۵۳ ط ۳۵۴ ط ۳۵۵ ط ۳۵۶ ط ۳۵۷ ط ۳۵۸ ط ۳۵۹ ط ۳۶۰ ط ۳۶۱ ط ۳۶۲ ط ۳۶۳ ط ۳۶۴ ط ۳۶۵ ط ۳۶۶ ط ۳۶۷ ط ۳۶۸ ط ۳۶۹ ط ۳۷۰ ط ۳۷۱ ط ۳۷۲ ط ۳۷۳ ط ۳۷۴ ط ۳۷۵ ط ۳۷۶ ط ۳۷۷ ط ۳۷۸ ط ۳۷۹ ط ۳۸۰ ط ۳۸۱ ط ۳۸۲ ط ۳۸۳ ط ۳۸۴ ط ۳۸۵ ط ۳۸۶ ط ۳۸۷ ط ۳۸۸ ط ۳۸۹ ط ۳۹۰ ط ۳۹۱ ط ۳۹۲ ط ۳۹۳ ط ۳۹۴ ط ۳۹۵ ط ۳۹۶ ط ۳۹۷ ط ۳۹۸ ط ۳۹۹ ط ۴۰۰ ط ۴۰۱ ط ۴۰۲ ط ۴۰۳ ط ۴۰۴ ط ۴۰۵ ط ۴۰۶ ط ۴۰۷ ط ۴۰۸ ط ۴۰۹ ط ۴۱۰ ط ۴۱۱ ط ۴۱۲ ط ۴۱۳ ط ۴۱۴ ط ۴۱۵ ط ۴۱۶ ط ۴۱۷ ط ۴۱۸ ط ۴۱۹ ط ۴۲۰ ط ۴۲۱ ط ۴۲۲ ط ۴۲۳ ط ۴۲۴ ط ۴۲۵ ط ۴۲۶ ط ۴۲۷ ط ۴۲۸ ط ۴۲۹ ط ۴۳۰ ط ۴۳۱ ط ۴۳۲ ط ۴۳۳ ط ۴۳۴ ط ۴۳۵ ط ۴۳۶ ط ۴۳۷ ط ۴۳۸ ط ۴۳۹ ط ۴۴۰ ط ۴۴۱ ط ۴۴۲ ط ۴۴۳ ط ۴۴۴ ط ۴۴۵ ط ۴۴۶ ط ۴۴۷ ط ۴۴۸ ط ۴۴۹ ط ۴۵۰ ط ۴۵۱ ط ۴۵۲ ط ۴۵۳ ط ۴۵۴ ط ۴۵۵ ط ۴۵۶ ط ۴۵۷ ط ۴۵۸ ط ۴۵۹ ط ۴۶۰ ط ۴۶۱ ط ۴۶۲ ط ۴۶۳ ط ۴۶۴ ط ۴۶۵ ط ۴۶۶ ط ۴۶۷ ط ۴۶۸ ط ۴۶۹ ط ۴۷۰ ط ۴۷۱ ط ۴۷۲ ط ۴۷۳ ط ۴۷۴ ط ۴۷۵ ط ۴۷۶ ط ۴۷۷ ط ۴۷۸ ط ۴۷۹ ط ۴۸۰ ط ۴۸۱ ط ۴۸۲ ط ۴۸۳ ط ۴۸۴ ط ۴۸۵ ط ۴۸۶ ط ۴۸۷ ط ۴۸۸ ط ۴۸۹ ط ۴۹۰ ط ۴۹۱ ط ۴۹۲ ط ۴۹۳ ط ۴۹۴ ط ۴۹۵ ط ۴۹۶ ط ۴۹۷ ط ۴۹۸ ط ۴۹۹ ط ۵۰۰ ط ۵۰۱ ط ۵۰۲ ط ۵۰۳ ط ۵۰۴ ط ۵۰۵ ط ۵۰۶ ط ۵۰۷ ط ۵۰۸ ط ۵۰۹ ط ۵۱۰ ط ۵۱۱ ط ۵۱۲ ط ۵۱۳ ط ۵۱۴ ط ۵۱۵ ط ۵۱۶ ط ۵۱۷ ط ۵۱۸ ط ۵۱۹ ط ۵۲۰ ط ۵۲۱ ط ۵۲۲ ط ۵۲۳ ط ۵۲۴ ط ۵۲۵ ط ۵۲۶ ط ۵۲۷ ط ۵۲۸ ط ۵۲۹ ط ۵۳۰ ط ۵۳۱ ط ۵۳۲ ط ۵۳۳ ط ۵۳۴ ط ۵۳۵ ط ۵۳۶ ط ۵۳۷ ط ۵۳۸ ط ۵۳۹ ط ۵۴۰ ط ۵۴۱ ط ۵۴۲ ط ۵۴۳ ط ۵۴۴ ط ۵۴۵ ط ۵۴۶ ط ۵۴۷ ط ۵۴۸ ط ۵۴۹ ط ۵۵۰ ط ۵۵۱ ط ۵۵۲ ط ۵۵۳ ط ۵۵۴ ط ۵۵۵ ط ۵۵۶ ط ۵۵۷ ط ۵۵۸ ط ۵۵۹ ط ۵۶۰ ط ۵۶۱ ط ۵۶۲ ط ۵۶۳ ط ۵۶۴ ط ۵۶۵ ط ۵۶۶ ط ۵۶۷ ط ۵۶۸ ط ۵۶۹ ط ۵۷۰ ط ۵۷۱ ط ۵۷۲ ط ۵۷۳ ط ۵۷۴ ط ۵۷۵ ط ۵۷۶ ط ۵۷۷ ط ۵۷۸ ط ۵۷۹ ط ۵۸۰ ط ۵۸۱ ط ۵۸۲ ط ۵۸۳ ط ۵۸۴ ط ۵۸۵ ط ۵۸۶ ط ۵۸۷ ط ۵۸۸ ط ۵۸۹ ط ۵۹۰ ط ۵۹۱ ط ۵۹۲ ط ۵۹۳ ط ۵۹۴ ط ۵۹۵ ط ۵۹۶ ط ۵۹۷ ط ۵۹۸ ط ۵۹۹ ط ۶۰۰ ط ۶۰۱ ط ۶۰۲ ط ۶۰۳ ط ۶۰۴ ط ۶۰۵ ط ۶۰۶ ط ۶۰۷ ط ۶۰۸ ط ۶۰۹ ط ۶۱۰ ط ۶۱۱ ط ۶۱۲ ط ۶۱۳ ط ۶۱۴ ط ۶۱۵ ط ۶۱۶ ط ۶۱۷ ط ۶۱۸ ط ۶۱۹ ط ۶۲۰ ط ۶۲۱ ط ۶۲۲ ط ۶۲۳ ط ۶۲۴ ط ۶۲۵ ط ۶۲۶ ط ۶۲۷ ط ۶۲۸ ط ۶۲۹ ط ۶۳۰ ط ۶۳۱ ط ۶۳۲ ط ۶۳۳ ط ۶۳۴ ط ۶۳۵ ط ۶۳۶ ط ۶۳۷ ط ۶۳۸ ط ۶۳۹ ط ۶۴۰ ط ۶۴۱ ط ۶۴۲ ط ۶۴۳ ط ۶۴۴ ط ۶۴۵ ط ۶۴۶ ط ۶۴۷ ط ۶۴۸ ط ۶۴۹ ط ۶۵۰ ط ۶۵۱ ط ۶۵۲ ط ۶۵۳ ط ۶۵۴ ط ۶۵۵ ط ۶۵۶ ط ۶۵۷ ط ۶۵۸ ط ۶۵۹ ط ۶۶۰ ط ۶۶۱ ط ۶۶۲ ط ۶۶۳ ط ۶۶۴ ط ۶۶۵ ط ۶۶۶ ط ۶۶۷ ط ۶۶۸ ط ۶۶۹ ط ۶۷۰ ط ۶۷۱ ط ۶۷۲ ط ۶۷۳ ط ۶۷۴ ط ۶۷۵ ط ۶۷۶ ط ۶۷۷ ط ۶۷۸ ط ۶۷۹ ط ۶۸۰ ط ۶۸۱ ط ۶۸۲ ط ۶۸۳ ط ۶۸۴ ط ۶۸۵ ط ۶۸۶ ط ۶۸۷ ط ۶۸۸ ط ۶۸۹ ط ۶۹۰ ط ۶۹۱ ط ۶۹۲ ط ۶۹۳ ط ۶۹۴ ط ۶۹۵ ط ۶۹۶ ط ۶۹۷ ط ۶۹۸ ط ۶۹۹ ط ۷۰۰ ط ۷۰۱ ط ۷۰۲ ط ۷۰۳ ط ۷۰۴ ط ۷۰۵ ط ۷۰۶ ط ۷۰۷ ط ۷۰۸ ط ۷۰۹ ط ۷۱۰ ط ۷۱۱ ط ۷۱۲ ط ۷۱۳ ط ۷۱۴ ط ۷۱۵ ط ۷۱۶ ط ۷۱۷ ط ۷۱۸ ط ۷۱۹ ط ۷۲۰ ط ۷۲۱ ط ۷۲۲ ط ۷۲۳ ط ۷۲۴ ط ۷۲۵ ط ۷۲۶ ط ۷۲۷ ط ۷۲۸ ط ۷۲۹ ط ۷۳۰ ط ۷۳۱ ط ۷۳۲ ط ۷۳۳ ط ۷۳۴ ط ۷۳۵ ط ۷۳۶ ط ۷۳۷ ط ۷۳۸ ط ۷۳۹ ط ۷۴۰ ط ۷۴۱ ط ۷۴۲ ط ۷۴۳ ط ۷۴۴ ط ۷۴۵ ط ۷۴۶ ط ۷۴۷ ط ۷۴۸ ط ۷۴۹ ط ۷۵۰ ط ۷۵۱ ط ۷۵۲ ط ۷۵۳ ط ۷۵۴ ط ۷۵۵ ط ۷۵۶ ط ۷۵۷ ط ۷۵۸ ط ۷۵۹ ط ۷۶۰ ط ۷۶۱ ط ۷۶۲ ط ۷۶۳ ط ۷۶۴ ط ۷۶۵ ط ۷۶۶ ط ۷۶۷ ط ۷۶۸ ط ۷۶۹ ط ۷۷۰ ط ۷۷۱ ط ۷۷۲ ط ۷۷۳ ط ۷۷۴ ط ۷۷۵ ط ۷۷۶ ط ۷۷۷ ط ۷۷۸ ط ۷۷۹ ط ۷۸۰ ط ۷۸۱ ط ۷۸۲ ط ۷۸۳ ط ۷۸۴ ط ۷۸۵ ط ۷۸۶ ط ۷۸۷ ط ۷۸۸ ط ۷۸۹ ط ۷۹۰ ط ۷۹۱ ط ۷۹۲ ط ۷۹۳ ط ۷۹۴ ط ۷۹۵ ط ۷۹۶ ط ۷۹۷ ط ۷۹۸ ط ۷۹۹ ط ۸۰۰ ط ۸۰۱ ط ۸۰۲ ط ۸۰۳ ط ۸۰۴ ط ۸۰۵ ط ۸۰۶ ط ۸۰۷ ط ۸۰۸ ط ۸۰۹ ط ۸۱۰ ط ۸۱۱ ط ۸۱۲ ط ۸۱۳ ط ۸۱۴ ط ۸۱۵ ط ۸۱۶ ط ۸۱۷ ط ۸۱۸ ط ۸۱۹ ط ۸۲۰ ط ۸۲۱ ط ۸۲۲ ط ۸۲۳ ط ۸۲۴ ط ۸۲۵ ط ۸۲۶ ط ۸۲۷ ط ۸۲۸ ط ۸۲۹ ط ۸۳۰ ط ۸۳۱ ط ۸۳۲ ط ۸۳۳ ط ۸۳۴ ط ۸۳۵ ط ۸۳۶ ط ۸۳۷ ط ۸۳۸ ط ۸۳۹ ط ۸۴۰ ط ۸۴۱ ط ۸۴۲ ط ۸۴۳ ط ۸۴۴ ط ۸۴۵ ط ۸۴۶ ط ۸۴۷ ط ۸۴۸ ط ۸۴۹ ط ۸۵۰ ط ۸۵۱ ط ۸۵۲ ط ۸۵۳ ط ۸۵۴ ط ۸۵۵ ط ۸۵۶ ط ۸۵۷ ط ۸۵۸ ط ۸۵۹ ط ۸۶۰ ط ۸۶۱ ط ۸۶۲ ط ۸۶۳ ط ۸۶۴ ط ۸۶۵ ط ۸۶۶ ط ۸۶۷ ط ۸۶۸ ط ۸۶۹ ط ۸۷۰ ط ۸۷۱ ط ۸۷۲ ط ۸۷۳ ط ۸۷۴ ط ۸۷۵ ط ۸۷۶ ط ۸۷۷ ط ۸۷۸ ط ۸۷۹ ط ۸۸۰ ط ۸۸۱ ط ۸۸۲ ط ۸۸۳ ط ۸۸۴ ط ۸۸۵ ط ۸۸۶ ط ۸۸۷ ط ۸۸۸ ط ۸۸۹ ط ۸۹۰ ط ۸۹۱ ط ۸۹۲ ط ۸۹۳ ط ۸۹۴ ط ۸۹۵ ط ۸۹۶ ط ۸۹۷ ط ۸۹۸ ط ۸۹۹ ط ۹۰۰ ط ۹۰۱ ط ۹۰۲ ط ۹۰۳ ط ۹۰۴ ط ۹۰۵ ط ۹۰۶ ط ۹۰۷ ط ۹۰۸ ط ۹۰۹ ط ۹۱۰ ط ۹۱۱ ط ۹۱۲ ط ۹۱۳ ط ۹۱۴ ط ۹۱۵ ط ۹۱۶ ط ۹۱۷ ط ۹۱۸ ط ۹۱۹ ط ۹۲۰ ط ۹۲۱ ط ۹۲۲ ط ۹۲۳ ط ۹۲۴ ط ۹۲۵ ط ۹۲۶ ط ۹۲۷ ط ۹۲۸ ط ۹۲۹ ط ۹۳۰ ط ۹۳۱ ط ۹۳۲ ط ۹۳۳ ط ۹۳۴ ط ۹۳۵ ط ۹۳۶ ط ۹۳۷ ط ۹۳۸ ط ۹۳۹ ط ۹۴۰ ط ۹۴۱ ط ۹۴۲ ط ۹۴۳ ط ۹۴۴ ط ۹۴۵ ط ۹۴۶ ط ۹۴۷ ط ۹۴۸ ط ۹۴۹ ط ۹۵۰ ط ۹۵۱ ط ۹۵۲ ط ۹۵۳ ط ۹۵۴ ط ۹۵۵ ط ۹۵۶ ط ۹۵۷ ط ۹۵۸ ط ۹۵۹ ط ۹۶۰ ط ۹۶۱ ط ۹۶۲ ط ۹۶۳ ط ۹۶۴ ط ۹۶۵ ط ۹۶۶

رسل حدیث جمع بود و بجهت کمال شایسته از ما شنوایی کند اگر ماستی در نماز میزند و نماز را بد و اگر در
 پشت بند در پشت و راید با سبب مستقیم در و ال مشهور بر سه فصل فصل اول و اول
 و اوله حبسند و از هر حیوانی این بحسب لقیاست اما بحسب اصطلاح جنسها بر چهار پای دارد و در
 اسب بسیار اطلاق کنند و بعضی طيور را داخل و دواب خوانند و استلال چنین است و ما من و ابی
 و الارض و لا طائر یطیر بحاجه الا هم مثلکم و بعضی این استلال را کرده اند بدین آیه که و ما من
 فی الارض الا علی الله و زقها و یعلم شئها و مستودعها کل شئ و ما من حیوان الا ینسبح بحمده و من
 لم یشکر و علی بن ریمه گوید که در خدمت حضرت امیر المومنین علیه السلام بودم که مرکب آنحضرت را آوردند
 که سوار شود چو نامی مبارک در کتاب ظاهر افتاب نمود فرمود بسم الله و چون بر پشت مرکب قرار
 گرفت سه مرتبه الحمد و سه مرتبه الله اکبر و سه مرتبه سبوا ملک فی ظلمت نفسی ما غفر له الله لا یغفر الله
 الا انت یحیی پس بنشین و از آنحضرت پرسیدند فرمود که حضرت امیر المومنین چنین کرد که من کردم
 پرسیدند یا امیر المومنین از چه سبب خنده کردی فرمود که خداوند تعالی بحسب مینماید در وقتیکه بنده بگوید
 خدا یا ما را زمراد حال آنکه میدانم که غیر دینی مرزنده نیست از حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و آله
 نقل کرد که چون کسی بر مرکب سوار شود و نام خدا بر شیطان بر دین او شور و کوفه غنا کن اگر او را
 نهشته باشد گوید آرزوی غنا کن و همیشه غنا کند تا فرو و آید الی و روا از رسول خدا صلی الله علیه و آله
 که آنحضرت فرمود که وقت سوار شدن بگوید بسم الله الذی لا یضر مع اسمه شیء فی الارض و لا فی السما
 و هو السميع العليم سحان من لیس له ستمی سحان من یخیر لنا هذا ما کننا له مغرین و الحمد لله رب العالمین و
 حسنی الله علی سیدنا محمد و آله اطاهرین مرکبی که در زیر او ست گوید مبارکباد ترا ای مومن که پشت مرا
 سبک ساشی و فرمان بروردگار خود بر دمی و حاجت خود بر آوردی اما الله الارض که از خلافت
 نیامست بعضی گویند او حیوانیت که طول و شصت که است صاحب تو ایم در شب جمعه اگر که وصف

این حکایت



در مروه بجانب مشرق و در بعضی گویند از حجر مرون آید و بعضی دیگر گفته اند که از طایف مرون آید
 عصا موسی و در دست و خاتم سلیمان مبادی باشد بعضی پس گفته اند که در بختام همیشه مونس
 بشر نماید پس مردم بعد از این یکدیگر را بنام خوانند بلکه گویند یا موسی و یا کافور و غیره و حدیث آمده
 که در اب حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام است که در چین ظهور حضرت صاحب الامر علیه السلام حجت نماید
 و جمیع این خقبه ها و تعالی که زیادتی ایمان و غلبه کفر دارند در آن روز زنده نماید و آیه وافی هدایه و دوم
 من کل امة فوجا یؤید بقولت و لوق در فارسی معرب است جانوریست شبیه بگربه در بعض اوقات عظیم خور
 بدرد و بعضی گویند سیوان دشتی است چون در بروج کبوتران در آید یکی از آنها را زنده نگه دارد که



چشم راست او را بر صاحب
 زایل کند و چون چشم
 اگر پیدا و در بروج کبوتران
 ظاهر شود منزل بدست
 عارض شود اگر نه یک
 نافع آید فصل دوم

شب رابع باشد بتدریج شب
 حدش بیاورند باز بتدریج
 بخور کنند همه آنها را تا شوند
 که آدمی را از خوردن چیزی بپوشد
 از خون او در گوش و سر و عرق
 در دال کسوره و مکت مروت

کنیت او ابوطیطانست یعنی پدار و از نشان دست که بفرزند خود میرسان نیست و بگروه لفت
 بگردد و بر ساعت مطایبه و بر کشد و چون از سر دیوار بزیاید و بجای صاحب خود راه نیابد بر



بخور کند که خرد و سفید
 باشد آنجا را در روز و
 باشد در حدیث آمده که
 خور از قاضی الحجاب
 اعوذ بالله من الشیطان

صاحب دو باج در مکانی که
 زنج کشنده او داریم در بخت
 چون او از خرد و سفید
 بخورید و اگر او از حمار بشنود
 الرحیم گویند در تاریخ صفتها

او رده که از حضرت مقدس نبوی هم مرویست که خدا تعالی خرد و سفیدی بقدرت خود خلق
 کرده که بالهای و نقش و نیز بزرگ و یا قوت و مروارید و کبالت و در مشرق و یکی در مغرب
 سر او در بر عرش و پایهای او در هر دو چون دانه گوید او را از همه اسباب آسمانها و زمین هر که
 بسته بشود مگر جن را نفس در آنوقت خرد و سان زمین اجابت کنند و با او با و از ایند و بقیه
 نزد یکشود خطاب رب الارباب در رسد که بالهای خود را هم آورد و او از خود بکشد از سر

در

در السموات و الارض غیر از میان زمینیان پیدا اند که قیامت نزدیک شده و در روایت دیگر از جابر علیه السلام
 از آنحضرت منقولست که خدا را خردی است نه او در نزد هر نفس و هر دو پای او را بقضای زمین و
 مرد و بال او در هوا چون صبح نزدیک شود و هر دو بال بر زمین و گوید سبحان قدوس و در روایت دیگر
 سبحان الملك القدوس ربنا الرحمن الملك لا اله الا هو که این حضرت مقدس نبوی هم در تفسیر
 خود آورده که خدا تعالی سه دایره دوست دارد اول از خردیس و قاری قرآن و استغفار کننده
 در سجده و در حدیث دیگر آمده که آنحضرت فرمود که خردیس و و باج و دوست من و دوست دوست
 من جبرئیلست که نگه میدارد آنخانه را با شاره خانه دیگر از جمعیگان در اجبار آمده که آنحضرت را خردیس
 سفید و و باجی بود چون به سفر می رفتند خردیس را با خود همراه میبردند تا محافظت اوقات نماز را
 نماید و نیز وارد است که خردیس را در ششام پدید که شمار آنحضرت تا صبح بیدار میکند و اکلش حلال است
 گوشت و کرم و خشک است اعتدال مانع از حاجت فو لنج و موافق مزاج پسرانست تخصیص در مرتبان
 و سهیل و مافع معاصم در غشاست استخوان گشت خردیس که موافق جمیع ابرجه است لیدن خون و مغز
 او کزیده جانور از اشفاست اگر تاج و پشانی و زو غن بالند و بجز صدای کند انوار خون او نزل است
 چشم است اگر تاج او را بسوزانند و بر کسی که برورش بول کند بنوشانند مانع بود و اگر بر دراز
 او را در وقتیکه بر مرغ بیدار کنند و در مجرای آب حمام گذارند هر که از آن آب غسل کند او را محفوظ
 و اقصر و در کنار بال او دو استخوان است اگر صاحب تب ربع تب وی زایل شود اگر چهار یا
 بنزدت شش و زیاده شود اگر زیاده بار یکم و خفیه بین او بریان کرده ماسه ریزد در ایام خفیه
 بخورد و با شوی معتاد است نماید بار کرد اگر در کافه می گذارند و در باز و بندند قوت باز و باده
 زیاد شود و بندانکه خواهد جماع کند تا شاید آرام نشود باج سفید و سرخ را بجهت دیوانه بخور کنند قطع
 غلیم بخشد اگر زهره او را با شوربای میشش مخلوط ساخته بناشتا ناول نمایند بسیار زایل کند چون
 او را بعل مخلوط نموده بر آتش گرم نموده بر قضیب بندند قوت باه و غوطه را زیاد کند اگر خفیه او را
 بر خردیس حشکی بندند از هیچ خردیس بگریزد و تحت سر دین او دلیل خطیب و قاری و مزدن
 مطرب یا سخنی که امر معروف کند و خود عمل کند خود نگر صلو و غیره صلی است و باشد که دلیل مرد
 کثیر الکلام و مرد کریم و قانع باشد یا مردی ناقص بخود عامل که در شقیها بسیار افتد یا دلیل صاحبان یا
 یا ملوک یا محارب دیدن مثل خردیس این دلیل عدم اجابت مرد نیست گویند دیدن و مصائب
 با علما است مردی نزد ابن سیرین آمد و گفت دیدم که خردیس بخانه من در آمد و چه دانه جو بر حسب

کشت که خون از خانه تو خرمی بدزدند مرا بکن بعد از چند روز از فردی باید گفت بسیار از این
 وز دیدن کشت موزن برده چون تحقیق نمودند حسن بود و دیگری کشت در خواب دیدم که
 خروسی در خانه فلاکس فریاد میکرد و این کسیرین کشت سی و چهار روز دیگر صاحب خانه را دید و
 دیک که سی و چهار است شصتی و یک کشت دیدم که خروسی سه بار کشت کشت سه روز دیگر از عمر
 باقی مانده است و چنین بود اما دیک این جانور است در باغی و مستانه یافت شود اگر او را گرفتند
 شرب کهنه اندازند و در تن در میان کوزه و راحی گذاشته و او را بگیرند و در خانه دفن نمایند اگر
 دوسه از آن خانه بر طرف نشود و کشت سی و سه در و ال مضموم و شصت و سه و غیره که اینها مستانه
 در غار اگر دو در رستان داخل شود و پروی نیاید تا ماه و خوش بگذرد و چون اگر نه شود دست
 و پای خود بیک جوع اوز را میثود و در بهار پروی آید بنایت فریاد کشته و شصت و شصت باشد چه این سماع و



و بهام خورد و خورد و از گوشت و علف اکل و چرانماید و وقت مباشرت ایشان شود بریزی از آنها
 ماده خود را گوشه شهاد خلوت بر دوز زمین خواباند و جماع کند و او بارچه گوشتی زاید که عضای و
 تمیز باشد پس او را از موضعی بموضعی نقل نماید ترس موران می نماید از و چنانچه در جهر در باب جسم
 مذکور شد پس در بالیدن عضای او تمیز کرد و دو نفس زنده و دو تنه او در نیت صحت بود بسیارند
 که در آنحال میر و موز و بطرف نبات النفس بسولت وضع مجلس شود و زعم جمعی آنکه از زمین زاید و نافه
 اعلامه از شد از شوق بگذرد و حرص جماع باشد که از شدت شهوت او میر خود خواند چون در زمان
 فریه شود و چهارده روز بگذرد از آن موضع حرکت نکند بعد از آن ایستاده و حرکت نماید راه رود
 چون بسیار ترسد بر سر درختان آید و در طبع او زگیست قبول آید و اینها ادا اعت معلوم کند

که بقیف و ضرب کلش حرام از جمله خواص او آنکه اگر دندان او را در شیر زان اندازند و بکودک نشانند
 دندان به سولت بیرون آید و ظاهر به او و مریل بر صلاست اگر چشم راست او را بر خرقه بزنند و با خود
 دارند از درنده تر سازد اگر صاحب تب ربع او بزند تب وی معارقت کند احتمال زهره او را
 غسل آب زیناج مریل طلعت چشم است اگر بر دانه غلب طلا کنند موی بر نیاید طلا رسد که موی زیاد
 دارد و بعد از آنکه موی را بکنند طلا کنند و موی بر نیاید طلا رسد که موی باشد از هر موی اگر بر
 موضع ماسور بزنند ثواب دارد اگر بر سبک مالند دیوانه شود اگر باره از پوست او شکند و ده طفل
 او زند و در خواب نرسد تختی سر دیدن او در خواب دلیل شرف و بخت و شرف و مکر و خاچه که در
 زنی ثقیل البدن و غنی المنظر صاحب مهر و طرب و باشد که دلیل اسیری و بند و زندان و بادن
 احمق و در دخت بود اگر منید که خرس ماده شد ولایت دینه تصرف وی در آید اگر از ابل ولایت با
 و را غمی و خرن روی نماید پس خات باید و باشد که سفر کند و برگردد بکمان خود و راج مترد است
 بر آن تراج گویند مرغ مبارک کثیر التناج است بشر فضل بهار و گویند شکر و در کار است
 بدوام نعمت و صوت و شمر است بر کلمات پاکیزه در هوای بهار وقت وزیدن باد شمال و هوا



صاف خور و مطب
 و در طیران آید و در وقت
 و قدرت بر طیران دارد
 هر دو بال او خاکستری
 خواره است اما لطف

با کز سار و در و بال افشا
 با و جنوب حال او بد شود
 و شکل سیاه ظاهر و باطن و
 رنگست بر خلقت خاکستری
 از وی بود ز اورا حقیقتان

نامند سیبویه و عرق کشته و جاحظ از اقسام کبوتر شمرده چهار که چهارم خود مثل کبوتری بر بال خود جمع
 میکنند و از شان و نیست که در یک موضع بفرود آید و بکشد از موضعی بوضع ثقل نماید تا کس مکان او را
 ز او با ماده جمع نشود کرد در باغها و بستانها جاحظ گفته که او بزرگ شود اما فریه نشود و کلش طلال چو آن
 انواع کبوتر است گوشت او از گوشت کبوتر و فاخته احسن و الطیف است اکل آن مضر و مسموم و نهی می نماید
 تعجب دیدن او در خواب دلیل مال و زن ملوکست پس اگر او را مالک شود یا زود خود بیند مال و
 لشکر گردد و یا زود جمع نماید یا ملوک گیر و تصرف او در دلدل خارشست بزرگ یا نوعی از وی برکان کرک
 نامند جاحظ گوید که فرقی میان وی و خارشست مثل فرقی میان کاه و جایش است در بلاد شام
 عراق و عرب و سلمه بسیار بود و بخت و رواج بود و هستاده جماع کند چنانچه بشت ز او بشت ماده چسبیده

و پنج پشه که دارد اگر چه در حقیقت بیضه نیست لیکن شبیه به پشه است مثابه گوشت چرب بود خانه خود را
 کند بطرف جنوب که دارد و در دیگر طرف شمال از هر در یکی باد وزد مسدود کند چون چتری سپند
 که کرده وی بود متعقبش شود خاری از او بیرون آید مانند شمیر برین بر آن هر که رسد مجروح کند
 خاری که در پشت اوست موی بود در کمال درشتی و گزشت بیوست اکثرا حرام در پیش گویند علامت
 اسمع من دلیل یعنی فلان کس شنو از دل است بدانکه دل یعنی حرکت با اضطراب آمده بدین سبب



مقدس نبوی صمدیه فرستاد
 او ستر سفیدی بود در کمال
 خشد اما خواص و تغییر و درنا
 و نفس جانور است و درنا
 پشت لعلات و کند با سبک
 و سینه آمده اند و سفید

استری که مقوفش بخت
 بود و دل که گشت می چه
 سرعت او را بخت امیر
 قاف در در که نقد نیاید
 خرق را بخت میدید و
 رساند جویری و حسن

گویند جوگ بحر است و در رویش بسیار بود و از دریای شوزند اینجا آمد بصفت خلی بر باد می شد
 و لهذا نفس زند چون بر خرق نظیر باد همیشه دفع او میکند با سحر رساند و بخت و در و بخت
 بزبانده و بای نخورد چون بر روی آب ظاهر شود گویا میشتی است و از او که متولد شود و شیر و در
 بچه جوید و او هر جا که رود همراه برود و تابستان آید و با آدمی انس گیرد و خواسته با کورگان آید
 از او صد کنند و نفس بسیار بر او می شود تا جگه گشتند تا چون زمانی در کوی او را نگهدارند
 باز آید اگر در پیش او کسی



بجوقت از ماده جدا
 حرام است خلاف بر عام
 اگر به و از در میان جنط

سرعت تمام چون بر آید
 باشد بیالامی آن بدتر
 چون طیس ندارد اکثرا
 را که ایشان حلال میداند

که میان خالی باشد بچو شاند و در گوش چکانند نفع عظیم بخشد گوشتش سرد و تر است و در خیم
 دندان او را بر کوکب نهند و شراب خوردن پاره او در و مفاسد دفع کند پاره او را اگر زنگبار
 و بار و غن زینق مخلوطا سخا خیر خود بمالد شوهرش و از دوست دارد و طلب رضای او
 اگر هر دو کف او را بر منقش و بریند برش و می زایل شود اگر دندان راست و را بهشت و از
 روغن گل که از اند هر که از آن روغن برد و بخورد باله محبوب القلوب گردد و دندان چنان

انجمنیت در عتسردین و در خواب دلیل است بر آنچه تساج برد باشد که دلیل مکرر کسود
 اختصار اعمال و اشتراق سمع بوده باشد و دلیل کثرت باران بود اگر خائف بندش و
 رایشود چه اگر او بجات دهند غرقش کان ستار غم اگر در خارج آب بند دلیل است بر دشمنی
 چه قوه در است و و کرم ترکان قور و مانند او با انواع است چون ساریج که کرم سرخست که در
 شیره زار باشد و کرم بنر که در رخت صنوبر میباشد و کرمیکه در جوف انسان از نفوشت متولد
 شود این عکس از حضرت مقدس نبوی ص نقل کرده که آنحضرت فرمود که خرابناشتنا خوردن کرم
 معده را میکشد اطبا گویند شامیدن و خجاک کرم از شکم بنید از دورک شفا لوراضا میکنند
 کرم شکم را میکشد اما کرم ابریشم از عجب مخلوقاتست چه دل تخمیت بقدر دانهایک در انجیر میباشد



از نور چه کو چکر زنگ و سیاه و قه پرون بدن و قریب فصل بهار بود در کرم سیرا در حلقه گذارد
 اگر از آن پرون نیاید زبان و زیر بغل و پستان کنه دارند چون پرون آید برگ توت سفید و
 تار و زبر و زبر کشود و از سیاهی سفیدی مبدل شود و در مدت شصت روز بر این مرتبه رسیدن
 شروع کند بر رسیدن بر نفس خود و برگرد خود بستند یعنی آنچه در درون وی بود غالی شود و
 کردگان شود اما طولانی بود و ماده روز چهلین شود و بعد از ده روز میرد پس اینجوزده و سوره
 کند و پروانه که دو بال سفید داشته باشند از پروانه بدو در وقت پرون بدن او سفید
 پرون بدو بالهای او متحرک از حرص حاء ترا و ماده دم دم چسبیده بدنه بدن ایشان به هم
 پیوسته باشد ماده او یکم کند بهیستی که گذشت تخم در ابر کوی سفیدی بینند و ماده او
 میرد و کند از ماد اگر بجهت تخم خواهند والا از آنها که حیرت سازند و در افتاب گذارند و چند خزان
 خواتم است که از صوت رعد و زدن شفت و کوفتن بدن و بوی سرکه و از آدم جنب و زن

محالیش و از نوش و خجاش و مورچه و کثرت حرارت و برودت ترشند بعضی حکما گفته اند که قرزند او
 بکرم ابریشم یا نه همیشه در مجلس خود است و از اصل خلاصی نیست تا آنکه خود را بکشد بداند که جمعی
 انواع کرمها جفته استنجاش حرام است از جمله خواص کرم ابریشم آنکه اگر زیت مخلوط ساخته بر بدن
 بماند از کزیدن جانوران زهر دار ایمن گردد چون کرم ابریشم منفعت بآجر را در غبته سلطان را
 پس هر که آبروی آن مرغ خاکین خورد و فریه شود اگر کرم زر و یک از زبل مشکون شود و زیت کهنه
 جوشانند و بر دار الثعلب گذارند شفا یابد و نفع عظیم بخشد و موی بر آرد و بعضی سر دیدن و
 خواب دلیل دشمنی است و دیدن کرم ابریشم رسیدن منفعت بآجر را و غلبت سلطان را
 پس هر که خرمی از او فریاد بگردد و بگفت سید و باشد که دیدن کرمها دلیل مال و ضرر باشد و اگر کرم را
 باشد و حاجت بزرگات ال آمده مرغ خاکین که ماکیان گویند و بر که را وق گویند و اصد و دجانه
 و بته آنکه در راه روشن اقبال و او بار نماید و جفته مانند چه هرگاه کسی در راه روشن کاههای یک



گذارد و پیش و پس رود او
 او را زردی نباشد و جوجه از او
 صلاح است از عجب او آنکه بسیار
 ترسد اما چون شغال بر او گذرد

در جابه گویند و چون پر شود
 بیرون نباید با شاق اکل او
 از نزدی گذرند از هیچیک

اگر بر بام یا دیوار باشد خود
 از ترش بریزند از دو موصوفت که نمایی و زردی پدیدار شدن گویند که نوم او بقدر بیرون آمدن
 نفس و رجوع است و این از غایت ترش و پندلی است و از شدت جلد که دارد و بر زمین نمایی
 بلکه بر بالای شاخ درخت یا دیواری بخواب رود و جوجه از مضه بیرون آید و با طرف و مقبوع
 بود و بعد از یک روز راه رود و چند بزرگتر شود احمق تر و ناقص اعس گردد تا آنکه جمیع صفات
 از او زایل شود پس قابل ذبح گردد و پیش طپور جوارح گوشت و کس خورد و بطریق بهایم نان پخت
 نماید و دانه چند پخته در هر حله طپش دراز و تیز از او مرغ بیرون آید و آنچه مذکور و بعضی بود
 از بیرون آید جوجه از بیضه بچخانت مرغ بیرون آید و گاه در دفن در زبل و مانند آن بعضی از
 او در دزی و دینوبت مضه نهند در همه سال مضه گذارد و در دماه رستان خلقت مضه در
 ماه باتم هر سرد در وقت بیرون آمدن کز ترش نرم است چون او را در سرد خشک و حکم کرد و میان
 زرده و سفیده آن پوست نازک باشد او را قیصر نامند و هرگاه در یک مضه دو زرده و او را دو
 بر آید احسن و الطیف از آنکه زردی و پخته بود و پخته مرغیک او را نمر دس نباشد قلیل العدا بود و حیوان

از او متولد شوند و همچنین از نطفه که در دقیکه فراتر از نطفه باشد چه مضار اطفال باشد متولد شود و
 رطوبت او زیاد گردد و در زمانه نطفه باقی بماند و بعضی از آنها را یک پهلوی باقی باشد و وجه بر این
 بوده بدین طریق شناسند که او را از منقار او ببرد اگر حرکت نمود زاست و اگر ساکن شد مرگش حتمی
 مقتدر نبوی هم عشتیاری بکنند و بدین مرغ و خرمس و غمرا را بکنند و شستن مرغ ها که مرغ بود یعنی که هر
 کس بخواهد در حال خود به مینست بخرمی اشتغال نماید بصفه و کثرت خلل کثرت در حرارت معتدلست که
 مرغ جوان زیاد گسترده عقل و منی است و از انصاف کند غذای معتدله بود و تخصیص جو از او در فصل
 بهار لیکن بضرر حاصل یافت است مصلح او بعد از اکل و شربت عمل تناول کنند و چون لبا اتفاق
 نموده اند که خون و مولد نفس است و مغز و است ظاهر معنی را با نسی صیغه یافته باشد و الا او در
 اعتدال دارد و بسیار گرم نیست که بضرر استجیل شود و بسیار هم سرد نیست که مولد باغی باشد و حال
 آنکه گوشت او را بکشد و در باغ را قوه و فصل را زیاده میکند بضرر او گرم است یا از خشکی بعضی گوشت که
 سفیده او تر و سرد و زرده او گرم اکل بزرگ و تازه او قوت باه را زیاده کند نیم ریش و حسن و او
 افندی است و تمام بخیه او در بضم و مداومت بر اکل او مولد کلف است و دفع ضرر او است که سفیده او
 بخورد و زرده آن را نماید که مولد خطا محمود نیست اگر مغز او را بر کزیده مالند با نسی صیغه شفا و در صفا
 مجایب المخلوقات آورده که اگر در جابه باده میاز و یک کف بخیخ بضرر نرزد تا محتر شود و گوشت و شوربا
 او بخورد قوه باه را زیاد کند بعضی از جابلان بعلربط را اعتقاد آنکه مداومت بر اکل گوشت و مورث
 بوسیر و نفس است و این باطل است صاحب المجایب المخلوقات آورده که در سنگدان او سسکی است
 که اگر بر مصروع او نرزد شفا یزد و اگر کسی با خود دارد و قوت باه را زیاده نماید و اگر زیر سر کودک
 نهد از خوف این شود و مرکب مرغ سیاه اگر بر در خانه خسد میان اهل آن خانه خصوصیت پیدا کند اگر
 زهره او را بر تخیب اندازد باز نیک جماعت کند و غیر او دیگر را نخواهد اگر سر او را در ظرفی گذاشته زهر
 سر بر دیکه اگر از تنش خاک نماید و فن بیند و مصلح آرد اگر مردی چهار درم زهر و فن او را در
 قوت باهش زیاده شود چشم او که بسیار سیاه باشد با دوشم که بسیار خشک بوده بعد از خصله اکتفا
 نمایند و مانند این به بینند و هر چه از ایشان پرسند جواب گویند لغت سر و بدن او در خواب دلیل
 زمان بمقدار اگر با عیونت و نشاط بیند دلیل زن جمیل بود و اگر در فقره بیند دلیل زن فاجر
 و جوجه او ولد از او باشد که بدن او دلیل زن صاحب اولاد باشد و اگر منده که به سر و بدن او شفا
 یابد او را زنده و قوت و اگر منده که بر هم در آیند دلیل بیمار است و گاه دلیل زوال غم باشد اگر منده

او را بچ نموده گسترزای بکارت بردار و اگر نمیدارد صید کرد و انجم و لایق و مالی بدو دهد اگر نمیدارد
 که او را با بچه و مضه از مکانی به مکانی رود و فصل آنو لایق است که بر او مال و مضه مال و لیل زبان
 است قوای تمکانش بچش کنون اگر در دست خود مضه بند اگر زنش عالم باشد و خردا بد و اگر زن
 باشد زن خواهد و اگر مضه خورد و خام مال حرام خورد و اگر مضه خورد و زنی حلال متیب موی نزد
 سیرین مده کشت و در خواب دیدم که پوست مضه با جد همسکرم و زرده آنها میاندازم و سفیده آنها
 میخورم کشت تو نباشی کشت بد از کجا هستی کشت مضه بد که اگر است و زردی جسد و سفیده کفن و
 انداختن زرده عبارت از انداختن میت و بهای کفن میخورد اگر زن عالمه باشد که مضه پوست کند
 با و داده شد بپخته و خردا بد با سبب محرم در ذال معجمه مثل بر سه فصل فصل اول و ذال
 مشحون در اریح الکلیک جانور سرخست که قطعه ای سیاه دارد و میبرد و از ذوات السموت
 با انواع باشد بعضی از او در بالها خطهای سبز دارد و در بخش مختلف جسمش بزرگ و طول و منسل بود
 مثل کرم کل خیریت کشت حرام مالیدن و نافع جرب و غلی که پوست بریزد و نیز مخلوط سازند با دانه
 که موافق در مهارت مثل سرطان امام فخر رازی گفته که او را طبع نموده بردار و اغلب نهند موی را در
 و شفا دهد اطباء سلف را زعم آنکه اگر خری را زود در گوی سرخی بخند و بر محوم او بر زدن است و زود می باشد
 کند با نجات فصل دوم در ذال کموره و شب کرک و تر که قور زانند اکثر حرام
 عریان و را با قیس نام نهند او شیر را بکنوع صبری بر یک سنکی است که با حیوانات است لیکن شیر
 عریض تر و بر خوار است اگر خند روز بگذرد که خری نیاید بنسیم ششاق نماید و تعیش کند هر چه
 صلب و مصمتی در جوف او بگذارد و اگر ششوان خرا بچ حیوان را بغیر او و مسک نزد مباشرت بگذرد محرم
 نشود و چون زوده او با هم تمیم شوند بر کس برایشان هجوم آورد و هر طریق که باشد او را بکشد لایق
 چون را زده مباشرت کنند از خوفیکه بر خود دارند اگر مومنی روند که نزد او را و کبر باشد برین



و او موصوفست بملکی و
 اگر چنین کند بجد و هوا
 که چشم خواهد سپرد
 بخواب رود و پوشید
 بد و مراقبت و مراقبت
 خواهد شد و شربت کند

خوابیده جماع کنند
 لذا چون اراده
 و اندک بازماند و
 کشاده کرد چشم کشاد
 شود و چشمش
 خود نماید و چشم

و چون نقد باشد از همه حیوانات قشر فرزند کند و چون کرم شود اگر او را بکوبد و عصاره شمشیر بریزد یا
از تخم بر دارد با عضو سبکی که ته شود تا مردن صدای و شنیده شود و ثوب شانه و بر تنه است
که از مسافر بگذرد او را که سبک نماید و اگر در صبح متفرغ شود که سفند آن شود و در تمام شب بکوبد
مراقبت و باستانی کلید است در وقت اختلاف فخر ایشان که گاهی و فطوری روی نماید بخواب روند
پس در آن وقت که گران جویمان قصه که کوفتند کنند اگر چه در مسافت بعید و اما کن فرساده
بهر تعب و مشقت که باشد خود را مقصد رسانند و از ریخ و عقب و دوری راه نهند بلکه از تخم
مخمس راحت دانند و حسن باقال ریخ راحت دانند چه شد مطلب بزرگ کرد که توشیای چشم
کرک و جوان باهن او کوفتند عداوت جلی و فطره تفاوت فطری و اقصیت اندالکروست او
را با پوست کوفتند که از دمو بیای پوست کوفتند بریزد و از روی برهنه کند لیکن چو بیای
برک غمض نند و در میان جان بقای نفس ارواح بسیار چون کرسند شود فریاد کنند تا کرکان دیگر
جمع آیند چون یکی از آنها روی بگریزند به برادر دارند و او را از هم بدرند و بخورند و جوان آنها
باومی برسد از و برسد بطریق استغاثه فریاد کنند تا اینهای جنس او شنوند مجمع گشتند به است
مجموعی روی بوی دارند و خواهند که از روی حرص او را بخورند اگر آنکس یکی از آنها را از خود
دور کند آنکس را که از دورد و روی دارند و او را از هم بدرند و بخورند و آنکس نجات یابد چنانکه نشان
اوست که چون آدمی از و ترسند طمع دردی کند و اگر ترسد و طمع کند و از ترس بگریزد و از
خواص او آنکه زبا نخود چون شمشیر استخوان بر دخیان صدای و مسموع نشود اگر سر او را در بر می کشد
که و غیره از موزیات نزدیک ایشان نشود و هر که چشم راست او با خود دارد و از شباع ترسد اگر
قاب بامی او را بر سر تیره آویزند اگر جمیع کثیر بر راح دی زنند بد و رسد با بام که آن قاب بر سر تیره
باشد اگر خصیتین آری بکافند و نیک دستگیر باشند بر گراهند و در دگد و زن کفقال از و با
جر بر نوشند صحت یابند اگر آب غسل نوشند ذات البجبت را شفا بخشد اگر قطره از خون او با
روغن کاه مخلوط ساخته در گوش چکانند و در دگر می گوش را زایل کند اگر مغز او را با آب
سداب و زیت بسایند روغن آنرا گرفته بر جسد مالند از جمیع محل طاهره و بالجنه که علت آنها سردی
باشد این و سالم باشد و دندانها با پوست چشم او را هر که با خود دارد و چشم غالب بد و محبوب
الغالب گردد و اگر جگر او در و جگر دغه کند اگر قضیب او را در فرق بران کرده بماند قوت یابد و در
و این تجربه رسیده اگر زهره او را با غسل آب غلاط ساخته بر دگر طلا کنند با هر زن که بخت

کنند در این حالت دوست دارند اگر دم دور بر علفزار کاش و بیدار می شود اگر کسی از دست او
چراغ جوع ببرد اگر بر کس او را در موضعی بخیزد گشتند هیچ موش بدانگان نزدیک نمیشود و دوست
جلوس بر پوست او از قویج باز دارد اگر زنی از زوده او صاحب بر سازی او بزم جمع ز بهر
که از زوده گوشت باشد باره کند و اگر در دکانی که دوف سازند پوست بخور کنند جمع دنیا
باره کند اگر از پوست او طبل سازند چون میان طبلها نوازند همه را پاره کند و بیدار و در
الشلب موی برار و اشامیدن زهره او شکم میند و اسهال را نافع بود و چون بر قصبه مالند
هر مقدار که خواهند جماع کنند اگر باز هر که کس و روغن زیتون یا نهند به باه و نعوظ کند و در
تمام با بر کبر و روغن گل ساییده هر مرد یکبار روی خود مالند ز نش ثبات دوست دارد اگر را
اورا رود اگر باورس که گنای است شبیه کبوتر بر تن مالند زایل کند دندان موده او را اگر
بر مصروع او بزند شفا یابد اگر استخوانیکه میان سر کین و پا افت شود و ندانند که در کجا افتاده
و جوع وی در ساعت ساکن شود جایست که کسی که او را در شفیه دایمی باشد اگر باز برود
روغن بنفشه در پستی و چکانند مدت حیات از ضرع امین باشد و اگر هر دو چشم او را بر کودک
او بزند مصروع نشود اگر جزوی از زهره او با غسل خام مخلوط ساخته احتمال ناپدید از طلیت ویر
چشم امین کرد و اگر قصبه او را با سم زنی بزند مسح مردی بر او قدرت ندارد الا وقتیکه کره
آن بکشد و طلا در خون او نافع حراحت بود صفت طلسم که کرکان جمع شوند از مس صورت کرک مجوف
ساخته در خوف وی سر کین کرک گذارند در موضعیکه دفن میکنند کرکان کرکان شوند و تعمیر
ویدن او در خواب دلیل کذب و حیل و عداوت و زرد سم کار بود و دیدن بچه او دلیل فرزند
و زود هر که بچه او بزند فرزند زود پرورش دهد اگر بزند کرک با گوشت باره با جوان انیسی گردد و زود
توبه کند اگر بزند کرکان بخانه او در آمدند از زردان حتما طمانند و باشد که دیدن او دلیل ثمت
ستن بر شخصی باشد که از او بری باشد بالنظر الی قصه یوسف و یحیی و یونس و عیسی و خاتم النبیین
ز بسیار موی جنبش بخون و از باخت هرگاه صیاد اراده صید او کند نسکی در خانه او اندازد
از حقایق که دارد بگوید که هرگز ناکو نیست پروان صیدش کنند و اگر در سوراخ باشد این
بد و خوانند بطریق ام طریقی خائیری ام عایری بشری بکار عطی او شاه بخرای این فسون خوانند
تا زود سوراخ او دست و پایش میند و پروان زود فصل سیم در ذال مضموم و باب
کس برکان چنین نادان ترین مخلوقات است که خود را در آن اندازد و اندک طین گفته که از خضر

حدقه شمره ندارد چه شمره آنه حدقه را مصلی و محلی گرداند حق تعالی او را عوض شمره و در دست
و بگرداده که حدقه خود را حقیقل و بدو لهند همیشه بدو دست مسح چشمها نماید عاقل گفته که
عربان ذباب را بر مکس و شیشه و زینور و کیک و مکس خرد مکس سبک و مکس باغبان اطلاق کنند و حلش
کره کوچکی است که از بدن حیوانات بیرون آید مکس کرد و اما مکس مردم از سر کین و کثافات
و عفونت از جماع پاکیزه میگردانند و در حین وزیدن باد جنوب بسیار شود و در بهشت باد
شمال متفرق و متلاشی گردد و محاقق اساعه مثل شیشه خرطوم دارد و اشکهای کلام باد و آنچه
بر موضع سیاه نشیند سفید گردد و بر موضع سفید نشیند سیاه گردد و لهند حق تعالی بر بونش در
وقت خروج او از بطن حوت درخت کرد و رویاند تا مکس از زبان اوشت چشمش صلب گردید و در
مواضع متغنه بسیار باشد و باشد که فراوان باشد تمام روز جماع کند و در حیوان منبه گویند چه در
بستان پنهان و در بستان آن میدارند و اکثرا حرام در حدیث آمده که هرگاه در ظرف شما افتد
او را در آن ظرف فرو برید بدین جهت که در یکبال او علت و در بال دیگر دو است و در روایت
دیگر آنکه در یکبال او سم و در دیگری شفاست پس اگر در طعام افتد او را فرو برد حتماً که اول باید
سم دارد و مقدم دارد و اندک دیگر که در او شفاست فرو رود و دفع او کند مؤلف گوید در حیوة
الحیوان که نامل نمودم و دیدم که بال خوب که میدارد پس او مناسب علت است بال راست مناسب
شفا الی سائر این غیر خدا صلی علیه و آله نقل کرده که آنحضرت فرمود که هر مومنی صد و هشت ملک
مواکل است که دفع میکند از او آفاتیک قدرت بر دفع آنها ندارد پس از آنجا هشت فرشته اند که
همه اوقات دفع ملمات از او میکنند بنحویکه شهادت مکرر کار عمل میکنند و در روز تابستان اگر
بر شما طاهر شوند هر آینه بر زمین است و کوه بلند و هر شیب و فراز میزند که جمعی گفته اند پس که بر زمین
و منها کشاده اگر بنده را طریقه العیسی بحال خود گذارند که اعتماد بر خود کنند بر آینه دیوان و سیاه
او را بر باند قال الله تعالی معقات من بین یدیه و من خلفه یحفظونه من امر الله یعنی هر خدا بر است
فرشتهای که دور کنند و راننده اند از بنی آدم آفات دیوان و شیاطین را از پیش و پس
نکنداری میکنند از شر شیاطین با خط گفته که اگر شیر را بکند من مخلوط سیاه بر خانه باشند هیچ
بکس داخل آن نشود اگر او را سوخته و صلابه نموده بعمل ببرند و بر دار الشعلت اندموی برارد
بر مرده او چون بریم آهن باشند هیچ کسی بر وی نیاید اگر میز را بکشند و بر کوه عقرب بالند
در دو بر ساکن گرداند اگر دست از علف ساز دیوان بر در خانه نهند هیچ کس داخل آن خانه نشود اگر

گاهی بزرگ را بزند سر و بدنهای انداز بر موضع از یک چشم که موی زای بر آورده باشد بخت
 ماند موی را برود و دیگر پر دین نیارد عظیم مجرب است اگر کسی را کوفت در کوی گمان چند و درشته
 است بخت بر گشتن یا باز وی کسی که چشمش در دکنه یا و زرد روی ساکن شود اگر کسی
 را در هم شکسته بخشی که درم کرده نماید گشتند بخت محمد بن زکریا گوید که در کتب طبعیات و
 دیدم که اگر کسی زنده بر کسی و زنده که دندان او در دکنه در آسا گرن کند کبیر اگر سنگ دیوانه
 زنده باشد روی او را بوشانند تا کس بر او نه نشیند که باعث از روی باشد صفت طلسمی که منع
 کند بی گشتن تازه و زردیچ زرد اجزای متساوی گرفته در هم نرم بیاورد آب کهیم در دغن نمیز
 گشتند مثال کسی از او سازد و برآمده بپزند هیچ کس با نماده نشیند و او ام که آن مثال بر نماده
 باشد بخت بر دیدن او در خواب دلیل خفم ضعیف باشد که دلیل محبت روزی باشد و با
 باشد که دلیل در دود و با قوع و ریش بود با آب و هم در راه ممل رسیه فصل
 اول در راه مشوچه رحمهای و او استخوان خورد و فرو آهای برجه مرغان زان سر و دار
 که استخوان خورد و آدمی نیازارد گویند و خلقت مرغیت بلق شبیه بکر کس در جبال صلیبه
 مو حشه و اراضی بعیده از اماکن اعدار خود و آدمی سازد و بلند اعران و امثال خود گویند فلان
 امر من بختا فوق یعنی فلا نخر غیر از روضه فوسفات این طبر کماقت استهارد دارد چه با سر افست
 قدرش طمع در عذر و نماید اکلش حرام اگر خانه را بر
 او بخور کنند همه جان و بگزیند اگر سر کین او را با کلا
 و سر که مخلوط با خنجر صر طلائیند تغییر لون او کند اگر
 بکر او را بر آلوده با آب ساینده و دیوانه هر روز بکرت
 نوشد ناسه روز موات ثفا ماید اگر سر او را بر زن
 الولاده بزند زردی باز نهد اگر پوست او را که بر چسبند آن او باشد خشمگنده بیاورد با سر
 غسل یا شامند جمیع زهر را دفع کند کند آشتن او دفع اوجاع بود بخت بر دیدن او در خواب
 دلیل مرد محقت اگر نهد که او را گرفته حرب و خور بختن واقعه و یا بیماری معیت و را رویدم
 نصاری گویند اگر نهد که بسیاری از در مکانی فرو دایند دلیل فرد دامن لشکری است در آن
 مکان رطامید و سگشته دیدن او خیر است از برای کسی که بیرون شهر است چه داخل شهر نشود و تر
 دیدن او دلیل فساد کسانیکه در مقابر سا گشتند اگر او را در خانه بپزند اگر مریض در آن خانه بود و سوز



است و اول دلیل موت حیوانات فصل دوم در بیان کبیره مرقی جانور است که نهنگ
 و نیز نهنگ پشت را گویند فصل سیم در بیان کبیره در نهنگ است که نهنگ در ده و نهنگ
 هر دو اندک بینی از هوام یعنی حشرات زمین جانور کشته نوعی از نهنگ است و در عقرب ران با
 حته اگر قاتل حیوانات ترکان بگویند بدترین انواع او مصیره است صاحب قایم و تنبیه و در
 ضعیف نموده یعنی رتیل خپانی مشهور است و گفته مشهورترین آن نوعی است که است که در
 و بهوای آدمی بد بعضی سیاه و بعضی سفید باریک باشند گردن همه انواع او متالم و در دماغ است



و بعضی انواع او در غله
 بالیدن شکوفه سوسن
 میاشاید دفع هم او کند
 زار باشد بجهت دفع نهرو و عقرب
 مانعیت و نیز از مگر بر او را فصل
 عقرب دیدن و در خواب و نهنگ

زن مودنه معنده است که بکار مردم آید که فرمایند و بعضی گویند دیدن او دلیل دشمنی قاتل
 حقیر نظر شدید الطعن است و میان بانی کوچک سرخ رنگ اگر بدخ تازد او را گوشه بر روی
 غاری یا تر فرو رفته باشد طلائع نایند بهسولت و باید رخ مرغیست معروف در جزایر چین میباشد



که بر مال او
 گویند مردکی
 نه خیک آب
 همراه میکش
 چمن سفر
 بخیره بر سر
 کشتی طلب

ده به بلایع است
 بر سر تجارت
 در کشتی رشت
 که بر سر دریا
 کردم بار کشتی
 انداختند اهل
 آب و بهر پرو

رفتند قبه عظمی با ارتفاع صد گردیدند که او را بر آبی و در خشنندگی بود از دنجب گردند چون
 نزدیک وی رسیدند پهنه رخ بود خوب و تیر و شمشیر را و زدن تا شکافتند و بچه او پروان
 آمد مانند کوه بزرگی پس از پروان او گرفتند و نیندند با مال او شکستند و پروان بدو پرا
 ایشان باقی ماند بسوز خاقت او تمام نشده بود او را بکشند و از گوشت او تلخ نمودند و با
 چوبکه در آن پخته بود هم زدند و بخور زدند جمعی در میان ایشان چهره درش منقبه بودند چو بخت
 شد جوان و ریش سیاه کشته بودند و بعد بر که از آن گوشت بخورد جوان و ریش سیاه نکرد

یکمشت این اثر از انجوت که گوشت را در وقت طبع برآمده اند و او خوب شب بود که از او نیز
 بسیارند چون قباب طلوع نموده در رخ مثل ابر عظیمی در هوا پدید آید سنگی که بزرگتر از نخستی در رود
 بای خود داشت در دو یا انداخت چون گشتی پیش رفته بود چون آید به است بجات بافت پخته
 دیدن او در خواب دلیل اخبار غریبه و اسفار بعیده است و باشد که دلیل سقوط کلام صحیح است
 باشد خواجه دیدن عقاب یا **سازد و هم در از او بجز شمل بر به ضل است و فصل اول**
 در از مشق زراع و زراعتی که در غرق و غرقون نامند بکثرت او سیاه محض گوشت و از کثرت
 زراعت خوانند کلسه حلال است بکثرت دیگر مفسار سرخ دارد او را غراب زیوتی نامند به آن که
 خوردن او اگر نتوانست لطیف الشکل و بیکو منظر است در عیایب الخلق قاتل آورده که بکثرت او
 بزرگ و سیاه بود که زیاده از هزار سال عمر کند و آنرا علم زبان زراعتی اگر خشک نموده قسته خورد
 تشنگی او را می شود اگر چه در قلب لاسد باشد اگر دل او را خشک نموده و ساییده هر که باشد نشسته
 نشود و او در ماه تموز آب نیاشامد اگر زهره او را باز هره خروس مخلوط ساخته آنگاه نماید تیرگی
 چشم را زایل کند اگر بر موی سفید طلا کنند بغایت سیاه کند آنگاه حوصله او مانع نزول آب
 از چشم کند قفسه سر دیدن زراع مفسار سرخ دیدن مرد است صاحب سطوت و لهو و طرب را طای
 مید و سگ کشته که در این زراع در خواب دلیل جمعیت که محبت نمیکند باشد که دلالت بر فقر کند
 بعضی گویند که دلیل ولد الزنا است و دلیل کسی که کارهای او نمرد و بجز و شر باشد ز مور این
 رکان را در مانند آنکه گوشت سیاه رنگ و در گوه و در حث مکان که در خاک خانه سازد از چای
 جبهه در بدن مادر بچه در گدازد و در حث شش و گزیده است غذای وی از میوه ها و شکوفه ها
 زرا و بزرگ جبهه تر از ماده باشد آنچه غیر گوشت سرخ رنگت مثل مورچه در زیر درختان میوه و از
 غله سازد و خاک از زمین بیرون آورد و در رشتان در زیر زمین پنهان شود و الا از سر با پاشود
 زشتان جمع کند بخلاف کل
 بهار شود از شدت برودت
 گردیده باشد خضالی در آنها



و مثل طبع خواب رود قوت
 غسل که قوت جمع کند خون
 روی م قوت مثل خوب خشک

روح در و در بطریق سال گذشته زنده شود و بهیشت مختلف اللون و از جسد عرض الطبع بود
 چه که در گوشت بود از میوه و غیر میوه بخورد و در بطون زمین و در یوار با ساکن گردد
 و از میان کرم معوم است و لکه از درون نفس می کشد چون در روغن فرو رود از حرکت بماند و در

اورا بر دل گذارند شایان در جگر و وزن جگر در دست که لوک یا او شکار مرغ خان گشتند این
 او را از مرغ خان جوارح شمرند و ضعیف و سستی او از چشم او جگر گشت و شدت و دیدن است
 موصوف باشد بقل و ذرا و شدت الفت قابل تعلیم است بطور و رنگ بر زمین شکار کند و شش

از عتاب بود و فاری
 چون از صید می شود
 خوابد و صید را کرد و
 گوشت او دفع خفاش



انکه رنگ او سرخ مانند
 دو برادران خوانند که
 امانت از اینا می خورند
 اکثراً حرام لیکن خوردن

و طبعش دل گذارنده او را در مریه داخل نموده اکتفا نمایند دفع نجس از عبادت عین و دفع
 ظلمت بصر نماید و طلا در کین و مریه کلفت و منشا است بای و وار و هم در بین مریه
 سه فصل فصل اول در بین مشق و سامه الارض بشد المیم طایفه بزرگ بر که باسی
 مانند جوشم او بر است اند او را سام و ابرص که نفیدی گویند اکثراً حرام و قلس طلال و نوا
 اگر او را بر داد اطلب اند موسی برادر جگر او را اگر بر دندان گذارند در دومی ساکن کند گوشت

گذارد و سخت بخند و سخت
 به کند در خانه که زعفران باشد



او را اگر بگزیده عقرب
 اگر بر زخم و شکار گذارند

داخل شود و بخت سردیدن و در خواب دلیل فقر است سرطان خرچک او را اگر دم آبی باشد
 در آب مخلوق گردد اما در بقیعش کند شد رفار و دوده و فک با شکالها و اما جنهای نیز دارد
 و دندان بسیار و شش محکم و سخت بود هر که او را پسندد کمان برد که حیوانی میبرد و هم هست هر
 دهن و سببش شکلی

مساویست بهشت باید ارد
 اشتیاق آب هوا با هم



چشم او در شانه او است
 و انفل از هر دو جانب
 و یک سلول او رود و

نماید سالی شش نوبت پوست اندازد و در یک جانب است سد و سازد و اما از همه حیوانات
 دنده این باشد و در یک جانب خشک است کساده گذارد و اما بدو و در طوبت و خشک و طلب
 معاش کند و سقا طایس گفته که کمان برده اند که هرگاه سرطان مرده در میان کودال بهشت
 افتاده باشد دلیل باشد که آنده از افات محفوظ باشد اگر او را بر درخت میوه او نیز بسیار
 دهد و در زمین چمن بخور سرخان باشد که بر وقت بسوی بر پرواناید سنگ شود و اطباء او را

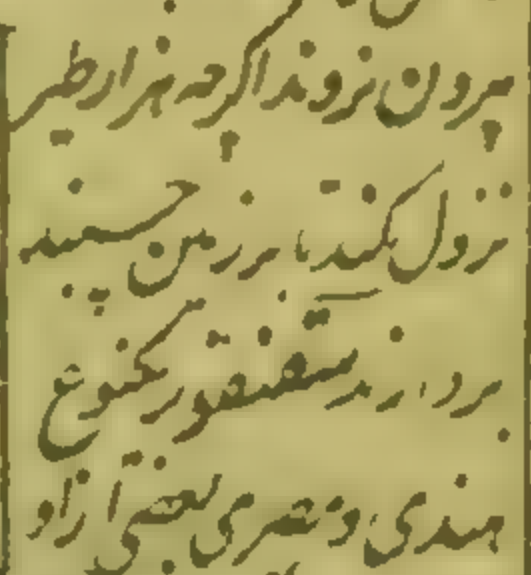
فرا گیرد و سر بیاورد کمال او جلالت بصر کند سلطان که توالد و شاسل مخلوق بکرد و بلکه در صدق
 مست کون شود و سردناید و بعضی از او توالد حاصل شود در حلیه الا و ایام مذکور است که ابو
 انجیر دلمی گوید که نزد خیر ناج بودم که زنی نزد وی آمد و گفت بخت من در شمال بیاف کشت خند در علم
 میبوی گفت در دریم فردا انشاء الله بیاورم خیر کشت برگاه مرانی در دجله انداز که من و یک
 بیایم فرا گیرم ابو انجیر گوید بیاورم چون زور دیگر شد ازین بیاید خرافیت بود ساعتی انتظار کشیده
 خواست در برابر رکومی بسته آورد دجله انداخت خرفتن از آب برآمد و بران رکومی حسیده و در
 آب فرو رفت چون ساعتی گذشت خیر بیاورد در دکان کساده مشت و طهری رفت که و غریبا
 خرنجک دو ان از آب برآمد چون بیک نزدیک رسید رکوب بر داشت خرنجک بر افت ابو انجیر گوید که
 که خشن جالی مشاهده کردم کشت نامن در حیات باشم اظهار این سر کن و الله اعلم بحسب مردمان
 در خواب دلیل مرد بسیار که است از جهت کثرت صلاح و بر روی بیت بر تعمیر کنند که دست من
 او کم رسد اگر منند که گوشت و میخورد او را منفعی از راه دور برسد جاماسب گفته که خوردن گوشت
 او در خواب مال حرام است سعادت احسن غولان گفت که سعادت است که روزی
 مردم در آمد و غول آنکه شب مرئی شود جا خدا گفته که عمر من بر بوع از سعادت و انبیه متولد شد
 بعضی راز علم آنکه هر چه از شایع ملکه و نبات آدم زباید شده بعضی ازین مادر بقیس حسنه وید
 زمی انحر من ملکه و مادرش از حسنه بود و زعم بعضی که شایع و شایع و طلاق با این جن و انس واقع
 میشود پس مال بدین آیه نموده اند که دشمنی که موال و الا و او گویند که زمان حسنه بر حال
 انسی و مردان ایشان زبان آینه عاشق شود و طلب مباشرت نمایند اصرع عارض ایشان شود
 و نیز گفته اند که و قواق شایع است با پس نبات و حیوان و گویند سعادت در ما نهاد انسال طفر با
 یا او بر قصاید و باری کند چنانچه که با روش و بسیار است که کرک و رشب شکار کند و بخورد و چون
 او را بگرد فریاد کند اگر کوفی اگر کوفی در یاسد مرا بدر سبک اگر مرا بخورد و با باشد که گویند
 هزار دنیا است هر که مخلص کند بر دار و مردم می شناسند که کلام سعادت است کسی خلاص
 کند او را تا کرک او را بخورد و چون زور شود بر وند به شنید که موی او سرور جداست حق نیست که
 اکثر این اقوال از درجه غمت بسیار ساقط است بنابر جرم و بعضی و ذوالقصر یا بداند که در
 اسم ذوالقصرین خلاف کرده اند گویند که نام او اسکندر بوده و پدرش اسکندر اعظم ۲۱۱ زمان خود بود
 و از ابل نجوم است حبشیانه و تعالی او را منی در اجل داده است باز و چه خود اسکندر شیبانی

سار کشته ام صاعقی بر آستان نظر کن و می فلان ستاره از فلان مکان طلوع کند و میار سازد
 و میار ستاره که زیم آنکه فلان که در وقت بسته شود و در نزد متولد شود و میار ستاره که زیم آنکه
 میار ستاره که زیم آنکه فلان که در وقت بسته شود و در نزد متولد شود و میار ستاره که زیم آنکه
 میار ستاره که زیم آنکه فلان که در وقت بسته شود و در نزد متولد شود و میار ستاره که زیم آنکه
 میار ستاره که زیم آنکه فلان که در وقت بسته شود و در نزد متولد شود و میار ستاره که زیم آنکه
 میار ستاره که زیم آنکه فلان که در وقت بسته شود و در نزد متولد شود و میار ستاره که زیم آنکه
 میار ستاره که زیم آنکه فلان که در وقت بسته شود و در نزد متولد شود و میار ستاره که زیم آنکه
 میار ستاره که زیم آنکه فلان که در وقت بسته شود و در نزد متولد شود و میار ستاره که زیم آنکه

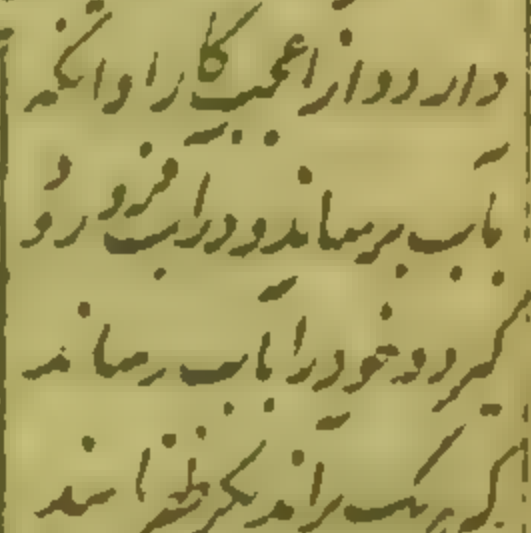


صرف کردم اما در بیاعت و رعایت آن ستاره دیگر طلوع کند تا تو مقارنت کنم تحقق بفرزندی گیرد که او
 در قرن شود یعنی ملک شرق و مغرب کرد و پس اندک ساعتی گذشت که لکب نمک و از این معادلت طلوع نمود
 بدست اسکندر بامر مقدم و قیام نمود و خطه اسکندر بسته شد پس خطه خسرو اسکندر در کیش بسته شد و این
 آنچه است از جوه تسمیه و نذی القهرن و هب بن مینه گوید که دو القهرن مردی بود از روم پس عجز
 که او را عجز از او فرزند می نمود نام او اسکندر بنده صامی بود ایشان گروهی مختلف بودند جمعی از
 بطول معنوره و بعضی در عرض قوه و بعضی سکنی داشتند و نذی القهرن بنده شد و عقل رسید حق سبحانه
 و تعالی بطلیق و می یا الهام بدو فرمود که ای نذی القهرن بدرستی که ترا بهوش نماید بسوی گروهی از
 زمین و از زمین کشتی بار خدایم را با هر خدایم خواندی که قدرستان می دارد کسی که تو ایام قوت برین
 فاعلم که مردم و بکدام می شوم و بکدام زبان نامی کردم و کتاب می خوانی چون بگویم و بگویم که
 ایشان شوم و بکدام نصرت برایشان تقدیم حرم و بکدام حجت تدبیر خاصه ایشان نمایم و بکدام عقل در است
 کلمات ایشان نمایم و بکدام دل تدبیر کار ایشان کنم و بکدام عقل میان ایشان حدانت کنم و بکدام

باشند بر عقل تو در راه منتهای
والشعاع نه چنگ بکشد تا مکار ما
ما نیست در گزند ما مدد و نوع بود
در بحر قلزم متولد شود و آن چرخ



اگر او میرزا بود اگر ارمی زودتر خود
ستغن و میرزا او استغیت برادر
ارمی میرزا میان او و مادر
بکشد فرق میان او و امده دیا از



ز دگر تقرب در ما دگر که دوست
بفتقد نقش بر روی و سیاه
یا سر و کلاه به تن من اعضای او از
دوم و چون نایب باشد خشنود

نخاله طهره قلیل از طهره کرده اگر مدتی در درجانی بماند و برسد اندک استعمالش موافق از چهار و پانزده است و در
بینه میرافتد و کمر در بلاد فوم و از و چهاره و زنده و زمستان خوشتر است برودت بلاد از کت از
در با صحرای سرون یا صحرای کهنه در طول متفوق می باشد و در وقت غرض نصف و شب باشد اگر میان
دو کس عدوت باشد از او سداول کنند و دست بیکدیگر کشند و بگویند که کشت و میده و زیاده می کنند
شهرت و فوه لغو از ارض بارده که در عصب باشد و منع کند اگر او را بخیر نماید کرده است حال کینه
تغیر می شود و بدشربا و کمال بود اگر او را گوشت افزاید کند گوشت او در دشت و کلبه بر طرف کند و
زیاده کند هر وقت او اگر بر پشت کسی او بر دهنده نگذارد و او را ده می باشد تا نماید و سر ریدن او
در خواب لیل در پیشگاه و عالم در راه نماند در ظلمات جمل و حق سلوی مرغ سمانه و بتر که باید در صحن
نماند چنانکه از اکل و از سایر حیوانات خورش تسلی می شود سلوی مرغیست که در میان بچه و کل می گذارد



چنانکه از او از عدد می رسد و
در حد می باشد که اگر بر سر
نشیند چنانکه حقیرانه و تنه
فرستاد و از ذخیره کردن

و قبل از حدش خواند از
و تنه او را بر فوم موسی
منسوب بود هر که گوشت متعفن
من و سلوی برایشان

انها نمی فرمود ایشان ذخیره نهادند من شد کاشش حلال و با کبره و بنار و در و جگر بهر ساند او را بگرد
جگرش بخورد و شایب که چشم او را بر صاحب رمد بندد صحت یابد و چون بدو اکتحال نمایند از وجع نفق و
زهره او لغو غمان صرع را سود دهد خون وی دل را نرم کند اکل گوشت او سنگ میانه را بریزد و بول را
براند زهره او را اگر از عفوان مخلوط نموده بزودی برهنه و لذت یابد و اگر سبکین او را اگر سبکین بر خشت
که خورد شده باشد طمانینه شفاء کند اگر سر او را در ریج کبوتر گذارند هوام گریزان شوند و تخم
ویدن او در خواب و لیل نجات از غم و دشمن و از الکبت است چه سلوی تسلی از بدی و نیم و انجاز و حده
نماید و روزی بلا تعب برسد مالک شدن او در خواب و لیل رنج و تعب بود و سبکین تسلی و نجات
بالتی گویند از آب مخلوط و در حدیث آمده که حضرت خدیج بن خوی صلی الله علیه و آله فرمود که خدام خود را
بزار نوع مخلوقات است شصت و یک و چار صد و بار از انواع باطنی است که نازل او دیده میشود و نه خمرش
و بر شصت و یک و در آب می گیرند و استنشاق آب بعد عین نمایند که زرافه پن چشم و گوش است خفا
نی و دم و بر شصت و یک و در آب و در مقام هر دو تو لدر و جیهانی با سبک و از هر استغنی کرد
در اقامت جوده و از هر استغنی کردیم جاعلی گفته اند شادری در جوف آب ندر و دی استلال

که بطور باد و تند بکشد یا کشتودا نوع از قماره هر صحرایی اگر بگویند از قماره بروند و در یکی از اینها
 میباشند و اگر در آن دو صورت نباشد چه استبداد بود و خوف و داخل نشود و این بعضی گویند که استبداد است
 چنانکه استبداد است و شتر را زبیره و شتر مرغ را مرغ ساق نباشد میان کوه یک جاده محاط است از میان بزرگ
 خود را با طراف آنها و سواحل کاررساند بعضی از آنها از غنوت متولد شوند و بعضی از ریکت و کل حادث شوند
 و بعضی از اسفندی نیست بلکه گریست بعضی از آنها در همه فصول یافت شود و بعضی باشد که در همه فصلها یافت
 از جمله انواع متفق و دلفین و خرشقا و تناسخ است که در این باب بیان گذشت و بعضی دیگر در باب



ایند و باید انشا الله و مکنوع از وعاره که بای کوه کینک که چون در دام افتد بزرگ و در میان شب که را می آید
 حکم کنند و در شب که ببرد و چون در شب که ببرد و خاصیت او بر طر نشود و اطباء او را در امراض شدید و بحراره است
 کنند این سید و گفته که اگر از وعاره را زنده بهر صحرایی نزدیک دارند نفع عظیم بخشد از زن بخری از
 با خود دارد و شتراب مغارقت او نیاز و در از جمله انواع او شیخ الیهود است که انشاء الله و باب سید
 در عیال الموقوفات آورده که عبد الرحمن از ولی مغربی گفته و فی در دریای مغرب در کشتی بودم و در مکه که
 ترابری من کشت رسیدیم به صیقلی بابا بود و ادعی داشت در باب انداختن ماهی صید کرد و در پشت کوشش است
 را از الله که خوب بود و در عقب کردن وی محمد صدمه مرقوم و در پیش کوشش بهر مولا الله مظهر بود و در کتب
 تخته به حاکم اندلسی آورده که در بحر دم بقدر کمر زع ماهی دیدم که از او تلب نامند چون بدست گیرند باید و
 بلکه حرکت و اضطراب نماید پاره پاره شود اگر پاره از او بر آتش افروخته اند از خود را بیرون اندازد و باشد
 که بر روی مردم خورد اگر او را در یک بند و سر و سبک یا آهنی پوشانند تا بیرون نیاید و نیز و تخته
 نشود اگر چه او را از پاره کنند از انواع او پنجه فلس دارد و نیز و بیج حلال باقی حرام ترکیه او خروج او است
 از بحر زنده بر وقوع او بر خاک کوشش سرد و تو بر ناله کند و تشنگی آورد و تولید غلظت بلغمی نماید و موافق آنچه

داره و جوانان است اجودش دیگر در باستان در بلاد حاره هم رسد مکنوع دیگر اگر که او را بر آید می
خوانند چینه خضره و عده و اطلس تشکم خوردن دای نیرک جنبه کثیر الغذا بود اگر که شست و با غسل آب
چشم باز و در دود بخورند بصره اید و قوه باه و دهر بشیر طبع کرم باشد و سه در شسته باشد چمن بر روی می شام
نست برسد بشیر کرد و زبره او و زبره مسنگ تشکم بخورند و مصلحت از او باقی نواله نواستند
چنانچه تراشد غنای نماید که باطلان نوشته شده اکتحال زبره او و زبره مسنگ و زبره کبک و چشم را
از نزد دل است بخورند و شامیدن زبره او و مخصوص دفع خفایان دستی نماید اگر خیزی و مطلق بفرج کرده
باشد قطع بخورند و دیدن و در خواب الی چهار زبان دریا و آن مانست و او را بوزیر و لشکر
بادشاه نمک کنند اگر از او بردارند از لشکر بادشاه بد و نفع رسد اگر بند که او را در ماه جمادی میکنند
کلامی شود که خشنود شود لیکه بجهت بیماری است اگر بامیه در فرخاش و نیند دلیل شدت رگه و دل
غرق باشد و اگر در آب روشن پسند دلیل روزی طلال و فرزند صالح ای سوزن ال و بریا کرده دلیل
سفر بعضی گویند دیدن و دلیل بین و قسم است حقیقانه و تعالی بدو قسم یاد فرموده که آن و القلم و ما یزید
و نیز دلیل مسجد و معبد است چه بونسیم بر شکم او عبارت شفا داشت سمند بر و سمند را هر دو
جانور است که پیش میخورد و آن کباب است که در چمن میباشد و مادام که تر است قوت سمند را مستحق
خسک و قوت مردم انجامد و بدایشان ضرر زیانند و چون از سمند دور شود اگر چه زردی باشد هر که
خورد در ساعتی بر دوازده ساعت کار سمند را که از آتش محفوظ باشد و لذت یابد و در آن شب کند چون
پوشش حرکت شود در آتش و دپاک شود و در بند بسیار بود و او جانور است از روبا که گوشت پر خ رنگ
و در از دم بود و از غنک
در آتش اندازد پاک نشود
او غنیت که در بلاد هند
و با حیثیت آتش در او اندک
برم چون هر کس در آتش
خلجکان گفته که بار چند از اند شمال و دم که سفت تنک سب در طول عرض باقی بودند در آتش انداختند
نوحش بجانب او را بر دغن زیت فرو بردند و بر شعله چراغ کردند بر آتش و خسته شدند و زمان بسیار خوش
پس خاموش کردند هیچ تغییری در او بهم نرسیده بود و چند لطیف بن یوسف بغدادی گفت که چینه کبک ظاهر
قطعه از سمند که تخمنا و در زرع در طول و بکر زرع در عرض بود و آوردند و زیت فرو بردند بر آتش و خسته



بر فروختن از دست میوشید و میفید میشت صاحب حیوان الخوات آورده که نوعی از میوش است که بعضی گویند
 شد داخل اثرش میشود اما مشهور است که مرغیست بطریق دیگر که کتاب مسالک آنرا ملک و غیره مذکور است که از نمره
 او را مقدار یک کتاب آب بخورد و مرا کرده و صاف آلوده نمیکند و در ششیده چند نوبت بیاشاند اگر در شش
 کشنده خورده باشد صحت یا کفایت آن از معر سر او با شک سر بر آرزیم باز دارد و حلقه را از سایر در و اما
 نماید اگر خون او را بر مرغی بماند تغییر لون او پیدا اگر از دل در و بر مرغی نشود که اگر خف کند یا بیدن بر و
 موی بر و یا اگر چه برگشت نباید که سمیور بهیم شد و حیوانیت بحالی شمه بکری بعضی کچان برده اند که
 که از دست که نشاء الله در بلب خون سیاه نکایک سمیور بیاشد با خاصیت در تغییر رنگ از اثر الملك عبد
 اللطیف بغدادی گفته که او حیوانیت بحری که بیکله بدست آورند صفت دهن نمایند و در دام آرنه گوشتش شیرین
 حرام ترکان گوشت او خورد دوست و حقه نرمی و سبکی و باغی بکشد و از پوستین دوزخ ملوک و اکابر
 تعبیر دیدن او در خواب دلیل بر مد ظلم و مذبت که با کسی مخالفت کند فصل دوم در بیان کسوره است
 شجای میوش دشتی است میوش در نهایت نرمی است ابل معجم بجهت پوستین فراگیرند چون او میرا پسند
 بر در حباب بلند بر آید و میوه آنها خورد و در بلاد صقلیه و ترکیه بسیار بود و مزاجش گرم و تر است و حرکت
 او سریع از حرکت انسان است



و نرم اکلش حرام و پوشیدنش
 و بخورد عاقل کرد و در مضای
 بر مزاج او رطوبت با قله حرارت

بهترین پوشها او آنست که گودا
 حلال است اگر در پاره از گوشت
 سوداوی او دفع شود و جویا
 پوست او بد مزاجندان گرم کند

لبس او محروم از مزاجان را و جانان را بگو است ستونر قبیله نون کرب و وتر که ملک مانند حیوانیت متوجع
 و اهل کفر نمره از آدم آورده اند که اعزای کره رسید کرده شامت که چه جانور است از شخصی پرسید که این است
 که شستنیور از دیگری رسید گفت قطره بگری که شب از پاره تیرا نمند و دیگری گفت چندم گویند دیگری گفت
 این خنجر بل نامند اعزای با خود گفت از خنجر که نام غیر از بر قیمت باشد چون بازار او را آورد گفتند بخند در رسم
 میفروشی گفت بعد در هم گفتند به او مسازی نمردیم نمیشود چون این بپوشند که بر بار زمین زود گفت
 لعنکاسته اگر اسبک است قهقش که نام بسیار و به نام اند که داری در اخبار آمده که در گشتی خنجر است نوعی از
 فساد میوش نکایک است از خنجر بر و مذخرت دست مبارک بر سرش کشید شش طسه زد و از پنی او کره کرد
 جنت که شش با دست لطیف الطبعیت که بلبابت من خورد و بخورد مسخ نماید اگر گشتا فی میدان و الوده شود تا
 بسیار و در از خنجرستان تیج ششوش شود الم شید از آن ممر لاحتی می شود و بر عیب اگر فرامد کند تا آنکه

تا آنکه دفع آن کند از شدت محنتی که به گهای خود دارد مرده ایست از بخورد و چون بکشد مو شانه ناموس
بوی او شود و گوشت در بعضی قوت بکشد و چون بداند از آن شود چنان بداند که این را در آب
شود و الا با نیک پوشیده

تر خنین نماید و خوشتری بخشد
الهام کرده از غنای خود را
کرد که بهاد و دیگر منع میکند



اگر نماید و چون غایت کند
که حیوان در تعالی تمنی را بدو
بنی آدم چون نقصه حاجت
مستوبه اند چون که به نجات
و حکایت کند که داند که صاحب او

این دار است حسن شمار و او بر غیر او قدیم و باید تا شاکر زرد در طعام اگر از آن قتل جزئی خجاست کند بکشد
چند آنکه اگر در آن خوانند از در چهار باب بر تندی میزند و متعلق نماید و خود را بدیشان بساید زیرا که داند که
از دهنش میزند و چون نوش یا کجک بکشد خود را پنهان کند و میستد و میزند و میزند و میزند و میزند و میزند
که سگین اگر بدانی که کجک از میان برداشتی نقل کشند که جمعی از لشکر قبلیه را که کرده بودند
فیدن رو بگریز نهادند و در غایت حسیار نمودند و نوع بود یکی زبانی که از باد آورند و دیم املی
و دخی و برمی که در جبهه بزرگتر از املی بود و هر یک از دخی و املی با فرغانی و درنده کنند و گوشت حیوان و در جبهه
موش و عصفور و مرغ و دبانان در بعضی از امور چون قطعه زدن و دهن دره نمودن و خوردن و کشیدن را
چیزی بدست برداشتن مشارک باشند و بار بار بگریزد و نجات میزند و میزند و میزند و میزند و میزند
آورده که بعضی که بهار ابل بود از آن گوشت مادم و اگر انقبول صحیح باشد ظاهر که گریه و دخی و برمی بود و املی
با تمام صرام از حایه خواص او آنکه کسکه گوشت گریه و سبزه بخورد و سحر در او کار کند و سحر را که بر زن سحر
او نیز حیض او منقطع شود اگر بر دخی و چشم او خشک نموده هر که نزد خود بخورد کند هر حاجت که دارد برآورده گردد
دندان او با خود دارد در شب ترسند اگر دل او را در پاچه از پوست او حیده با خود دارد از شر دشمن این باشد
اگر زهره او را بکشد و زهره که از مخطوطه ساخته بر جفت در ششهای او سوزاند و بدست بکشد اگر خون او را در
وقت جماع بر قصبه یا در مقبول غیب فاعل کرد اگر صاحب جذم زهره او نوشد نافع آید اگر مردی از او نوشد زهره
او را دوست دارد و بخورد سرگین او بچه دان برون اندازد صاحب عجیب المخلوقات آورده که زهره که سبزه
و مرغ بسیار خشک و صلایه نموده نمزد و جگرده اکتال نمایند چنان بر روی ظاهر شوند و خدمت میکنند و این
تجربه سیده است و نیزه اگر کسی زهره او اکتال نمایند در شب بطریق روز بکشد اگر بچیزم از زهره او بر دهن
زبوق بکشد صاحب لغوه در پستی چکاند شهاب با ما خواص که به برمی متفرسان و خیمه بچربست در آورده را

اوستخت تراست از استخوان سایر خواص نه کحل سیری و
نه جبر رجوع دارد که او را در سیری و کمر سستی متوسط
باید داشت تا سلامت باشد بهترین صفات و استقامت
میان مرد و زن و روکش او چشم و فرخ سینه بود از

میان دوشها پر گوشت و بزرگ ز نو و کتله ساقین کم پرو بار یک دم باشد چنانچه اگر دو باشد بر او
او نیز مذخری از اندو بال بر و یاد نیاید هرگاه شایین بعضی فحاش مذکور و بهم رسد سگای کلنگ است و مثل

دگر هر چه کند هر چه او بخت کند از آنست خداوند
مهر و این را می بخشد

او نماید اول کسیکه شاهین بکار نمود قسطنطین بود او را شاهین بود که وقتی که سوار میشد از حرارت آفتاب
بر سرش سایه میگفت و فرود میآمد و بلند میشد و بدو بر کتفش میگردید تا محلی که سوار شود تا روزی برین
از زمین بجانب ایداهران نمود شاهین خود را بر او زد و شکست فرود آورد قسطنطین را خوش آمد و بر او
در صید مایید و موافق مقصود یافت ان شاء الله در باب صاود زو که صغریا بد انگشت حرام صیدش حلال شد
الارض جانور است که چون آدمی دست بر او گذارد مثل مهره جمع شود هر مس گفته جانور است خوش بود و اگر یک
که از یکجانب آتش در آید و از جانب دیگر برون رود و نسوزد هر که پاه و را بر خود مالید و آتش آید نسوزد آتش
باز آن این عمل کنند اگر او را



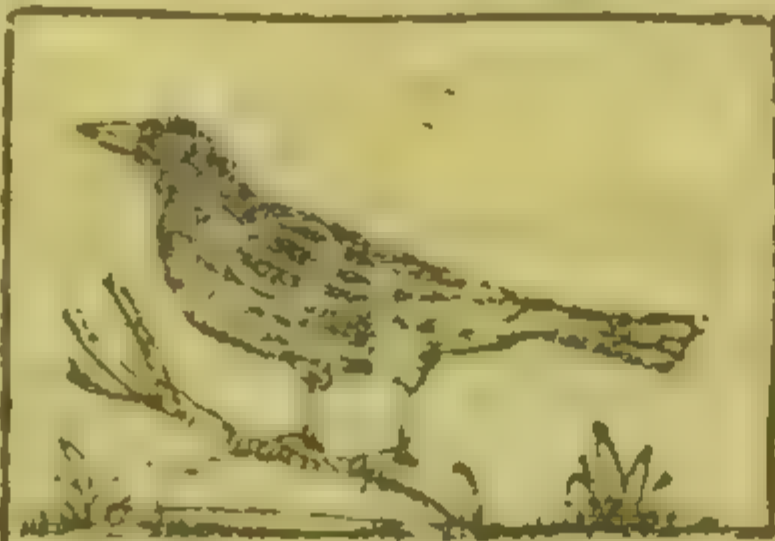
بوی این گل سده مرده
 الوارده و بند زودی بار
 بلوسه و سفزه و شیرازی گاهه
 رانند مرغ سبزه ز کجاست بقدر کجوتربالهای سیاه دارد در بلادروم و سام و خراسان و نواحی آن بسیار باشد
 مخطط سیاهی و سبزی عرض زودی بر طبع و می غالب همیشه از دمی گریزان در طلال در و سب جبال دی می خورد



در زمستان در معموره دور
خود در معموره در جاهای بلند
دی بسیار بود و مشتاق بود
در طبع او عفت است انجماع



ماستان بصره رود و حضایب
نماید که دست کسی آن نرسد شاید
جا خط کشه که بکنوع از کطاع است
چون مرغ بطرف وی پرد فریاد کند



استغاثه نماید اکثر حرام اگر زهره اورا که اخته بجلازم عیار زهره شود چنانکه اگر زهره رو باد بر او ویر
عیارش کم شود و نیز اگر زهره اورا فضا ببارد مویر سیاه کند گوشتها و کرم و در آن چرک هست محل ناپای
علیقت است که در زهره میباشد **عشر** ویدن و در خواب دلیل زن مصاحبه نیکو حال است فضل
دوم در شبین کسور و سقین قحاف و نون و یار و نقطه اریخت جاحظ اورا از انواع کبوتر شمرده عوام

میام نهاد و از شمشیر مثل او از رباب
 ایشان بهم بخشد و اگر در و بسیار نیکو
 نیاید همیشه غریب بماند تا آنکه ببرد و
 بریزد و از جمیع بازماند میسر است



خرم چون جمعی از این نوع باشند و از
 شود از طبع او است که اگر ماده خود را
 همچنین داده او و چون فیه شود پس
 خواهد بسیار متفرد و محرم بود پس



از اعدا نماید اکثراً لعل نخه و نیزه قوت یابد اگر در آن سر کهن او را بر دو غن مخلوط ساخته و در او جاع
زایل گردد و اگر از خون او بر قشیر المند با هر رنگی که میسر است و بر آن قاهر باشد و آن را

و ندان تحقیق عظمی قسم دارد و در محل خود مثل است پس از روی مجاز عقود شش نظم او را
شازده نشیبه برآورده اند و بهشت صفت لغت عرب است چنانکه نور حبت بر دریا در
نور و شبنم و شبنم بعبارة اهل علم چنانکه تلمذ ششم گوهر مروارید پر دین ستاره
مهره سرشک و اصل عرب و دوازده باب با یکلمات پارسی میازند و شعری عجم و دوازده
طمره در الفاظ ایشان فرود برده و در تصرف تشبیهات مجرند و از این معنی شیخ سعدی علیه الرحمه
میفرماید قطره که این قطره در باره در جهان آید چنانکه دعوی محبت کند بحر مبین باب در
شواهد کشید و حواله نسیم زرتوبند بیان لغز تو سبب باب یازدهم در وصف
رنخدان اهل عرب رنخدان از قرن سیکونید و شبنم تفاح کرده اند و تفاح سبب را گویند و شماره
خواهد دید و سبب مشهور است و این سبب بهر دو صفت موصوفت فرد سبب زدنش که هست
چون سبب خواهم که همیشه بر سر دستم بود و امیرالدین اویانی در وصف رنخدان معشوق
میگوید فرد سبب زدنش در دل من باقی ماند زینوخته باید پس ازین بوی بھی و شعرا
خراسان رنخدان محبوب را به نسبت کرده اند از آن رو که کرد الو د است فرد خط تو غبار است
و رنخدان توبه به باشد اگر در رخ پاک کنی و اهل لغت طوق رنخدان غنیمت گوید نسبت
دست از ترنج غنیمت او میسکنی جدا آری طمع ز سبب رنخدان بریده ملوک الکلام رنخا
گوی سببین گرفته اند چنانچه سلطان محمود سبب لکین در عذر خواهی رنخ گرفتن محبوب گوید
عظمت رنخت که کردم از سر لطف خون من رنخی و عذرت است زانکه هنگام رک زدن رنخت
گوی سببین گرفتن ز دردست و لب تشنگان بادی عشق کو در رنخدان از آگاه نسبت کرده اند
که اندر است فرد بسیار کند لب تشنه در جهان کینا فاش نشان آفتاب از چهره رنخدان
و از آن رو که چاه رنخدان در دل بردن سحر میسکند چاه با لب نسبت کرده اند بمبالات غبار
در روی معشوق میسکونید فرد چشم باروت آید بر بند روی باروت ای پسر سرگون بیدار
چاه رنخدان بوسه و در روی رور کار به دوازده صفت روشناس است و چهار متعارفند
چنانکه تفاح سبب شماره و شبنم نیز ته اول است چنانکه به ترنج گوی سبب
چاه چاه ابل آب معلق جان عزیز فرد دست همه کس بدان رنخدان نرسد جان بر
کف داشتن نهان نبود و در وصف دلداران رنخدان به از این رباعی گفته اند رباعی
سبب زدنش که هست روح ثانی بر دست که قدم از سر نادانی دلدار بهتدید من گفت گوی

جان بر سر دست میسندنی نادانی باب نهم در صفت کردن کردن اهل عرب مادی
رقبه حیدر عقیق گویند و بکردن عسکری نسبت کرده اند و در عجم بکردن متعارفست و نامداران
ملک جمال کرد و زار کشور حسن سرودی داده اند چنانکه میفرماید فرد گرد ز با خون قد و بالا برانی تابش
ملک خوب نیایی سرودی چون کردنش و ستادان و رادان هر چه در حش کافور ش نسبت کرده اند چنانکه
قابل گویند فرد از آن به نام تشنه در تاب تیز سجده بر انداخت کافورش این و بعضی جمع فواید
گفته اند چنانکه سعدی گویند و از اثر از افراس خورشید است زین چهره اش روشنان را
کافور است سیم کردنش و حایفه کرد زار با سوره عاج نسبت کرده اند از آنکه تارلف بروی می خند
و عاج لفظ عربست و اهل بل ستمش خوانند و در این پنج صفت کردن فرازی داده اند چنانکه در حش
کافور با سوره عاج شاخ شکوفه شوشه سیم چنانکه گفته اند فرد بارک من آنکه دست در کردن کرد
در کردنش آمد بوس شوشه سیم باب چهاردهم در صفت بر بردار لفظ عرب میگوید
و در عجم سینه و صدر الدین علی سینه را از آن صدر میخوانند که صاحب است و صدر یعنی میگوید و در کشت
بین دوش و بری بر من زو المته که بری خوردم از و و صرافان گفت خوبی بر ما میارایم
نسبت کرده اند چنانکه گفته اند فرد بر چه سیمش از سبب برین مجروح بس لطیفش از آمد شد نفس افکار
و باغبانان محبت بر لطیفان سرین خوانند چنانکه گفته اند فرد بر سرین بر ایا و صبا مرده که باز
ترک سرین بر من عسکرم کلان دارد و نقش بدن کسوت عشق تن را بحر نسبت کرده اند
چنانکه خاقانی در قسما میگوید فرد بحر تن و دیبای رخت تریج بر دیب رخت و مقصود
وجود است و مراد از تریج بر تنان و قدماست از انبار نسبت کرده اند و این است که فردوسی فرماید
ست رخانش چکنار و لب ناردان ز سیمین بر سر رسته از ناردان و راهروان راه عشق
محبوب سر و بالا را که اندام میگویند چنانکه گفته اند فرد با چنین شکل و شمایل که تو داری باشد همه
کس را بتواضع و کلفت اندام طمع و سینه را از سیدی بسیم سنجاب نسبت کرده اند و پوشیده
برابر با سبب حسنی که بر رابعه دهشت اندام نشسته کرده اند که و پیش سیمین خوانند و بعضی عاج و قوی
سبب سنجاب و جمعی کل و طایفه حریر و جماعتی سرین اما مولانا همام الدین وجود معشوق را بر سیمین برگزیده
و میفرماید فرد چو بنار پیر این کشتی کر کل بسی ناز کتری پراپنی باید ترا از لاله یارک سمن باب نهم
در صفت ساعد و آن لفظ عرب است که دست عجم کشت و زردستان عشق ساعد زور مندان
سیمین را حسن گفته اند چنانکه شیخ سعدی گفته است فرد چو با ساعد سیمین چه پسندازی به با

توانای معربدنخی بازمی به در لعل ششاسان بفر کبر ساعد مار شیار از تجمه عاج نسبت کرد
و در هضم کردن محبوب گفته اند فردزان پیش که بوسه داد بر ساعد او از تجمه عاج شایع مرغان
بر خواست و از این دست که هر دم خون عشاق بر یک دیگر میرزد بخاریش بخوانند چنانکه
کمال الدین عصفه میفرماید فرد تو بیخ نین و یکد از نامن سکین نظاره میکنم آن ساعد
نکارین را و از غایت لطافت و نازکی بلور شش نسبت کرده اند چنانکه گفته اند فرد بلورین
ساعد و جام بلورین بیامیزد بهم نور علی نور و شعری قدیم ساعد را بیل است که گویند در صفت
خوا پس دن معشوق بر سر دست غصری گوید فرد چه بر روی ساعد نهند سر خواب سمن راز
پیل است سازه ستون و چون در وصف او صافرا سخن کم دست بهم میدهد بر شش صفت
اختصار کرده شد چنانکه کاپش سیاحتی گویند و زبانی بلورین و وقتی سم و کجایت حاملش خوانند
چرا که آرزوی ستمندان و تقوید کردن جان است و ایمینی از پیرو مشفاد میشود فرد کفتم بوس
ساعد سیتمس نکم اکنون که بکردم در آمد چکنم باب شاز دهم در صفت انگشت از
در لغت عرب اصبع خوانند و انگشت از اصابع و سر انگشت را انگل و بنان گویند و هر یک را با
مخصوص ساختند و از ایشان سر نخان عرب بنده شکر شده کرده اند از آنچه که کرده بر کرده است
و انگشت نمایان شعر اعجم انگشت را از سیدی و زری بدم قائم شده کرده اند چنانکه انوری
گوید از زری فرد اند لا ویز دارد از زری سر انگشت چو دم قائم و چون بر سر عشاق دست
بخو زری بر آورد بخار شش کفشد اما بزی گوید فرد بخار کرد بخون و لم بخار انگشت ز خون
دل بنهادم بر بخار انگشت و پنج انگشت بخار کرده را به حننه مرجان شده کرده اند چنانکه
رکن جانی گفته است فرد بکاه رنگ و خابره دست ننداری سر انگشت بلوریز از تو رنگ از بجه
مرجان و در منع بخار کردن سرخه بخاری حصاری گوید فرد چرا باید که انگشتان بزبان نره
الائی که توان فرق کردن بهنج انگشت تو از انگشت و سخن گویان خراسان سر انگشت را
بغددق تشبیه کرده اند چنانکه قایل گوید فرد و زری زبانه ششگری خواستم بحشم قید
فرا از زکس نامهربان نهاد و انگشت بهنج تله در عقد لعل اهل حساب آمده است چنانکه بنده بگر
دم قائم قلم عاج بجه مرجان ماسوره ششم چنانکه در وصف استین برزدن ترکان تیر انداز
گفته اند بیت ز بل است دیبای چمن بر شگفت به ماسوره سیم بگرفت دست
باب هفدهم در صفت قذابل غرب باعتبار قد قامت الصلوة قدر اقامت متبکونید

چنانکه او صدی فریاد فرود بر مسجی کداری کن که مشق قامت در نماز اینها میگفتند
 و در عجم قد و بالا میگویند چنانکه گفته اند فرد قد و بالای ترا و دودل با مرسان که دود کرده همه
 میل بالا دارد و بالا نشینان بارگاه عشق بر سر و سی بالای داده اند از اینجه بالا میگویند
 وزیر وستان شب بهران بلای جان من چنانکه فتح الدین فتح الله گوید فریاد فرود است
 آنکه تو نامش نهاده بالا حدیث راست همان است و وزیر و بالا نیست و هواداران بلند نیست
 عمر در ازش گفته اند چنانکه قائل گفته است فرد هوای قد بلند تو میکند دل من تو دوست کو من
 پهن و از روی دراز و حرف گیران لوح عشق الفش میخوانند چرا که در میان جاندار و چنانکه قائل
 گوید فرد قد تو در میان راست چون الف آرام کرد در راستی آرام جان است و این کمال
 از غایت تکمال آورده اند که از سبانی برسدند که تو که گفت من نیم از خاکش بر کشیده اند و با قد خوان
 او را بر بری داده اند و ابل دریا بارش شک تو میزند چنانکه شاعر گفته فرد قد تو چنانکه بر لب یانک
 طوبی برد از قامت چو سرو و تور شک و عجب ترا آنکه کوزه نظران از طبع جوین شک قد بلند از سرو
 میخوانند مصرع سرو چو پست نازشیده لاجرم بر ملاست شدند و بعد از آن از بی دبی مولانا با
 میگوید فرد سرو در روزی بیالای تو نسبت کرده اند شرمساری کرده ام عریست از بالای تو و
 در ترجیح قامت محبوب و انکار سرو و این معنی المانع است که شیخ عماد گفته است فرد ترا بر سرو و نخواهم که سر
 ناپای همه نیست و تو از پایی تا بر جانی و در رعایت جانین بر این فرد مزیدی نیست فرد سرو
 ز دلاف بالای ولی قربی نداشت کار سرو از مندی کی قامت بالا گرفت و با مطلق اصل عرب
 نهال قامت محبوب را با شجار محشوفه تشبیه کرده اند چنانکه طوبی شاعر نخل صنوبر عر و در عجم سرو و مادر
 این خلاقی نیست و از شعری عجم شیخ سعدی قدر ایسان تشبیه کرده و در شعری عجم این اختلاف
 از لطیفه خالی نیست عریته یا قصب البان یا بد الوتوفت که خلاف سرو میخوای عجم و ابل عجم
 و استعمال این تشبیهات میزنند و اما آنچه بخود مخصوص کرده و در عبارت آورده اند هفت است
 چنانکه سرو نارون شمشاد تیرنی کلین الف و از عدد دیزده صفت سبع تشبیه در آن نیست
 که از شکل مخروطی صنوبر را بقامت دلداز تشبیه کرده اند باعث باران که از حقیقت اسم او بر این ظاهر
 میگرد و تحقیقت دلی دارد فرد و شکل صنوبر یک دلش نام کرده اند سلمان بیاد قد تو در بر
 گرفته است بر چند در این باب سخن بالا کشیده اما بخدزم از راستی که از راستی توان گذشت
 الحق عمت ال بالای اخور بشتی را تا طوبی بالای طوبی نه گفت مرلت بشت نیافت و شایع

بعضی

انکه

تا خود را بدو نسبت بخورد در عرب بار میآورد و در تحمل تاسیه او را کردن نهاد سر فراز نشود بان تا دم نزد
 در هوای او مشکبه بخت و عجز تا در راه او بر خاک نشست بر لبندی نیافت مشکرا و جودنی اگر
 که خدمت با وجودش نیستی تا ابد اله سر پای در کل نامدی تاسر و باندگی اولاف ازادی نزد خاک
 نشست و نامارون با او همسری بخت دست روزگار شبنم خاک مذاک و روز و تیر با همه رفتار
 افتاده اوست و صنوبر با همه مقدار دل داده او و کلین الحق همه حار و ناشاک اینر پسند فرست از
 راه بوستان تا سکر روان و در لطف این تشبه مونا ابوالالدیر و نام گوید فرد شکل ضوری
 که دلش نام کرده اند بدل بیاد قد تو بالا گرفته است ایضا فرود است صورت رانل از روخ
 صورتی میخواست مثال قدر ترا کشید و آمد راس باب محمد سم در صفت میامیا
 اهل لثه خاصه خوانند و پیارسی میان گویند و سیف با یغمیا را گویند از آنجه که واسطه کمر است
 در میان سکر و خود بازی سیف با یغمیا را گویند و باریک پنهان میان باریک را گویند
 کرده اند چنانکه شیخ سعدی فرماید فرد میانش را و مویش را اگر صدره بید میانش کمر از مو
 و مویش تا میان باشد و در این تشبه مبالغه نیست چه اگر میاز ابو ی و باریک گرفته است و ظاهر
 ازین گفته اند فرد طرفه ان است که دلدار کرمی نبندد و زنه لوم بخت که میانی دارد
 و در تاکید نفی و اثبات این فرد وقتی دارد فرد بر موی اگر میانت وقتی کمر نبندی نیستی نمودار
 موی میان نبود نیستی نیستی که اگر کمر نبود از از را که کشود می آنجا که بین پوشند بجان با
 بروی بسته و کمر معروف میان گشت و نام ادبانی دلیل نشان فی جمله پنج صفت در میان حاصل
 اندیشه مخفی میخواهند چنانکه طبرانی فرمود اندیشه که کم شود از لطف و خیر کردن
 بر از با کمر است در میان نهاد و نیم آنکه وجودش مشهور نیست و در پیش میخواهند چنانکه گفته اند
 فرد هیچ ندید هر که او هیچ ندید از ایشان هیچ نبود که او هیچ بخت از اندام ستم
 سوا ایشان خیال پرست مویش گشته اند چنان رفتم همه سحر افزین گشته است فرد بدان بی نشان
 سو که باریک پنهان بعد فکر کردند ما شش میانت چهارم آنکه رازش را گویند چنانکه گویند
 فرد مویش در میان وجود و عدم نهان رازیکه در وجود و کمر در میان وجود نیست چنانکه
 تشبه سنجان از وقت امر او معنی باریک باریک در یافته اند و کمال الین سبب عقل گوید قهقهه سی
 راضی باریک بخت میکند کمر حدیث میان تو در میان آورد کسی نشان میانت ندید
 زهی کمره نشانی زنی نشان دارد باب نوزدهم در صفت ساق و راق لفظی است

عربی و در عجم همین عبارت استعمال است هر چند بصورت دور میسند اما بمعنی یکست و در قدیم
 الامام بقائیان نسبتی بوده است باعتبار آنکه بدن بدو قائم است و ساق بر دو صفت است
 سرخ و سفید و در عرب سرخ مستحسن است و فربه احوال ساق لطیف است و استون غنای تشبیه کرده
 چنانکه گفته فرد ساق تو مرا ز یاد آورد و ز دست هرگز ندیم سستون غنای را و سفید
 عجم به نفس تشبیه کرده چنانکه میگوید فرد هر که را بران و ساقی بخت افشار گفت عجم را
 چونند افتاده است بر شاخ بغم و این تشبیه در اینوقت استعمال نیست پس علی ایستاد
 و لا علی الا سرج حرج و در عجم سفید مطلوب است و بلورش تشبیه کرده اند چنانکه گفته اند فرد
 بلورین ساق ساقی رنگ در دست ستاده بر سر پادشاه بردست و مستأخران عجم به نفس
 تشبیه کرده اند چنانکه مدعی میگوید فرد ساقی برهم بر دساق سیمین و اینست که او چشم انداز
 و این نوع خاص عام است اکنون صفت ساق باینده قسم قرار گرفت مصرع پیامدمی پیشین که دفتر
 همچنان باقی صورت پیکر و شمال سر پای وجود است و چون متصرفان بدان در سینه اعتدال آن
 سبب اغضا مشاهده کرده اند هر آنکه کمال نوع و س نظم از مناسب الفاظ و معانی بود تا منظور اول
 الا بصار کرد و بسیار از ایجاد غلطی که بتلید جواهر یعنی در سبک بیان آورده اند و حق را در
 مرکز خود قرار نداده اند و خود را برابر باب نظم ترجیح نهاده اند و غافل از آنکه هر جا بر فعل تشبیه کنند
 و از ابداع کوه بر نسبت دهند چنانکه ظهیر فارابی گفته فرد بختای لب پرش من کوه گفته اند
 کاشغل فعل نایب اندج کوه است و هر جا که روی را بهشت تشبیه میکنند باید که از این تشبیه کوه پر
 کنند کما قال الغافل فرد آمد قیاسی بر من بایدیم انک روی تو کان بهشت و لب خوش کنیز
 مثال دیگر در جمع و تفریق تصدیق این معنی میفرماید فرد از امکا جاد و دای کا فر است
 کوه نه جای کاف و جاد و بود بهشت و لازم است هر جا که لب را بهشت تشبیه کنند باید که لب را
 بخت نسبت دهند چنانکه سحر افون گوید فرد بر نقش هر که دیدن کشیده از دو جهان بن از آفرین
 و هر جا که زلف را بخت تشبیه کنند باید که زلف را از انکوی تشبیه کنند چنانکه سولانا عماره و باید
 فرد دل در خاشی زلف و زلفدان او فاد جو نکودگی که در لب جوکان او فاد و هر جا زلف
 شب نسبت کرده اند باید که روی را بخت تشبیه کنند چنانکه شرف الدین گوید فرد شبی بمحور گفت
 بای که بافت می سپور ویت بسالی آید و اگر چه همین صور را تصریح کرده اند گویند در
 این مبالغه پیش بود چنانکه گفته اند فرد تا تو حدیث زلف و در دیت گویم جاد و شبی باید زلف

و در این صفت در روایا صفت زلف در روایا صفت زلف

متهانی و اگر در مصری چشم را از کس گویند باید که زلف را سبیل خوانند و شاید که آن چشم را گویند
و این یک سبیل یا آن یک از کس خوانند و آن یک چشم باید که هر دو را از کس و سبیل خوانند و یا
چشم و زلف گویند چنانکه مولانا شمس الدین طلسی فرماید سبیل زلف با دم میبندد ز کس مست
بخواب میکند مثال و یک مولانا سعد بهار الدین در میان آورده است فرد چشم بخواب چشم
همه ساحران نیست زلفت بتاب تو صاحب دلان شکست و افضل المتأخرین مولانا رکن
الدین بکرانی کعبه را نشانه از آفتاب رخسار گرفته و خانه را نمونه از چهر زلف بتابد از چنانکه سفرایه
فرد هر طرف سازد هر روی و لغزنت بهره هر طرف از چهر زلف کافرت بخانه و از اقسام نشسته
این شبیه انگشت بر انگشت که رو بر صبح تشبیه کنند باید که زلف را شام نسبت دهند و هرگاه گویند که صبح
از عکس رخسار تو بر تو نیست باید گفت که شام از زلف تو نمونه است تا در نصف امتیاز پیدا شود
مردی از ماه رخسار تو صبح شد از عکس کیوی تو شام و هر جا که رو بر آفتاب تشبیه میکنند باید
چشم را با دایم و زلف را سبیل و لبر را بشک تشبیه کنند چنانکه در تقسیم مولانا رکن الدین فرموده فرد نشانه رخ
و زلف تو لاله و سبیل نمونه لب و چشم تو سحر و بادام و هر جا که رو بر خورشید تشبیه کنند باید که زلف را
بسیه تشبیه کنند چنانکه گفته اند فرد پر نور دی چه خورشید تو در سایه زلف راست چون کعبه
صبح و طلوع سحر است و اولی آن بود که هر جا رو بر آفتاب تشبیه کنند باید که بدلیل روشنی آفتاب
کنند چنانکه شیخ سعدی گوید فرد با آفتاب ماند مگر بکفنی که در تامل او خیره میشود و اجماع و این
بایع شعری سابق است و پادشاه جهان دانش فرود سی طوسی رحمه الله از راه مناسب امروز
و کیور را بگفت تشبیه کرده و این بیت مشهور است بیت بیالاکر دار سر و لبند با و بر کمان و بکیسو
و دیگر سرور ابد تشبیه کنند و رو بر آفتاب چنانکه شیخ سعدی گوید فرد من ماه ندیده ام کایدار
من سر و ندیده ام قیابوش و در انصاف مولانا مجد الدین بکر گوید فرد رستی را جز رخ و قدت
که دید ماه تابان بر سر سوسنی و اگر در حقیقت دو چیز مختلف است گفت کنند باید هر دو را با هم از
یکوجه نسبتی بود چنانکه امامی گوید فرد سحر در بادام و معجز در شکر آب میوان بر لب و جان در بدن
و نود می در اعانت نسبت بادام بکر همان که سحر است با معجز و رعایت این اقسام عین فرض است اکنون
تمیز این نمونه کافی است و این شرط قواعد اصل است و بجان سخن تعلق دارد و اگر متقدمین متعرض
و فایق اینها نباشد اند و اگر بعضی از متأخرین بواسطه عدم استحقاق اختلاف گویند خلاف آن باشد
و طریق عقل حکایت که بطریق عقل واحد و عجب ترا آنکه از خایت بند و هنر را عیب بندارند و عیب را هنر

در تمام

نکات

نکار و بدین خود پسندند که عوام الناسشان معتقد کردند و انکار خواص پسند و انکار کنند
 مصرع آدمی را بر علت نادانی نیست نهایت اشعار خود کرده و از حقیقت اشعار خبر و اگر خطائی رسند
 ندانند لاجرم بغیر از زبان سخن گوی معجز شوند فرد در نفس خویش تن بد نیست ناله من ز
 خسته سر کا است و معجزانکه با وجود این کار بند را میخواهند و خود را خواص خوانند و لطف
 ایشان عام است نه تنگش که بشهر آشنائی است و در ذماعت با کجائی است هر کجا
 طغیانه از ایام صبی با عهد شباب بر میخیزد و نماند بگونه کونه تربیت و تحصیل تربیت دهند و زخم خود
 معلوم دهند و زبان تعلیم نمایند اگر در عقوان شباب بحسب بدوینه انقسم در خود فضیلتی تصور کنند
 این نه از حسب استعداد و کمال باشد زیرا که در حالت شباب هر که سوال کنند در جواب گوید فرد
 انما که خوانده ام نه نظر محویش الا حدیث دوست که تکرار میکنم و از غایت حمل معتقد
 سعیدی و سیاهی اند و منکر فیس می و لطف با عناهی و خاغل از آنکه استکمال کمال استعداد
 قابل دارد و چنانکه شیخ سعدی بگوید نظم باران در لطافت طبعش خلاف نیست در باغ لاله
 و در شوره زار خش مستعد خرافین بطلال کتب دیگران چه مباحث کند فرد نبود در کتابها
 دل و درد و زده دل صد تاب توان کرد و فیلسوفان نامی آورده اند که بعد از مخبرات و کرامات
 شعر سخن نوعی از خوارق عادات است مخصوص و هر کس قابل این استعداد نیست و سلطان الشعراء انور
 ایضاً و احیاء نموده کمال قطعه شاعری دانی بد این قوم نرود و آنکه بود ابتدایان مراد
 ایشان بود و نفس و بدین خادم همیشه دارم که بن ساحریت سامری تو بیا یاد گوشت
 لاسکس بنابر معنی شعر شقی بود از مخبرات و در حق نبی غرضانه میفرماید که و ما علمناه الشعر
 و ما یسئنی له چه شعر نوعی از سحر است چنانکه شیخ نظامی فرماید پند پیش و پی است صف کبریا
 پس شعر آمد پیش اینها بدین دلیل شاید که نبی شاعر بود و باینکه اگر عدم خط موجب نقص بودی
 باینکه که اشرف موجودات بکتاب التفات فرمودی چنانکه قائل گوید فرد در مقامیکه بشیر مراد اند
 در حال اعتباری نیست اگر چنانکه توحید میگویند بردلی که نقش محفوظ پوشیده نیست
 نقش خط بگونه پوشیده شود و نظریه بر سبب بود که مخفی ماند و از قوه بفعل آید و از علم عمل است
 تا هر کس بجز آن دهند چنانکه کمال الدین اسماعیل فرماید فردا امت جنون نهند عقل هر زده نو بخش
 خط کار تو برنی سوار نیست و دلیل بر این که دیگر مورخان عرب آورده اند که در عرب سابق
 که را ام القری میکشند حضرت را باین اعتبار امتی میگویند که مولدش ماه مبارک بود اکنون چه

شرف که بنده را بسکان آن اشرف البقاع نسبت دهند و عقلا دهند که طعن طاعن و تعرض معارض
 رسمیت قدیم و عاداتی معهود است فرد کار فلک است که بیرون آید در معرض هر محذی
 بوجهی هر چند که لطف طبع نبوی نظر حق است مصرع تا در حق هر بنده نظر حق آید اما کتب
 مدخلی تمام است و سعی را اعتساری عظیم است بتدریج و ثبات و انتظام و تربیت کرد
 به نوبت و باران در و خون مشک بت کرد و بر استعدادان پوشیده نیست که عمری در عمل
 صرف میساید کرد تا بحقیقت آن رسیده و نامی بر آورند چنانکه سعدی میگوید فرد همه عمر نمی خشنود
 سعدی که نامش را بد شیرین زبانی و اگر تربیت استادان با جور پدر مظم نشدی طهر ظاهر
 این نسبت تفرمودی فرد متقی که من از فضل در جهان دارم همان جغای پدر بود و سیلی استاد
 روزی از استاد خود حسین بن محمد کاسی سؤال کردم که مصرع را بت میگویند و خانه را بت این
 دورا با یکدیگر چه نسبت است بحواب فرمودند که اهل لغه مصرع را یکبار در دو کجی گویند و مصرع
 هر دو را شیخ سعدی در باب نصیحت خواجہ علاء الدین صاحب دیوان گفته است قطعه در سخن بدو
 مصرع چنان لطیف بیندم که خواجہ شاید اگر در دو خوشن کنند نیز بخورش که دنیا هیچ
 کار نیاید چرا که پیش فرسند روز باز سپین را و خانه بر چهار رکن مبتنی است و دو مصرع
 که چهار رکن قایم است چنانکه لفظ و معنی و صنعت و خیال و بیت المعمور است که بدین ارکان اربعه حکم شود
 و حسین و اگر در رکن صدر خللی و افتد موجب انهدام دور کن محسن کرد و اگر در بحر خرابی
 در صدر هیچ تفاوتی نکند بدین دلیل که لفظ و معنی انوری بر صنعت و خیال کمال غالب است اول
 آنکه صنعت بر دارند و خیال بنارند فرد سخن برالت لفظ است و باکی معنی که لفظ و معنی و با
 صنعت است و خیال و لفظ خیال قشر است که معنی است و است سخن باید که مغرود نه پوست
 صفت حروف مرتبت اگر متعرض شوند اگر بسبب لفظ عبارت آید و خیال کما کونه عروس معنی است
 و قوه متحد مشاطه او و عروس صاحب جمال را بر یور مشاطه احتیاج نیست مصرع حسن داده را حاج
 مشاطه نیست بخیال کمال توان رسید و بکمال خیال توان رسید و فضیلتی عرب فرموده
 الکلام الغفیس هو باید ظل للاذن و سخن منقح قریب الفهم بود و همه را حلقه بکوش کشد و تصرف در
 ترکیب از قدر است و تغییر در ترتیب از صنعت زیرا که هر نظام دانه چند که در یک سلاک کشند فتنی
 دیگر باید و هرگاه ناظم ناست ترکیب عبارت را از راه تربیت رعایت کند سخن بخت بود و چون
 از بیت و نه حروف خالی نیست باین معانی همه بر یکوال بودی و صنایع بر یک قاعده و تیسر



نیک و بد از میان برخواستی و حال آنکه خلاف اینست پس معلوم شد که تفضل شعری می باشد
 جنس از باد هوا نیست هر چند که سحر بر افش بند کشته اند چرا که در هر سخن نقش بر باد می بندد و چنانچه
 گفته اند فردا در نخست شعر و خاک ریختن است ز باد ریختن می فروشد و خاک ریختن میان
 و از بگویم دیگر سخن آینه نیست داده اند و صفای آینه از روشنی است بدین تقدیر باید که سحر از
 گویند تا صفای باد چنانکه طبع ازین قاریابی فریاد فردا بخت سخن خوش سپهر از خاری
 آینه چمن میان رشته رنگ و طایفه از لطافت سخن آینه شبیه کرده اند و لطافت آن از روان
 است پس باید که سحر از دانی گویند تا لطیف باشد چنانکه شیخ سعدی گوید فردا شعرم چنانچه
 عالم روان شده است و زبانی می رود و سحر اسان بخت و کردی سخن بعد از سر نیست کرده
 و بکارت عروس از پاکدامنی است پس باید که سخن پاک گویند تا بکارتش خوانند حکما قال الاستاد
 فردا عروس مجلس هم هزار دل بر باید اگر بر فکند از رخ بنار گوشه سحر و بعضی سخن آینه
 کرده اند چرا که جامی در گوش دارد فردا که کس بیاری بماند لیک بعد ازین بسی در گوشها
 مایه سحهای و لا ویرم هر چند پیش از این فصل باب در باب معانی صنایع شعر در ملک معانی آمده
 بود با حکم لکل صید لذه سخن بدین سخن قرار گرفت و خارج ملک میسر از حضرت غریب خان است
 که شرف قبول بندگی حضرت پادشاه اسلام باید تا قبول جهانیان دوزید شهرت این سخن آن کرد
 قطع کرد و تعریف من نکرد کسی که مرا هست باید و مقدار سخن خود معرفت است چون
 نمی که آمد از کلزار با وجود آنکه بعد از مطالعه حدیث شعر شعری عهد در دقایق شعر از غایت لطف
 تصرفات نازک کرده اند اما حکم من نشد به قوم من و نه سخن خود را در ملک جوهران نظم کشیده
 و آنچه در مدت مدید محبت مسافرت اطراف و محال است شرافت استماع و کتاب کرده به پیش طبعی در کمال
 در طبق عرض نهاد که چون شرف مطالعه انبای طبع شرف کرد و بی هیچ تردیدی خوش شانس شوند که
 اهل نظم انتقادی راستی کنند و صاحب کمال را شکو و نیک گردانند تا سخن از بطنی باید چنانکه در کلام مجید فریاد
 ای یسعد الکلم الطیب و اعمل الصالح بر فیه صفای زلال سخن از صنیع دل است هرگاه مجاری بکشند باشد
 آب جاری نکرد و ضمیر این صورت معنی چگونه صورت بند و الکلام صفة المسکلم با وصف جمله موصوف نکرد
 و از کلی جمله نوری عالم عیب و گشایش نهند و موشه باید شاعر را طلب حسن غالب بود و از حسن طلب سخن از سلسله
 چنان حلقه عشاق کرد و در شمع روشن است بواسطه صفای طایفه باطن ارباب طوب در روحان عشق گرم تر می کرد
 وقت میان نور کر جان خرد تا آنکه بر سیمانش برهم نهدی حرره خاتمان انجوا ری قدیر من نهی



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

کتابخانه ملی